



افغانستان؛ در تلاطم چند دههٔ اخیر

مجموعهٔ از مقالات مختلف در عرصه های (سیاست، اقتصاد، حقوق و محیط زیست)

دوکتور ضیا نظام، سفیر قبلی جمهوری اسلامی افغانستان
در ویانا، بلجیم و روم

کابل/افغانستان ۱۳۹۷ هـ.ش، ۲۰۱۸ م

مشخصات کتاب:

دوکتور نظام، ضیا: ۱۳۹۷ هـ ش
افغانستان؛ در تلاطم چند دهه اخیر
مجموعه از مقالات مختلف در عرصه های (سیاست، اقتصاد، حقوق و
محیط زیست)
ویرجینیا، ایالات متحده امریکا

اسم کتاب: (افغانستان؛ در تلاطم چند دهه اخیر)

مؤلف: دوکتور ضیا نظام

شماره موبایل: ۰۰۱۲۰۲۴۶۰۱۱۹۷

آدرس ایمیل: zia.nezam@gmail.com

ناشر: مطبعه ستاره تلاش / کابل - افغانستان

تیراژ: هزار (۱۰۰۰) جلد

صفحات: ۲۱۰ ص

سال چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش / ۲۰۱۸ م - کابل / افغانستان

لیتوگرافی، دیزاین، صفحه آرایی، تدقیق، تخلص و تصحیح:

نور ولی خان نور، وزارت امور خارجه ج.ا.ا، کابل - افغانستان

تذکر:

همه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف این کتاب محفوظ است. با ذکر نام
کتاب و نویسنده؛ مقالات آن چاپ و نشر شده می تواند.

International Standard Book Number

ISBN 978-0-7334-2609-4



9780733426094

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به!

افغانستان عزیز و هموطنان گرامی.

تشکر و قدردانی ویژه!

از دوست و برادر ارجمندم آقای نورولی خان نور، دیپلومات ورزیده وزارت امور خارجه و در عین حال کمیشنر کمیسیون نظارت دسترسی به اطلاعات ج.ا.ا، که در زمینه ترتیب و تنظیم، انتخاب تصاویر، تدقیق، دیزاین و چاپ همچنان از دوست دیرینه ام محترم محمود ذهین که در اهتمام این کتاب همکاری نموده است، یک جهان تشکر می کنم.

چند سخن کوتاه در مورد مؤلف کتاب:



محترم دوکتور ضیا الدین نظام ولد
سراج الدین نظام در ماه میزان سال
۱۳۲۶ هـ ش، در شهر کابل تولد
شده است. تعلیمات ابتدایی،
متوسطه و ثانوی خویش را در
لیسه استقلال به اتمام رسانیده،
بعداً غرض تکمیل تحصیلات
عالی؛ با استفاده از بورسیه دولتی
عازم فرانسه گردیده و در رشته

حقوق عامه سند لسانس گرفته، به تعقیب آن در بخش حقوق بین الدول سند
ماستری و در رشته حقوق انکشافی سند دوم ماستری را به دست آورده است.
موصوف برای مدت سه سال برای نوشتن تزیس دوکتورای خویش در باره حقوق
کشورهای محاط به خشکه کار و مساعی انجام داده که بالاخره در زمینه، دوکتورای
دولتی خویش را نیز حاصل کرد. دوکتور نظام در سال ۱۹۷۷م به افغانستان برگشته و
دوره مکلفیت عسکری را در غند تعلیمی وزیری ولسوالی خوگیانی ولایت ننگرهار
تکمیل و بعداً به حیث مشاور در ریاست تقنین وزارت عدلیه آغاز به کار نمود.
سپس عضویت مدیریت ملل متحد وزارت امور خارجه را به دست آورده، بعداً به
صفت معاون مدیریت حقوق و معاهدات و به تعقیب آن به حیث مدیر حقوق و
معاهدات وزارت امور خارجه ایفای وظیفه نموده است که به مدت هفت سال در

این وزارت مصدر خدمت به کشور و مردم گردید. در سال ۱۹۸۸م بنا بر مشکلات و ملحوظات مختلف سیاسی، تن به مهاجرت داده، ابتداء در کشور فرانسه و بعداً در ایالات متحده امریکا اقامت گزید. در سال ۲۰۰۱م بعد از ایجاد حکومت موقت با همکاری جامعه جهانی، دوباره به وطن مراجعت کرده و مجدداً در وزارت امور خارجه شروع به کار نمود. موصوف در سال ۲۰۰۳م به حیث سفیر افغانی در کشور اطریش و در عین حال نماینده افغانستان در سازمان امنیت همکاری اروپا و سازمان های انرژی اتمی IAEA و دفتر ملل متحد در مورد مواد مخدر و جنایات سازمان یافته UNODC و سازمان انکشاف صنعت UNIDO اروپا مقیم شهر ویانا و بعداً از سال (۲۰۰۷-۲۰۱۰م) به حیث سفیر در بلجیم و سفیر غیر مقیم در کشور شاهی هالند و نماینده افغانستان در کمیسیون و شورای اتحادیه اروپا و سازمان معاهده اتلانتیک شمالی NATO خدمت نموده است. بعد از تکمیل این دو مأموریت فوق الذکر، به حیث مشاور ارشد وزارت امور خارجه تعیین گردید. و در سال ۲۰۱۲م به صفت سفیر کبیر و نماینده فوق العاده ج.ا.ا. در روم ایتالیا و همچنان نماینده افغانستان در (فاو: سازمان غذا و زراعت FAO، ایفاد: صندوق بین المللی انکشاف زراعت IFAD و پروگرام غذایی جهان WFP) مقیم روم ایفای وظیفه نموده است.

دوکتور ضیا نظام در جریان ۴۰ سال خدمت به افغانستان و مردم این کشور، در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، حقوقی و تجارتي، آثار و مقالات مختلف تحقیقی و علمی نگاشته است که در روزنامه ها و مجلات ملی و بین المللی به نشر رسیده است. کتاب متذکره نیز (افغانستان؛ در تلاطم دهه های اخیر) مجموعه از مقالات تحقیقی و علمی عرصه های سیاست، اقتصاد، حقوق، تجارت، امنیت و محیط زیست بوده که حاوی نوشته های دری و انگلیسی می باشد. همچنان در مورد حقوق کشورهای محاط به خشکه و موضوعات مربوط به ابچار، کتاب دیگر وی نیز زیر دست است که به زودی ترتیب و چاپ خواهد شد.

موصوف به زبان های دری، پشتو، فرانسوی و انگلیسی تسلط داشته، متاهل می باشد و صاحب دو فرزند است.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان موضوع
	مطالب بخش دری:
۱	دیموکراسی؛ بهترین شیوه حکومتداری در جهان.....
۷	عدم هماهنگی حکومت؛ عامل عمده تشدید بحران.....
۱۴	بازی با انتخابات؛ جفای نابخشودنی در حق ملت افغانستان.....
۱۹	جایگاه کمرننگ افغانستان در انتخابات آیالات متحده امریکا.....
۲۵	تمرکززدایی؛ یک ضرورت میرم در جهت ثبات در افغانستان.....
۳۲	تجربه حکومت وحدت ملی در سایر کشورهای جهان.....
۳۹	درس های آموزنده از وضع ناهنجار لیبیا برای وضعیت افغانستان.....
۴۶	تغییر گرایش راستی های افراطی از یهود ستیزی به اسلام هراسی.....
۵۲	خزان عربی و پیام های ناگوار آن.....
۵۸	سقوط یک قهرمان مدافع حقوق بشر در ردیف جنایتکاران علیه بشریت...
۶۵	رشد بی سابقه پوپولیزم در غرب.....
۷۲	تعدیل قانون اساسی افغانستان؛ راهگشای حل اساسی بحران در کشور...
۸۲	حل معضل ترانزیت افغانستان منحصی یک کشور محاط به خشکه.....
۸۸	دریاهای بین المللی افغانستان و ضرورت اداره و مدیریت سالم آن.....
۹۹	مزایا و چالش های عضویت افغانستان در سازمان بین المللی تجارت.....
۱۰۳	مواد مخدر! بربادی تدریجی اقتصاد و جامعه افغانی.....
۱۰۸	راه های بدیل ترانزیت برای افغانستان، مایه امید جهت رفع مشکل عدم دسترسی به بحر
۱۱۸	تبانی گروه های تروریستی با باندهای جرایم سازمان یافته، عامل عمده ادامه جنگ ها در جهان.
۱۲۶	استفاده و مدیریت درست منابع معدنی افغانستان یگانه امید برای رسیدن به خود
۱۳۳	کفایی و پیشرفت اقتصادی.....
۱۴۱	مدیریت سالم از آب هلمند.....

افغانستان کشور فقیر با وجود مساعدت های بی سابقه جهانی

سخن پایانی کتاب

مطالب بخش انگلیسی : English Contents

.....Failure is not an option

.....New US Strategy Will End Pakistan Blackmail

.....There is No "Friendly" Terrorist

.....Defeat Terrorism- End Sanctuaries

.....A wrong path

The Paradox of Pakistan's Fight against

.....Terrorism

.....Imported destabilization

.....Hidden Agenda

.....Kabul's Dangerous Water Problems

.....Afghanistan's Survival Demands The Afghan Government

Unity

.....Decentralization Strengthens Stabilization

....To End Crises; Afghanistan Must Amend Its Constitution

.....Confronting Afghanistan's Environmental Challenges

.....چند کلمات در مورد مؤلف این کتاب

پیشگفتار،

مقالات و مضامین مندرج این کتاب، در مجموع اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و محیط زیست کشور در مقطع زمانی بعد از سقوط نظام طالبان قسماً به تصویر کشانیده و به جو و فضای اختناق آور و طاقت فرسای دوران طالبان و قبل از آن اشاره می نماید.

باید اذعان کرد که با وجود دست آوردهای چشمگیر سال های اخیر و پیشرفت های مهم که در زیر ساخت ها اعم از ساختمانی، بازسازی، معارف، صحت، تشکیل نیروهای نظامی (اردو و پولیس ملی افغان)، و در ساحه حقوق بشر و دیگر ارزش های دیموکراسی صورت گرفته، مگر متأسفانه این دست آوردها به مقایسه حجم کمک های که به افغانستان سخاوتمندانه سرا زیر شده، ناچیز و اندک است. زیرا کمک های که از طرف جامعه جهانی به خصوص از جانب ایالات متحده امریکا به افغانستان وعده داده شده بود، در تاریخ بشریت در محدوده یک کشور بی سابقه است.

گرچه قسمت اعظم این مساعدت ها از طرف کشورهای کمک کننده تا حدود زیاد مدیریت می شد، قسماً مورد حیف و میل قرار گرفته، آن قسمت که به حکومت افغانستان مربوط می شد، بنابر موجودیت فساد گسترده درین کشور، کمک های مالی به درستی در راه رفاه مردم به مصرف نرسیده، بلکه به اشخاص با نفوذ زورمندان و صاحب قدرت تعلق گرفته، افراط و تفریط بی سابقه را در کشور مسلط ساخته است. حکومت افغانستان به اثر این فساد گسترده نتوانست پلان های وعده داده شده خویش را طور شاید و باید در عمل پیاده کند و بخشی از آرزوهای مردم خویش را بر آورده سازد. و این همه کاستی ها به شمول تقلب واضح در انتخابات و به بازی گرفتن اصل دیموکراسی و مردم سالاری از طریق حلقات حاکمه مردم را سخت مایوس و به تشویش ساخته و این همه نارسایی ها و بی کفایتی ها باعث آن گردید تا حمایت و پشتیبانی مردم و ملت از حکومت کاسته شود و زمینه برای تبارز و

چالش برای دشمنان مردم افغانستان یعنی تروریستان و افراط‌گرایان منطقی و بین‌المللی و دولت‌های حامی‌شان مساعد گردد. کشت‌کوکنار و چرس و تولید مواد مخدر به صورت سرسام‌آور توسعه پیدا کند، چنانچه افغانستان به تنهایی خود، نود فیصد ۹۰٪ تریاک جهان را تولید می‌نماید که منبع سرشار عایدات طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی را تشکیل می‌دهد. و در عین حال در اثر ضعف حکومت در افغانستان؛ تروریستان از منابع معدنی بیشتر از عاید دولت را در این عرصه به دست می‌آورند؛ (وزیر معادن و پترولیم ۲ جوزا، ۱۳۹۷).

علاوتاً به اصطلاح تفکیک تروریست‌های خوب و بد در جهت تقویۀ روحیه این جنایتکاران، کمک‌کننده‌گان خارجی‌شان و در عین حال به خاطر تضعیف روح و روان قوای فداکار امنیتی افغان نقش به‌سزای را بازی کرده است که در توسعه‌ساحه نفوذ و اعمال جنایتکارانه‌شان یعنی قتل و قتل مردم بی‌گناه کشور کمک‌قابل توجه را به عمل آورده است.

تمام موضوعات مورد نظر از لا به لای این مقالات به‌طور برجسته به‌تصویر کشانیده شده است که هر کدام از این مسایل و مفاهیم در موقعش به‌ذات خود موضوع داغ روز شمرده شده، لذا تا حدود لازم در زمینه روشنی انداخته شده است.

گفتنیست برای تفکیک و تفهیم بیشتر، مقالات شامل این کتاب در چند بخش عمده‌عنوان بندی و تنظیم گردیده که در ذیل معرفی می‌شوند:

I. بخش اول- موضوعات عمده‌سیاسی مستقیماً به ارتباط افغانستان:

- ۱- دیموکراسی بهترین شیوه‌حکومتداری،
- ۲- عدم هماهنگی حکومت، عامل عمده‌تشدید بحران،
- ۳- بازی با انتخابات؛ جفای نا بخشودنی در حق ملت افغانستان،
- ۴- جایگاه کمرنگ افغانستان در انتخابات ایالات متحده‌امریکا،
- ۵- تمرکز زدایی یک ضرورت مبرم در جهت ثبات افغانستان.

II. بخش دوم- مقالات سیاسی به ارتباط مسایل بین المللی :

- 1- تجربه حکومت وحدت ملی در سایر کشورهای جهان ،
- 2- درس عبرت از وضعیت ناهنجار لیبیا برای افغانستان ،
- 3- تغییر گرایش راستی های افراطی از یهود ستیزی به اسلام هراسی ،
- 4- خزان عربی و پیامدهای ناگوار آن ،
- 5- سقوط یک قهرمان حقوق بشر در ردیف جنایتکاران جنگی ،
- 6- رشد بی سابقه پوپولیزم مردم گرایی و دموگوژی عوام فریبی در غرب ،

III. بخش سوم- مسایل و موضوعات حقوقی :

- 1- تعدیل قانون اساسی افغانستان ، راهگشای حل اساسی در کشور ،
- 2- حل معضله ترانزیت افغانستان من حیث یک کشور محاط به خشکه ،
- 3- دریا های بین المللی افغانستان و ضرورت اداره و مدیریت سالم آن ،
- 4- مزایا و چالش های افغانستان در سازمان جهانی تجارت .

IV. بخش چهارم- موضوعات و مفاهیم اقتصادی، تجارتي و اجتماعی :

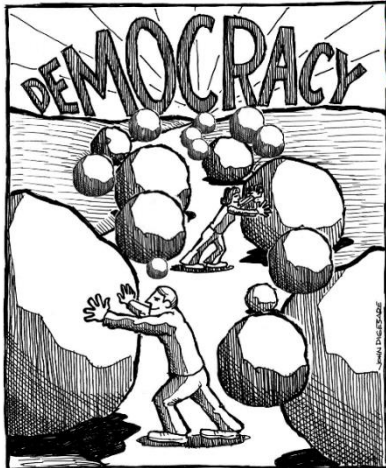
- 1- مواد مخدر ؛ بریادی تدریجی جامعه و اقتصاد افغانی ،
- 2- راه های بدیل ترانزیت برای افغانستان ؛ مایه امید جهت رفع مشکل عدم دسترسی به بحر ،
- 3- تباری گروه های تروریستی با باندهای جرایم سازمان یافته ؛ عامل عمده دوام جنگ ها در جهان ،
- 4- استفاده و مدیریت درست منابع معدنی افغانستان ؛ یگانه امید برای رسیدن به خودکفایی و پیشرفت اقتصادی ،
- 5- مدیریت سالم از آب هلمند، فرصت همکاری خوب بین دو کشور همسایه و نجات منطقه از فاجعه محیط زیستی ،
- 6- افغانستان ؛ کشور فقیر با وجود مساعدت های بی سابقه جهانی ،

بخش اول: موضوعات عمدهٔ سیاسی مستقیماً به ارتباط افغانستان:

مقدمه:

افغانستان دچار بحران سیاسی بوده، خشونت‌ها و ناامنی‌ها زاده‌زمان حکومت‌های سابق، اما بعد از احراز قدرت و تشکیل حکومت وحدت ملی روز به روز افزایش یافته است. درین بخش مطالعه می‌گردد که باوجود استقرار دیموکراسی از طریق انجام انتخابات‌های بحث‌برانگیز بازهم، اوضاع امنیتی روز تا روز بحرانی‌تر می‌شود. زیرا در پیاده نمودن دیموکراسی آن نوع صداقت و حاکمیت قانونی که انتظار آن می‌رفت، وجود نداشته و به اضافه آن کشمکش‌های ذات‌البینی و جدال بین حکومت وحدت ملی خود بر ناامنی‌ها دامن زده و باعث موفقیت دشمنان داخلی (تروریستان) و رقبای خارجی مخصوصاً پاکستان گردیده است.

دیموکراسی؛ بهترین شیوه حکومتداری در جهان



در اوضاع و احوال کنونی جهان، نظام دیموکراسی بهترین و مناسبترین شیوه حکومتداری برای کشورهای جهان سوم شمرده می شود. سوالی بروز می کند که آیا کشورهای فقیر و رو به انکشاف می توانند دارای نظام های دیموکراتیک باشند؟

البته در برابر چنین سوالات که بیشتر اوقات مطرح می شوند، می توان گفت که کشورهای فقیر و عقب مانده نسبت به سایر کشورها بیشتر به داشتن یک رهبر و رهبری قوی و با اقتدار نیاز دارند تا علیه بی سوادگی، فقر، عقب ماندگی و سایر نابه سامانی ها غلبه حاصل نمایند و گام های مؤثر و استوار به سوی انکشاف و ترقی بردارند. مگر تا جاینکه به ملاحظه می رسد همچو کشورها طی قرون متمادی توسط دیکتاتورهای مستبد به گونه ی مطلقه و اختناق آور اداره شده، فلهدا حالت شان نسبت به گذشته ها بد و بدتر گردیده است. اما برعکس این واقعیت را نباید فراموش کرد که اکثریت عظیم کشورهای پیشرفته جهان همین حالا از نظام های دیموکراسی بهره ور اند و به نتایج مطلوب رسیده اند. چنانچه در همین رابطه استدلال می شود

که برای جوامع دیموکراتیک مناسب آن است که مردم شان باید از سطح بلند اقتصاد و آگاهی برخوردار باشند، البته این دو مورد یعنی رشد اقتصادی و آگاهی عالی در جهت استقرار و تحکیم دیموکراسی خیلی ها مهم و با ارزش است.

بررسی ها و مطالعات لازم بیانگر آنست که دست آوردها و ناکامی های جهان سوم به نظام های سیاسی شان ارتباط مستقیم دارد. این موضوع عمدتاً در آن عده کشورهای جهان سوم صدق می کند که دارای نظام های دیموکراسی اند چنانچه این کشورها با وجود اقتصاد ضعیف و سطح پایین دانش مردم در آغاز استقرار دیموکراسی دست آوردهای چشمگیری داشته اند. همچو کشورها وحدت ملی و تمامیت ارضی خویش را بدون اعمال کدام فشار و زور طور داوطلبانه و رضاکارانه نه تنها که حفظ نموده اند بلکه سطح عمومی اقتصادی و اجتماعی خویش را نیز ارتقا بخشیده اند. بهترین مثال های این نوع کشورهای دارای دیموکراسی عبارت اند از هندوستان، کوریای جنوبی، سنگاپور، مالیزیا و ترکیه می باشند.

زمانیکه هند به تطبیق دیموکراسی آغاز نمود، اکثریت مردم آن فاقد نعمت سواد و در عین حال خیلی ها فقیر و مواجه به مشکلات اقتصادی بودند، مگر در حالیکه امروز این کشور سریعترین رشد اقتصادی را در سطح کشورهای بزرگ جهان حایز است. طبقه متوسط این کشور که محرک و موتور اصلی انکشاف اقتصادی است، بیشتر از سه صد میلیون اتباع هندی را احتوا می کند، و همچو امری در کشورهای روبه انکشاف نهایت قابل ملاحظه و درخور توجه و اهمیت پنداشته می شود. کشور پنهاور هندوستان با وجود داشتن یک میلیارد و دو صد میلیون نفوس و آنهم دارای ادیان، نژادها و زبان های مختلف توانسته است، وحدت کامل کشور خود را حفظ کند. همچنان جمهوری ترکیه، من حیث یک کشور اسلامی در حالی از نظام دیموکراسی پیروی می کند که از صنایع و منابع طبیعی لازم برخوردار نبوده، ولی

رشد اقتصادی آن قناعت بخش است و سطح زنده گی مردمش در مقایسه با دو دهه قبل به صورت بی سابقه انکشاف یافته و بهتر گردیده است. همچنان به تاریخ 4 اکتوبر سال جاری، ما شاهد انتخابات دور دوم در آن کشور بودیم که به نحوه بسیار خوب و عالی برگزار گردیده و نتایج آن اعلام شد، که این خود نمونه پختگی سیاسی و پیشرفت عالی آن کشور را به نمایش می گزارد. به همین ترتیب یکعده کشورهای دیگر آسیایی مانند سنگاپور، کوریایی جنوبی، مالیزیا و غیره که شامل کشورهای دارای رژیم های دیموکراسی اند با مقایسه با کشورهای همسایه شان که ذخایر طبیعی سرشاری دارند، در جاده انکشاف سیر ارتقایی را می پیمایند و همین اکنون در هر ساحه و شوون حیاتی خویش به پیشرفت های چشمگیری نایل شده اند. قاره افریقا که سه دهه قبل تقریباً همه کشورهای آن تحت سلطه حکومت های مستبد و دیکتاتور قرار داشتند که اکثریت اقتصادانان آن ها از پیشرفت اقتصادی کشورهای خویش مایوس و نا امید شده بودند، مگر امروز دیده می شود که اکثریت آن کشورها که رژیم های نسبتاً دیموکراتیک را به تجربه گرفته اند، در وضعیت بهتر و قابل اطمینان قرار گرفته اند. چنانچه در این مورد در گزارش اخیر بانک جهانی تذکر رفته که این براعظم به سرعت در حال رشد می باشد. در سال 2013م ثلث کشورهای قاره افریقا رشد اقتصادی بالاتر از شش فیصد را حایز بودند. افریقا طی سالیانی 2012 و 2013 سریعترین رشد اقتصادی را در مقایسه با سایر قاره ها داشته است. پیش بینی می شود که اکثر کشورهای افریقایی قبل از سال 2025م شامل دسته کشورهای با درآمد متوسط شناخته شوند. این رشد و انکشاف اقتصادی نتیجه ثبات قسمت اعظم این براعظم است که از برکت استقرار رژیم های دیموکراتیک به میان آمده است.

قسمیکه معلوم است عموماً در نظام های دیموکراسی حاکمیت از آن مردم یا ملت است که به نام مردم سالاری یعنی حاکمیت مردم توسط مردم بالای مردم یاد می شود. به عبارۀ دیگر دیموکراسی نظامی است که تمام اعضای جامعه به صورت مستقیم یا غیر مستقیم در اتخاذ تصمیم مهم سهیم بوده و می توانند فعالانه در آن اشتراک ورزند. یعنی مشارکت و تشریک مساعی داشته باشند. در کشورهای که اقوام و نژادهای مختلف زنده گی می کنند، حکومت ها باید با تمام اقشار مناسبات و برخورد بی طرفانه داشته باشند. چیزی که بیشتر از همه به آتش خصومت های فرقه بی و قومی دامن می زند، به حاشیه راندن یکی از فرقه های قومی از صحنه سیاسی و اقتصادی ماست که مشکلات فراوانی را به بار می آورد. لذا در جوامع دیموکراتیک فرهنگ تحمل پذیری و از هم پذیری و با هم بودن باید توجیه یابد و رجحان داده شود تا در جامعه روحیه وحدت ملی و هویت ملی به طور مشهود به میان آید. پذیرش اصول کثرت گرایی و برابری شهروندی دو عنصر اساسی یک جامعه دیموکراتیک است. انتخابات در همه بخش ها باید آزادانه و منصفانه صورت گیرد. روند سیاسی باید رقابتی بوده حق رأی دهی همه گانی، سراسری و بلا استثنا باشد. دیموکراسی حکومت یک فرد، یک گروه خاص و یا یک حزب معین و عناصر مشخص نیست بلکه دیموکراسی حکومت مردم می باشد. در این نظام؛ قدرت سیاسی باید به صورت متعادل تقسیم شود، در عین حال باید گفت که با آنهم قابل تذکر است که سیستم دیموکراسی یک رژیم بی عیب و کامل هم نیست و نمی توان آن را علاج تمامی مریضی های یک جامعه دانست. طوریکه وینستون چرچیل (سیاستمدار و نویسنده نامور انگلیس) گفته است: "دیموکراسی بدترین رژیم ها به استثنای رژیم های موجود می باشد." به عبارۀ دیگر دیموکراسی بهترین رژیم است که جامعه بشری تا حال آن را تجربه نموده است، و یقیناً در دیموکراسی ها

کم و کاستی های زیادی وجود دارد، مخصوصاً در جوامعی که دانش مردم در سطح پایین قرار داشته و نظام دیموکراسی را تازه به تجربه گرفته اند.

افغانستان یک کشور کم طالع و بدچانس است، زیرا درست در موقعی که دیموکراسی در این کشور تحت تجربه قرار گرفت، وضع امنیتی به تناسب گذشته ها خیلی بدتر شده، فساد گسترده جریان یافته و قانون شکنی ها بر جامعه افغانی مسلط گشته است. برای مردم مهمترین موضوع امنیت است. زمانیکه امنیت به تمام معنی حکمفرما نباشد، هیچ امر اعم از امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به صورت درست تحقق یافته نمی تواند. اما متأسفانه در اثر مداخلات اجانب و مغرضین و



صدور تروریستان از کشورهای خارجی مخصوصاً همسایه ها اوضاع کشور ما روز به روز وخیم شده می رود، چون کشور ما تجربه تلخ حاکمیت مستبدانه طالبان را پشت سر گذاشته اند. اکثریت مردم به هیچ صورت حاضر نیستند آن تجربه تلخ بار دیگر تکرار شود. از همین لحاظ جهت حفظ امنیت خود و منطقه ناچار به عناصر و گروپ های که به دیموکراسی قطعاً عقیده و باور ندارند، اتکا کرده است. از همین جاست که دیموکراسی افغانی مشکل آفرین گردیده، امنیت مختل شده و روز تا

روز بر میزان ماجرا می افزاید. طوری که دیده می شود با وجود مشکلات متذکره و پرابلم های موجود و سایر معضلات اعم از بی کاری، ضعف اقتصادی، فساد اداری (به استثنای وضع امنیتی که جلو آن در خارج کشور است) افغانستان در یکی از بغرنج ترین دوره های تاریخ معاصر خود قرار دارد. یک طرف تجربه دیموکراسی به نحو مطلوب و از طرف دیگر انبوه موانع در جهت تحقق آن که نهایت درد آور است.

باید گفت که افغانستان همیشه از فقیرترین کشورهای منطقه بوده، در فهرست سازمان ملل متحد پیوسته در زمره کشورهای کمترین انکشاف یافته، کشورهای روبه انکشاف است، عموماً کشورهای شامل این دسته می باشند که دارای کمترین تعداد باسواد، عاید نازل سرانه، صنعت ضعیف بوده است. به عبارۀ دیگر وضع قبلی کشور به هیچ وجه از وضع فعلی بهتر نبوده بلکه در طول سالیان متمادی با همچو مشکلات دست و گریبان بوده است. در سیزده سال اخیر گرچه دست آوردها، کمتر از انتظارات مردم است اما برای یک کشوری که بعد از چند دهه جنگ و تجاوزات اجانب همچو فرصتی برایش دست می دهد. این پیشرفت ها چشمگیر تلقی می گردد زیرا افغانستان هم اکنون دارای یک قانون اساسی دیموکراتیک بوده و مشارکت اقوام کشور در حکومتداری بی سابقه است. در سطح زنده گی مردم به مقایسه و زمان طالبان پنج چند افزایش یافته، در حدود چهل در صد مردم باسواد شده، طبقه متوسط به صورت قابل ملاحظه ای وسیع گردیده و انکشاف یافته است. افغانستان در طول تاریخ معاصر خود به استثنای چند دوره کوتاه، حکومت خودکامه دیکتاتور و خودسر را تحمل نموده، البته در آن زمانه ها تقریباً تمام عواید کشور به دسترس و در اختیار حکمران ها قرار داشت که برای مقاصد شخصی فامیل ها و وابسته گان شان به مصرف می رسید. آن حکمرانان مستبد حتی می توانستند به زعم

خود علیه مردم بی دفاع جهاد را اعلام نمایند و همچنان جبراً یک تعداد مردم را از یک حصه قلمرو به حصه و جاهای دیگر به انتقال مجبور سازند.

آزادی های اساسی وجود نداشت، سلول های زندان ها از مخالفین سیاسی پر شده بود. حالاً خوشبختانه از برکت دیموکراسی وقوع همچو حوادث تقریباً ناممکن به نظر می رسد، زیرا اکثریت مردم از وقوع همچو ماجراها بیزار اند و مطبوعات آزاد و سایر ابزار دیموکراسی از قبیل گروه های فشار جامعه مدنی و روشنفکری، پشتیبان مردم می باشند.

جهت حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی، انکشاف اقتصادی و اجتماعی بهترین علاج پشتیبانی داوطلبانه مردم از ارزش های دیموکراسی می باشد. در این شکی نیست که در قرن 21 دیگر نمی توان خواسته های شخصی خود را بالای مردم تحمیل کرد. با در نظر داشت تذکرات فوق، می توان گفت که دیموکراسی؛ بهترین شیوه حکومتداری برای مردم افغانستان، کشورهای جهان سوم و همه ممالک جهان می باشد. البته این نکته را نمی توان نادیده انگاشت که حکومتداری اسلامی هم نوعی از دیموکراسی است، چنانچه بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم، مسلمانان جانشین انحضرت را از طریق انتخابات تعیین نموده بودند و همان اساسی بود که در اسلام گذاشته شد. خلفای بعدی هم انتخابی بودند. قران شریف؛ کتاب مقدس مسلمانان تأکید دارد تا امور خود را به اساس شورا و مشوره در بین خود حل نمایند و همچنان گفته شده است در امور تان مشوره کنید که اینها هم حاکمیت دیموکراسی را در اسلام ثابت می سازد. یعنی سیستم دیموکراسی با ارشادات و اصول اسلام در تضاد نیست، بلکه در بیشترین موارد با هم یکسان می باشد.

عدم هماهنگی حکومت؛ عامل عمده تشدید بحران در افغانستان



امروز کشور عزیز ما افغانستان در یکی از مراحل بس خطرناک ترین و نهایت حساس بحران های تاریخ معاصر خویش قرار دارد.

این بحران زاده عوامل مختلف و متعددی است که یکی از مهمترین علل و عوامل آن پراکنده گی و عدم انسجام در داخل حکومت توام با بی مبالاتی، بی اعتنائی، خودسری، بی تفاوتی و غفلت مسوولین و کرسی نشینان است. اختلافات ذالت البینی سیاستمداران و دست اندرکاران حکومت یا دستگاه حاکمه، هنوز هم به این آتش بحران- بی باکانه و بی رحمانه دامن میزند. هر گاه این بحران و مشکل موجود از طریق منطقی و معقول حل نشود و راه های مثبت بیرون رفت آن جستجو نگردد و در طرز حکومت داری تغییر مؤثر به وجود نیاید، وضع کشور هنوز هم بحرانی تر خواهد شد و آن گاه فرصت مورد قبول و مناسب از دست رفته و اداره و کنترل آن نهایت دشوار تر و حتی ناممکن خواهد بود. باید گفت که در همین سلسله و مسیر، حاکمیت قانون یا قانون سالاری در کشور نهادینه نشده و اصلاً به قوانین، مقررات و سایر اسناد تقنینی وقعی گذاشته نمی شود. خودسری ها، قانون شکنی ها، زورآوری ها، زورگویی ها و قلدری ها کماکان به نحوی از انحا با تغییر شکل، در خفا و زیر پرده وجود دارد. در عین حال حکومت در اوج خودستایی و رضایت مندی کاذب از خود با طرح پلان های به ظاهر بلند پروازانه و اکثراً غیر عملی و میان تهی مصروف است. این طرز اداره و حکومتداری شباهت های زیادی با پوپولست ها یا عوام گرایی ها در زمینه دادن وعده های جذاب و بی بنیاد و با نشان دادن باغ های به اصطلاح سبز و سرخ جریان دارد و جز اینکه مردم را متاذی و متاثر سازد سودی نخواهد داشت.

عمده ترین عوامل این نا به سامانی ها قسماً به سال های قبل و پیشتر از همه به زمان بعد از تشکیل "حکومت وحدت ملی" بر می گردد.

مسایل و موضوعات عمده بحران موجود عبارت اند از تروریزم، فساد اداری، زرع، تولید، تجارت و ترافیک مواد مخدر که واضحاً میراث شوم حکومت گذشته است،

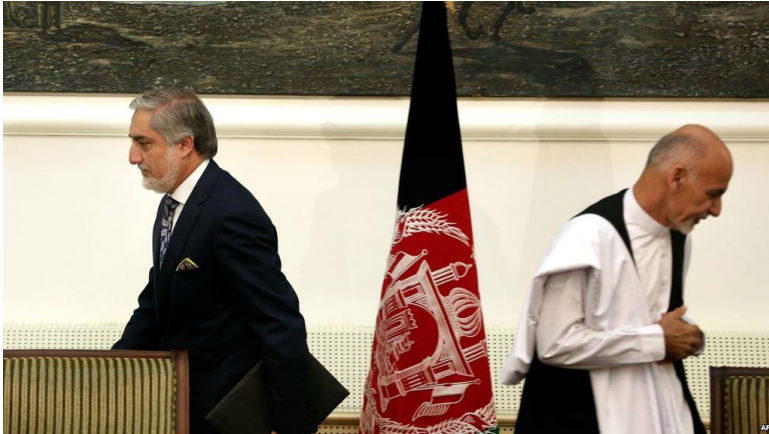
اما در جهت رفع یا کاهش عوامل مذکور بر علاوه اینکه بهبودی صورت نگرفته بلکه هنوز هم سلطه، تروریسم و افراط گرایی توسعه و انکشاف یافته زرع و تولید مواد مخدر به صورت سرسام آور قوس صعودی خود را بدون وقفه می پیماید، چنانچه در ولایاتی که در سابق، کشت خشخاش صورت نمی گرفت و تعداد زیاد ولایات را شامل بود مگر اکنون در بیشتر آن ولایات کشور این مواد کشنده و تباہ کننده زرع و تولید گردیده و در زمینه های فساد نیز کدام پیشرفت چشمگیری مشاهده نمی شود. به اضافه همه عوامل و پدیده های ناهنجار متذکره، کشمکش ها و عدم انسجام در داخل حکومت (که باید مانند یک تیم واحد و متعهد کار نمایند) باعث عمیق تر شدن بحران گردیده است که این حالت مردم کشور و دوستان بین المللی را گیج و متعجب ساخته است، در یک کشوری که در وضع و حالت کنونی، تقریباً تمام مصارف قوای مسلح یعنی اردو، پولیس و سایر نیروهای امنیتی و قسمت بزرگی بودجه کشور از طرف دوستان بین المللی تمویل و مساعدت می گردد، برای آن ها جدال و اختلاف بین رهبران حکومت به هر علتی که باشد، توجیه ناپذیر بوده بلکه گیج کننده، غیرقابل فهم و بی مفهوم است. چه در صورت قطع این کمک ها و مساعدت ها، هم در ساحات ملکی و هم در عرصه های نظامی سقوط حکومت را حتمی ساخته و بدیل آنهم شاید سلطه یک گروپ افراطی قرون وسطایی باشد که متحد گروه های تروریستی بین المللی و در خدمت همسایه ها خواهد بود. همچنین برای مردم کشور حالت کنونی غیرقابل تحمل و غیر قابل قبول است، گرچه بنابر خوف و اضطراب و ترس از آینده که مبادا حوادث خونین سال های گذشته در کشور تکرار شود، بقا و دوام نظام موجود از طرف اکثریت مردم کشور مورد تائید می باشد، اما اساساً از حالت بحرانی فعلی و رهبران حکومتی کدام پشتیبانی و حمایت صادقانه محسوس نیست.

رهبری یک حکومت محض جهت اقناع شخصی رهبران مفهومی ندارد، بلکه یک مسوولیت بزرگ ملی و بین المللی شمرده می شود .

یکی از خواص عمده و اساسی یک تیم رهبری در موجودیت حکومت ائتلافی تحقق مصلحت های است که بین اعضای ائتلاف صورت گرفته و می گیرند، همانا ایجاد فضای مساعد و مناسب جهت انسجام حکومت می باشد که باید از آن استفاده معقول و به جا صورت گیرد .

یک تیم بودن و یک دست و هماهنگی و هم صدا بودن حکومت ائتلافی (وحدت ملی) یکی از ملزومات آن و از ضرورت های هر جامعه می باشد. حکومت هم دست و هم صدا، متحد و متعهد نزد مردم و جامعه از اعتبار و اعتماد زیاد برخوردار بوده که من حیث یک پرنسیپ یا یک اصل استوار در همه حکومت ائتلافی و غیر ائتلافی و وحدت ملی مورد قبول و تائید است .

به مفهوم دیگر، اطاعت و پایبندی اعضا به حکومت و یا هم کناره گیری و استعفا در صورت مخالفت می باشد، یعنی موقعی که حکومت ائتلافی تشکیل می شود و روی اولویت ها، خط مشی و پلان کاری بین اعضای ائتلاف موافقه و تفاهم صورت می گیرد، باید به آن صادقانه و متعهدانه عمل کنند و برچین حکومت لازم و حتمی است که مانند یک تیم واحد و تجزیه ناپذیر جهت تحقق آرمان های ملی و مردم و منافع علیای کشور به آن مبادرت ورزند. ملحوظات شخصی خود را کنار بگذارند و فقط و فقط ارمان های ملی و ضرورت های کشور را مدنظر قرار دهند و هدف شان تعالی و ارتقای کشور بوده راضی نشوند که کشور دستخوش حوادث و بحران های تباه کننده قرار گیرد .



هر گاه یک یا چند عضو به هر سطح و سویه و مقامی که باشد با حکومت مخالفت ورزیده و از همکاری ها سر باز زنند و به خاطر منافع علیای کشور باید از تیم حکومتی کناره گیری نمایند، شاید مردم و کشورهای کمک کننده را از سر درگمی نجات دهند و مانع تحقق خط مشی مصلحتی و ائتلافی که به آن تعهد و موافقه نموده اند نشوند، زیرا در حالت چند دسته بودن و چند گونه بودن حکومت در همه عرصه ها، شکست این نوع حکومت حتمی خواهد بود و باید گفت که محض با شعار نمیتوان امنیت را تأمین کرد، اقتصاد را تقویه نمود و با پدیده های ناهنجار به مبارزه برخاست و کشور را ارتقا بخشید و اعتماد مردم را جلب نمود، بلکه چیزی که مهم است عبارت از کار عملی صادقانه و مسولانه است که نتیجه واصله آن هم مثبت و معقول خواهد بود .

ضرورت است که از خرد سیاسی نباید دوری گزید بلکه باید به ماحول خود نظر انداخت. حالت بیچاره گي مردم آن را باید به دقت هر چه تمام نگریست و ضرورت های مقدم و اولیه مردم را که همانا امنیت است، درک نمود. با دشمن صلح و امنیت

باید متحدانه به مقابله پرداخت، دشمن صلح و امنیت که عبارت از جنگ نیابتی دشمنان خارجی و عمال داخلی شان است، باید تشخیص و نباید بنابر کشمکش های ذات الیینی در توسعه و تقویة آن ها سبب گردید. همچو وضعی مشروعیت و مؤثریت حکومت وحدت ملی را زیر سوال برده و آن را شدیداً ضعیف ساخته و لطمه خواهد زد و بر ضعف دولت خواهد افزود .

کشمکش های دوامدار در داخل حکومت به خاطر تقسیم قدرت یا عوامل دیگر و همچنان ادامه حکومتداری توسط سرپرست ها و کندی پروسه اصلاحات و عدم رعایت تعهداتی که حکومت وحدت ملی با امضای آن عرض وجود کرد که موافقت نامه سیاسی در میان شان بود و به آن وقعی گذاشته نشد، منجر به بدامنی گسترده و نارضایتی عمیق مردم از طرز حکومتداری فعلی گردیده است. تمام این مسایل بر علاوه تأثیرات داخلی بالای سیاست متحدان خارجی کشور مخصوصاً ایالات متحده امریکا تأثیر نهایت منفی به جا گذاشته است که آنهم برای کشور اهمیت حیاتی و بنیادی رادر قبال دارد. هرگاه این بحران باعث آن شود که کمک ها و مساعدت های دوستان بین المللی در اوضاع و احوال فعلی قطع گردد یا کاهش یابد، اثرات ناگوار و تأثیرات فاجعه باری را در ساحات اقتصادی، اجتماعی و اداری خاصاً امنیتی خواهد داشت .

فکر می شود که یکی از عوامل و علل به تاخیر آفتیدن اعلام استراتژی جدید حکومت دونالد ترمپ در مورد افغانستان همین وجود اختلافات، عدم همکاری با هم و عدم پابندی به تعهدات در داخل حکومت افغانستان بوده باشد.

باید خاطر نشان گردد که حکومت جدید ایالات متحده امریکا با حکومت سابق آن کشور چه جمهوری خواه و چه دیموکرات ها فرق فاحش دارد، حکومت جدید

که در رأس آن یک تاجر یا بیزنیس مین شناخته شده آن کشور قرار دارد، همه موضوعات و مسایل را از زاویه نگاه منفعت بیشتر و پردرآمد تر مادی آن می بیند، یعنی دید عمدتاً کوتاه مدت به منافع کشور خود داشته و منافع درازمدت را کمتر تصور می کند، مشوره ها و رأی زنی های مشاورین و رأی آن ها را اهمیت اندک می دهد و کمتر سخنان شان را می شنود.

رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در اوایل جون سال روان تصمیم در مورد اعزام عساکر بیشتر امریکایی را به افغانستان به جمیزماتیس وزیر دفاع آن کشور تفویض نموده بود و خوشبینی های زیاد وجود داشت که بر تعداد عساکر امریکایی در افغانستان افزایش به عمل آید. چون وزیر دفاع، مشاور امنیت ملی و قوماندان عمومی ایالات متحده آمریکا و ناتو در افغانستان همه شرایط بحرانی کشور را درک نموده بودند، لذا ازدیاد قوت های امریکایی را در جهت آموزش و ارتقای ظرفیت قوای امنیتی افغان و مبارزه علیه تروریسم یک امر ضروری می پنداشتند، فلهاذا حدس و گمان آن می رفت که این امر یعنی تهیه و تدوین استراتژی جدید ایالات متحده آمریکا در مورد افغانستان در ظرف چند روز تکمیل گردیده و کم از کم چهار هزار سرباز بر تعداد نظامیان موجود افزوده شود، اما طوری که به مشاهده رسید نظر به اختلافات داخل تیم امنیتی دونالد ترامپ و نظر شخصی وی این موضوع به درازا کشیده شد.

اخیراً به تاریخ 14 اگست سال جاری وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا رسماً اعلام کرد که تمام گزینه ها به شمول خروج کامل نیروهای امریکایی و استفاده از سربازان شرکت های خصوصی آن کشور برای افغانستان و ازدیاد عساکر تحت بررسی قرار دارد. البته موضوع خروج کامل نیروهای امریکایی از افغانستان بار اول است که توسط یک مسوول بلند پایه آمریکا به این صراحت مطرح می گردد. در حالیکه در اوضاع و احوال کنونی تحقق چنین امری مصیبت بار و نهایت خطرناک بوده، طرح دیگری که تحت بررسی و مذاقه قرار داشت، تمایل رئیس جمهور امریکا و مشاورین وی به تبدیل و جاگزینی سربازان اجیر امریکایی با نظامیان امریکایی به

افغانستان است که این موضوع نیز توسط جمز ماتیس نائید گردیده است. آقای ترامپ و مشاورین ملی گرا او طرح ازدیاد عساکر امریکایی را مانند طرح ملت سازی خیلی پرمصرف و تعهد خیلی ها درازمدت دانسته و با آن مخالف بودند. وزیر امور خارجه امریکا رکس تیلرسن نیز گفته است که دونالد ترامپ نمی خواهد استراتژی نظامی کشورش در افغانستان مانند گذشته به پیش برده شود، یعنی تغییرات عمده در نظر گرفته خواهد شد. البته تغییرات خاص در زمینه به میان خواهد آمد. مطرح شدن خصوصی سازی جنگ در افغانستان نشان دهنده کم رنگ شدن اهمیت این موضوع در حکومت موجوده امریکا تلقی می شود که این امر هزینه جنگ را خیلی ها کاهش خواهد داد و از تلفات عساکر امریکایی هم جلوگیری کرده، اما در قبال آن دشمنان افغانستان از همچو اقدامی جهت مداخلات مزید شان بر ضد مردم استفاده بیشتر و خوبتر خواهند نمود. چنین طرحی با روحیه دو سند عمده پیمان استراتژیک و موافقت نامه امنیتی که قبلاً افغانستان و ایالات متحده امریکا آن ها را امضا کرده اند نیز در مغایرت و مابینت قرار دارد.

علاوتاً باید گفت که نتیجه حضور قوت های ملیشه یا کمپنی های خصوصی امریکا مانند بلک واتر در کشورهای دیگر خاصتاً در عراق نه تنها که مثبت نبود، بلکه وضع را از بد بدتر ساخت و باعث ادامه جنگ گردید.

حکومت وحدت ملی باید نازکی و نزاکت های موجوده را درک و گام های استواری در جهت تأمین منافع عامه بردارند و با از خودگذری، جلو بحران های بعدی را بگیرند و دست آوردهای خیلی مهم 16 سال گذشته را در معرض خطر قرار ندهند. استراتژی جدید امریکا بعد از ماه ها مشورت ها، بالاخره به تاریخ ۲۱ اگست توسط رئیس جمهور آن کشور اعلام گردید. این استراتژی با وجود مبهم بودن تعهدات، نقاط مثبت و حیاتی دارد که عمدتاً عبارت اند:

1- عدم اعلام جدول زمانی خروج قوت های نظامی امریکایی از افغانستان در عرصه مبارزه با تروریسم ،

2- فشار بر پاکستان برای از بین بردن پناهگاه های امن برای تروریستان ،

3- پیروزی در برابر دشمنان (داعش ، القاعده و طالبان) ، کمک به حکومت افغانستان جهت گسترش امنیت می باشد .

البته تحقق همه این مطالب برای ثبات افغانستان بسیار مهم است مخصوصاً موضوع که برای بار اول صریحاً بیان می گردد ، نامیدن پاکستان به حیث حامی تروریسم است .
مطلبی که یکی از خواسته های عمده حکومت و مردم افغانستان بوده است .

در قبال این مطالب رئیس جمهور امریکا جنگ افغانستان رایک "فاجعه کامل" خوانده و آن را میراث بد حکومت سابق کشورش می خواند و اضافه می نماید در افغانستان فقط جهت از بین بردن تروریسم فعالیت نموده ، به نحوه زندگی افغان ها و دولت و ملت سازی سر و کار نخواهد داشت . در مورد کمک های اقتصادی به افغانستان از کشورهای دیگر خاصاً هندوستان تقاضا می نماید که به افغانستان کمک نماید . او اضافه کرد که حمایت از افغانستان به منزله یک چک سفید نبوده است یعنی وی به صورت ضمنی به عدم حکومتداری خوب اشاره نموده انتظار اصلاحات بنیادی در طرز حکومتداری را داشته و برای این کشور جدال بین اعضای حکومت بر علاوه مسایل عمده مثل فساد اداری و صعود تولید مواد مخدر قابل قبول نبوده و در صورت ادامه این مشکلات شاید در آینده ، تصامیم دیگر اتخاذ گردد .

حکومت افغانستان می باید از این فرصت به درستی استفاده نموده ، بر اختلافات درونی خویش یا به قول نیویارک تایمز به "بازی ویرانگر تاج و تخت" خاتمه دهد و با آوردن اصلاحات واقعی به تأمین امنیت و رفاه مردم افغانستان تلاش نمایند .

بازی با انتخابات؛

جفای نابخشدنی در حق ملت افغانستان



تاخیر یا عدم اجرای انتخابات قانونی جفای جبران ناپذیر بر مردم و ملت افغان بوده و به صورت غیرمستقیم کمک به مخالفین و تروریست ها می باشد. عمده ترین دست آورد پانزده سال اخیر کشور تحقق دیموکراسی نیم بندی است که بعد از سال ها حتی قرن ها استبداد و اختناق به استثنای چند دهه محدود و کوتاه مدت در نتیجه مبارزات و حرکات روشنفکران و آزادی خواهان به دست آورده شده است. اما این دیموکراسی نیم بند که چشم انتظار و آرزوها به آن دوخته شده بود، در نتیجه تقلب گسترده و بی سابقه در انتخابات اخیر ریاست جمهوری به چالش و ناامیدی کشانیده شد.

تقلب در انتخابات نقض صریح قانون اساسی بوده مهمتر از همه بی اعتبار ساختن این دست آورد مهم تاریخی است، یعنی دیموکراسی به نظر عوام به بدنامی و رسوایی کشانیده شد. این تقلب گسترده باعث آن شد تا بحران خطرناک و قابل توجه را متوجه کشور سازد تا حدی که بیم آن می رفت، درگیری ها و خانه جنگی های داخلی را به دنبال داشته باشد، هرگاه نامزدان هر دو تیم رقیب مصالحه نمی کردند، حالت نهایت خطرناک و خونینی را با خود در پی داشت و به گمان اغلب وضع چنان میشد که کنترل آن از اداره دولت خارج شده و هیچکس و هیچ تیم و نیرو قادر به جلوگیری آن نبود.

یکی از نقایص و کمبود قانون اساسی کشور هم همین است که در همچو حالت راه بیرون رفت از بحران را به صورت درست پیش بینی نکرده است و تطبیق و تحقق احکام آن در شرایط و احوال و جو سیاسی و اجتماعی موجوده کشور تقریباً ناممکن پنداشته می شود. زیرا در همچو وضعیت به مقصد جلوگیری از بحران باید حالت اضطرار از طرف رئیس جمهور با تأیید شورای ملی اعلان گردد. اگر به فرض محال چنین توافقی هم حاصل شود و این حالت اضطرار نباید بیش از چهار ماه دوام کند و بعد ازین مدت باید لویه جرگه دعوت شود که خود یک پروسه مشکل است. (ماده 143، قانون اساسی.)

نهایتاً هدف اصلی قانون اساسی کشور ایجاد یک نظام مردم سالاری است یعنی نظامی که متکی بر اراده مردم، تحقق دیموکراسی و تحکیم وحدت ملی، حراست استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور (مقدمه قانون اساسی) می باشد. اراده مردم تنها از راه انتخابات اظهار می گردد. هرگاه انتخابات به نظر شک و تردید و شبهه دیده شود، آن گاه مشروعیت نظام هم تحت سوال قرار می گیرد و زمینه ها را برای ایجاد بحران های غیر قابل پیشبینی مهیا می سازد. البته در کشور ما احتمال خطر آن می رفت تا وحدت ملی خدشه دار شود و استقلال و تمامیت ارضی را به

مخاطره مواجه می‌سازد، لذا برای بیرون رفتن از این حالت باید راهی جستجو می‌شد، چنانچه گفته شد، حل این بن بست از طریق قانون اساسی ناممکن بود. لذا موافقت نامه سیاسی که خود نقض صریح قانون اساسی است؛ به امضاء رسید چون راه دیگری وجود نداشت، لذا قانون اساسی دو مرتبه نقض گردیده است: نقض اول تقلب گسترده در انتخابات و نقض دوم عقد موافقت نامه سیاسی. این نقض دوم ضروری و حیاتی بود زیرا در اثر بحران، چند پارچه گی متصور و ممکن بود و همین موافقت نامه سیاسی بود که جلو بحران را گرفت که درخور یادآوری است.

از آنجائیکه این موافقت نامه توسط دو طرف اصلی انتخابات عقد و جامعه بین المللی به آن صحنه گذاشته، یگانه راه معقول غیر خشونت آمیز جلوگیری از بحران شدید بود، لذا مندرجات و محتویات آن به هر قیمتی که بود باید تطبیق می‌شد، چون راه حل بحران و مشروعیت نظام در آن پیشینی شده بود که مهمترین بخش آن اصلاح نظام انتخاباتی بوده و به این وسیله می‌شد به حکومت آینده مشروعیت بخشید، اما؛ تاخیر در تطبیق آن به هر علتی که باشد باعث ایجاد مشکلات دیگر در همه ساحات حیاتی مردم شده و بار دیگر نقض قانون اساسی را که با تمدید دوره کار پارلمان صورت گرفت در برداشت، زیرا به استناد قانون اساسی کشور هیچ ارگانی صلاحیت تمدید غیر قانونی دوره کار شورا را ندارد و تنها در حالت اضطرار است که برای مدت چهار ماه تمدید شده می‌تواند، در عین زمان عدم برگزاری انتخابات در زمان معینه تخطی دیگر از قانون اساسی شمرده می‌شود.

عدم تطبیق موافقت نامه سیاسی به هر دلیلی که باشد، بهترین دست آورد مردم یعنی دیموکراسی را به مخاطره می‌اندازد که نباید نادیده گرفته شود.

طوری که در قانون اساسی کشور عزیز تذکر رفته است؛ دیموکراسی بهترین نسخه جهت ایجاد یک نظام مردم سالاری، وحدت ملی، حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور می باشد.

هر فردی که افغانستان را دوست دارد؛ به یقین کامل که پشتیبان، طرفدار و حامی دیموکراسی می باشد و در راه حفظ ارزش های دیموکراسی از هیچ نوع بذل مساعی



دریغ نمی ورزد. لهذا تعلل در اصلاح نظام انتخاباتی و عدم تدویر لویه جرگه، بزرگترین جفا به حق مردم و ملت آزاده افغان می باشد.

هم اکنون تعدادی زیادی مردم فکر می کنند که تاخیر در انتخابات و عدم برگزاری آن برای منتخبانی که جایگاه خویش را نزد مردم از دست داده اند، بهترین چانس بود زیرا آنان بدون کدام تکلیف و سرگردانی و همچنان بدون انعکاس آرای مردم می توانند به طور دوامدار به وظایف شان مشغول باشند و از امتیازاتی که از طریق بیت المال یا مردم یا کمک های جامعه جهانی تدارک می شود برخوردار و بهره مند شده، موقف خود را در دولت و پارلمان حفظ کنند.

جالب تر از همه اینکه از هر طرف آواز نقض قانونی اساسی به نحوی از آنها بلند است. آنانی که باعث بحران و در نتیجه نقض قانونی اساسی شده اند، هم اعتراض دارند و آنانی که ازین نقض سود برده اند نیز از نقض قانون صدای شان را بلند می کنند و آنانی که قربانی این حالت و وضعیت شده اند، ندای شان در گلوی شان خفه شده و خاموشانه قضایا را تعقیب و دنبال می کنند و تربیونی ندارند که آه از دل پرسوز بکشند. اینها که اکثریت خاموش جامعه اند مردم استند، مردمی که با آرای شان بازی شده و خود به حیث یک وسیله استعمال شده اند. قوانین اساسی باید وسیله ای باشند که جلو بحران را بگیرد و به سود جویان و موقع طلبان یا ابن الوقتان زمینه های سؤ استفاده را مساعد نسازد، در صورتیکه بحران از طریق قانون اساسی کشور حل نگردد، باید چاره یی دیگر حل مسالمت آمیز بحران جستجو شود تا از بی ثباتی و بربادی کشور و سقوط ارزش های ملی جلوگیری به عمل آید.

اما وضع موجود زمینه ساز پیشرفت دشمن گردیده، دیده می شود که هر روز بیشتر حالت تعرضی را به خود می گیرد و به قتل و آزار و اذیت مردم با چشم سفیدی و دیده درایی تام می افزاید. از همین لحاظ اعتماد مردم به آینده کمتر شده فرار از کشور بیشتر گردیده، میزان سرمایه گذاری ها کاهش یافته، ارزش افغانی در برابر اسعار خارجی مخصوصاً دالر امریکایی پائین شده، اندازه واردات به صورت سرسام آور گراف سعودی خود را می پیماید. بر میزان فقر روز به روز افزوده می شود و آینده کشور در ابهام قرار دارد. اینجا وظیفه حکام دولت است تا تشریک مساعی و تلاش لازم به خاطر حل این مشکل و معضله بزرگ به کار برند.

اولتر از همه باید برای برگزاری انتخابات دست به کار شده و قبل بر آن اصلاحات انتخاباتی را به وجود آورده و طوری عمل گردد که به زودترین فرصت آینده انتخابات و دیموکراسی برای همه اتباع کشور عزیز روشن گردد.

در رابطه به موافقتنامه حکومت وحدت ملی افغانستان که به تاریخ ۲۰ سنبله ۱۳۹۳ هـ ش بین طرفین رقیب به امضاء رسیده، در بخش اصلاحات در نظام انتخاباتی تذکر رفته است. "به منظور حصول اطمینان از این که انتخابات در آینده افغانستان از اعتبار کامل برخوردار باشد. نظام انتخاباتی افغانستان، قوانین و نهادها، به تغییرات بنیادی ضرورت دارد." و همچنان تذکر یافته که رئیس جمهور بلافاصله پس از تشکیل حکومت وحدت ملی کمیسیون خاص با هدف اصلاح نظام انتخاباتی افغانستان طی فرمان ایجاد می کند". لازم به ذکر است که تطبیق اصلاحات انتخاباتی باید قبل از برگزاری انتخابات پارلمانی در سال ۱۳۹۴ هـ ش صورت می گرفت.

به استناد موضوعات فوق می توان گفت که دو نکته اساسی در این موافقت نامه همانا اصلاح نظام انتخاباتی و تدویر لویه جرگه است که تحقق هر دو امر ضروری و حتمی است، زیرا تطبیق و تحقق آن در جهت حفظ ثبات سیاسی کشور نقش اساسی دارد و همین موافقت نامه بود که خطر و بحران را به یک ثبات نسبی مبدل ساخت. چنانچه تاحال وضع قابل اطمینان است اما اگر دو مورد فوق تطبیق نشود باز هم احتمال بحران و دگرگونی ها محسوس است که دولتمردان باید جداً آن را مدنظر داشته و به خاطر حفظ ثبات سیاسی هر چه زودتر این دو مورد مندرجه موافقت نامه سیاسی را مورد تطبیق قرار دهند، در غیر آن تخلف از موافقت نامه بوده مسوولیت عواقب آن را به دوش خواهند داشت که خدا نخواسته جبران ناپذیر خواهد بود.

چه بهتر است که طرفین با صداقت و اخلاص تمام موافقت نامه را در ساحة عمل پیاده کنند و در برابر ملت خود و جامعه جهانی منفعل نباشند.

جایگاه کمرنگ افغانستان؛

در مبارزات انتخاباتی آیالات متحده



امریکا

در رابطه به حضور نظامی آیالات متحده امریکا در جمهوری اسلامی افغانستان، جنگ در این کشور طولانی ترین جنگ در آیالات متحده امریکا شمرده می شود. این جنگ با سقوط حاکمیت طالبان در افغانستان شروع گردید و تا امروز با کمی تفاوت با همان یک روال ادامه دارد که خاتمه و نهایت آن در آینده نزدیک قابل پیش بینی نمی باشد. اگرچه این جنگ در آیالات متحده امریکا به نام جنگ افغانستان مسمی است اما در حقیقت این جنگ، جنگ آن کشور علیه تروریسم بین المللی و افراط گرایی منطقوی و جهانی تلقی می گردد .

زمانی که به تاریخ یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱م حملات تروریستی در قلمرو آیالات متحده امریکا صورت گرفت، این کشور تحت عنوان دفاع مشروع در مطابقت با ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد عملیات نظامی خویش را علیه گروه تروریستی القاعده یعنی عاملین و مسببین این حملات آغاز نمود. چون رهبران و مراکز این گروه در قلمرو افغانستان که تحت حاکمیت طالبان قرار داشت، و مورد حمایت و

پیشتیانی حکومت طالبان بود که تسهیلات و امکانات لازم به همکاری همسایه شرقی افغانستان تا حد نهایی برای شان مهیا می گردید و از راه مسالمت آمیز، مذاکرات و تقاضای سپردن اسامه بن لادن رهبر القاعده که آن زمان در افغانستان به سر می برد، کار به جای نرسید، بناً، افغانستان مورد حملات نظامی آیالات متحده امریکا قرار گرفت. البته در این جنگ آیالات متحده امریکا تنها عمل نکرده بلکه سایر کشورهای عضو سازمان پیمان انتلانتیک شمالی (ناتو) بر وفق ماده پنجم منشور آن سازمان که حمله به یک عضو پیمان حمله به همه اعضای آن پیمان تلقی می گردد، این کشور را تنها نگذاشته و همراهی کردند. در طول تاریخ این اولین بار بود که این پیمان محتوای ماده پنجم پیمان مذکور را در معرض اجرا قرار می داد. گفتنیست حتی بعضی کشورهای که عضویت این پیمان را نداشتند، از قبیل استرالیا، جاپان، کوریایی جنوبی، امارات متحده عربی و کویت به نحوی از آنها در این جنگ دخیل گردیده و برای اولین بار در تاریخ جهان یک ائتلافی با این بزرگی سازمان داده شد که به صورت پیگیر علیه تروریسم و افراطیت به مبارزه پرداختند.

باید گفت که در تاریخ آیالات متحده امریکا، جنگ در افغانستان یکی از پرمصرف ترین جنگ های آن کشور به حساب می آید چنانچه از سال ۲۰۰۱م که این عملیات نظامی آغاز گردید، تا حال بیشتر از ۷۱۵ میلیارد دالر که به طور اوسط سالانه 35 میلیارد دالر می شود به مصرف رسیده است. البته این مبلغ، اندک کمتر از مصرف جنگ آن کشور در عراق می باشد، زیرا در کشور عراق ۸۲۰ میلیارد دالر به مصرف رسیده است. با آنهم مصرف آیالات متحده امریکا در جنگ افغانستان خیلی ها در سطح بالای قرار داشته، بار سنگین و گزافی را به دوش گرفته است.

با اضافه و مهمتر از آن، آیالات متحده امریکا در این جنگ متحمل تلفات زیاد انسانی نیز گردیده است، چنانچه تا سال ۲۰۱۵ به تعداد ۲۲۵۴ نفر نظامی آن کشور

در افغانستان کشته شده و در حین حال هزاران تن دیگر زخمی و معیوب گردیده اند. به همین گونه یک تعداد زیادی نظامیان امریکایی دست به خودکشی زده است، و به همین ترتیب تحت تأثیر این جنگ طولانی؛ عده از نظامیان امریکایی در افغانستان به امراض روانی مبتلا شده اند. البته متأسفانه در تلفات وارده- نظامیان، اشخاص امنیتی و افراد ملکی افغان که تعداد شان به مراتب بیشتر از این ارقام است در اینجا مورد بحث نیست.

خلاصه کلام اینکه جنگ در افغانستان برای کشور آیالات متحده امریکا خیلی ها گران و سنگین تمام شده و از مسایل و موضوعات عمده شامل سیاست خارجی این کشور شناخته می شود و دو حزب عمده آن کشور یعنی حزب دیموکرات و حزب جمهوریخواه در مورد لزوم این جنگ توافق داشته و در سه دور مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال های ۲۰۰۴، ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲م آن کشور از جایگاه خاص و پر اهمیت برخوردار بوده و کاندیدان هر دو حزب فوق الذکر طرفدار حضور نظامی کشور شان در افغانستان بودند و اکثریت مردم آن از این مفکوره و نظریه سیاستمداران کشور خویش طرفداری می نمودند. چنانچه در شروع مداخله آیالات متحده امریکا به افغانستان نود فیصد مردم شان از این مداخله پشتیبانی کرده، اما برای اولین بار در ۲۰۱۴م اکثریت امریکایی ها آن را یک اشتباه پنداشته و در مبارزات فعلی انتخاباتی آیالات متحده امریکا موضوع افغانستان خیلی ها کمرنگ به نظر می رسد. حتی کاندیدان حزب دیموکرات که طرفدار دوام حضور نظامیان کشور شان در افغانستان می باشند، نیز در مبارزات انتخاباتی به ندرت به این مساله اشاره می نمایند.

از نظر دونالد ترامپ سیاست (اول امریکا) است، به این معنی که آیالات متحده امریکا برای همه کشورهای جهان کمک و امتیازات بی حد و حصری را ارزانی می

کند اما در مقابل این همه مساعدت ها و کمک ها؛ آیالات متحده آمریکا هیچ چیز و هیچ امتیازی به دست نمی آورد که باید به این موقف و این حالت خاتمه داده شود.

قابل تذکر است که دو کاندید دیگر به درجه سوم و چهارم قرار دارند و عبارت اند از آقای گری جانسون متعلق به حزب آزادی فردی و خانم جل ستین مربوط به حزب سبز که هر دو، جنگ در افغانستان را یک جنگ بیهوده تلقی نموده و خواهان ختم فوری آن می باشند. در این جا لازم است تا به صورت مختصر از نظریات دو کاندید عمده حزب جمهوری خواه و حزب دیموکرات صحبت شود زیرا ازین دو نفر نامزد کرسی ریاست جمهوری آیالات متحده آمریکا، حتماً یکی از آن ها رئیس جمهور آینده آیالات متحده آمریکا خواهد بود.

دونالد ترمپ کاندید جمهوریخواه می گوید: در سیاست خارجی حکومتش از همه چیز مقدم تر منافع آیالات متحده آمریکا است. نباید یک شهروند امریکایی چنین تصور نماید که ضرورت هایش نزد حکومت، پایین تر از نیازمندی های شهروندان سایر کشورهای جهان است. وی حتی در برابر متحدین عنعنوی آیالات متحده آمریکا خیلی ها سخت گیر بوده از جرمنی، جاپان، کوریایی جنوبی و عربستان سعودی تقاضا دارد تا مصارف نظامیان امریکایی را که جهت تأمین امنیت در آن کشورها مستقر اند، بپردازند. قابل ذکر است در حال حاضر آیالات متحده آمریکا در حدود ۸۰۰ مراکز نظامی در سراسر جهان از اندوراس شروع الی عمان، جرمنی، جاپان، سنگاپور، جیبوتی، قطر، بحرین و سایر نقاط جهان دارد.

خلاصه اینکه به زعم او، آیالات متحده آمریکا از بودنش به حالت حاتم طایی که به ضرر مالیه دهنده گان است، خاتمه دهند.

در باره حضور نظامی آیالات متحده آمریکا در افغانستان نیز دونالد ترامپ نظریات خاص خود را دارد، گرچه در این مورد خیلی ها کم صحبت کرده است، اما باز هم از گفتارش چنین استنباط می شود که موصوف طرفدار حضور نظامی آیالات متحده آمریکا در افغانستان نبوده و به گفته او؛ افغانستان برای آیالات متحده آمریکا خیلی ها مشکل ساز و مشکل آفرین است. کمک های گزاف این کشور به افغانستان به ضرر اقتصاد آیالات متحده آمریکا تمام می شود. حضور نظامی در افغانستان یک فاجعه مکمل بوده و هیچکس نمی داند و ما هم نمی دانیم که در آنجا چه می کنیم و مشغولیت عمده ما چیست، در حالیکه همه رهبران و مراکز تروریست ها و افراطیون در پاکستان است". ما به احداث و مرمت جاده های خود نمی پردازیم، پول ما باید در بخش های مختلف و ضروری در داخل کشور ما به مصرف برسد و از قرضه های ۲۰ تریلیون دلاری آمریکا کاسته شود. به بیلین ها دالر در افغانستان به حدر می رود و از همه مهمتر هزاران نفر امریکایی جان های خویش را از دست می دهند. نامبرده در جای دیگر می گوید: "افغانستان نسبت به بسیار سرک های امریکا، بعضی شهرها باامن تر است". مدیر مبارزات انتخاباتی او مداخله در افغانستان را به نام "جنگ اواما" یاد می کند. مختصراً باید گفت که به نظر دونالدترامپ حضور نظامی آیالات متحده آمریکا در افغانستان دیگر ضرور نبوده و ما می توانیم تروریستان و افراطیون را ذریعه قوای هوایی نابود کنیم و در برابر این سوال که این کار باعث تلفات سنگین ملکی خواهد بود، جواب می دهد که با داشتن شبکه استخباراتی کارآگاه و قوی می توانیم آن را کاهیش دهیم. او باز هم اضافه می کند که وی طرفدار قوای نظامی نیرومند و قوی است و چنان قوای را سازمان خواهد داد که در تاریخ آیالات متحده آمریکا سابقه نداشته باشد به این ترتیب اعتبار از دست رفته کشورش را احیا خواهد نمود.

کاندید حزب دیموکرات خانم هیلری کلینتن طرفدار دوام سیاست حکومت فعلی آیالات متحده آمریکا در افغانستان می باشد که در این سیاست، خودش نیز نقش بارز داشته است. وی می گوید هرگز افغانستان از توجه حکومت آینده کنار گذاشته نخواهد شد، اما سعی به خرج خواهد داد تا نظامیان افغان بهتر و بیشتر تعلیم و تربیه و تجهیز گردند تا بتوانند در برابر دشمن ایستادگی نمایند و ما سعی می کنیم که شریک خویش افغانستان را تقویه نمایم تا تروریستان و افراطیون را شکست دهند و تعهد ما در مورد کمک جهت حکومتداری خوب و استقرار دیموکراسی، تحقق حقوق بشری اتباع افغان به خصوص زنان و اطفال و آوردن صلح و ثبات در افغانستان دوام خواهد داشت. در صورتیکه ضرورت باشد مدت حضور عساکر ما در افغانستان تمدید خواهد شد، خانم کلینتن اضافه می نماید: آیالات متحده آمریکا در آن جا تنها نبوده، بلکه به کمک متحدین سازمان ناتو نیز ضرورت محسوس است.

به طور فشرده باز هم باید تذکر یابد که موضوع افغانستان در این دور مبارزات و انتخابات ریاست جمهوری آمریکا خیلی ها کمرنگ شده است، در حالیکه در سه دور گذشته انتخابات ریاست جمهوری آن کشور موضوع افغانستان یکی از موضوعات نهایت داغ و طرف توجه در تبلیغات انتخاباتی ریاست جمهوری آیالات متحده آمریکا شناخته می شد. اما با آنهم با موضوع عراق خیلی ها متفاوت بود، زیرا هر دو کاندید آن را یک خطا و اشتباه بزرگ تلقی نموده و همدیگر را متهم به طرفداری از آن در آغاز عملیات نظامی می دانند و این ذهنیت مخالفت در میان مردم آمریکا ادامه دارد.

البته باید خاطرنشان ساخت که در دیموکراسی های غربی عنصر مهم و اساسی را مردم تشکیل می دهد. هرگاه ذهنیت مردم در یک موضوع تمرکز کند و از آن

موضوع دفاع و حمایت خود را ابراز دارند چون کاندیدان در پی آرای مردم می باشند، لذا از آن موردی که مردم به آن علاقه دارند و خواهان آن می باشند، دفاع نموده، حمایت خود را ابراز می کنند و در حالت معکوس؛ کاندیدان اکثراً از نظریات و خواست های اکثریت پشتیبانی و طرفداری می کنند. قبلاً از موضوع افغانستان در آن جا بیشتر از هشتاد فیصد طرفدار داشت. مگر حالا اکثریت مردم آیالات متحده آمریکا خواستار خروج نظامیان کشور شان از افغانستان هستند.

در جواب سوال اینکه به کدام علت و چرا نظر مردم آن کشور در این مورد تغییر کرده است، می توان گفت که در زمینه دو علت عمده وجود دارد: یکی طولانی شدن جنگ پرمصرف که بیشتر از پانزده سال را در بر گرفته است و هنوز هم ادامه دارد و یا به عبارۀ دیگر، طولانی ترین جنگ آیالات متحده آمریکا در خارج از آن کشور می باشد. علت دوم اینکه مهمتر از سبب اول شناخته می شود عبارت از عوامل چون عدم بهبود وضع از نگاه امنیتی در افغانستان که نسبت به زمان سقوط طالبان بدتر گردیده است، وضع نامناسب و ناهنجار حکومت داری در افغانستان که این کشور را به عنوان فاسدترین مملکت جهان معرفی کرده است، همچنان افغانستان در زرع و تولید مواد مخدر قهرمان جهان شناخته می شود و خشونت علیه زنان هم افزایش یافته، وعدم مساوات بین زن و مرد پدیده منفی دیگری است که از خوشبینی مردم آیالات متحده آمریکا نسبت به افغانستان کاسته است و به اضافه از آن ضعف حکومت به اثر کشمکش های داخلی آن، این همه علت ها و عوامل باعث گردیده تا مردم آیالات متحده آمریکا حکومت خویش را مقصر این همه ناکامی ها در افغانستان دانسته و نظر مردم آن کشور در مورد افغانستان که در آغاز عملیات تقریباً در سطح اجماع عمومی قرار داشت به اکثریت مخالف تبدیل جهت داده و این زنگ خطر برای افغانستان تلقی می گردد و در صورت موفقیت دونالد ترامپ پیشبینی موضوع کمک های آیالات متحده آمریکا را به افغانستان درحالت ابهام قرار داده است.

تمرکز زدایی؛

یک ضرورت مبرم در جهت ثبات در افغانستان



تمرکز گرایی به نوع نظام اطلاق می گردد که تجمع از حد زیاد قدرت توسط عده ی محدود در مرکز اجراء گردد. عدم تمرکز قدرت یا صلاحیت معنی آنست که قسمتی از صلاحیت های تصمیم گیری قانونی در سطوح پائین چه در ولایات چه در محلات انتقال یابد و حکومت مرکزی توجه بیشتر و همه جانبه به تصامیم مهم و حیاتی مبذول دارد و مسایل محلی و مسلکی به ادارات مسلکی و محلی واگذار شود. در این نوع ساختارها، صلاحیت ها و اختیارات تصمیم گیری قانونی از طریق قانون و حکومت مرکزی به ادارات و نهادهای محلی اعطا می گردد.

به عبارۀ دیگر مشکلات مردم در خود محلات مرفوع شده و به خاطر اجرای يك كار عادى ادارى و مشكل اجتماعى به مركز مراجعه نكرده سرگردان نمى شوند.

اعطای صلاحیت ها به ادارات و نهادهای انتخابی محلی، واحدهای مذکور را حیثیت بخشیده، به اعتبار قانونی شان می افزاید و تسهیلات لازم را به مردم محل ایجاد و مشارکت مردم را در امر اداره محلی و در کل احترام به قانون و حکومت افزایش می دهند. البته تمرکز زدایی اثرات مفید و مزایایی متعدد داشته به کنترل و شفافیت امور می افزاید و مخصوصاً پدیده ناهنجار بیوروکراسی کهنه یا کاغذ پرانی را کاهش داده، در نتیجه سطح فساد ادارى کاهش یافته زمینه برای مشارکت مردم در امور روزمره انكشاف می یابد و فاصله میان حکومت و مردم را کمتر می سازد. يك حکومت غیر متمرکز قادر به تصمیم گیری سریعتر بوده و سلسله پروسیجر ادارى را در موضوعات عادى ساده تر می سازد.

حالت خیلی پیشرفته تمرکز زدایی دیموکراسی مستقیم و یا مردم سالاری مستقیم بوده، مردم به تصمیم عمده و قوانین مربوط محل مستقیماً رأی می دهند. بنابر آن هر تبعه حق دارد موضوعات مورد علاقه خویش را مطرح نموده و تصمیم لازم در زمینه اتخاذ گردد.

در حال حاضر این نوع دیموکراسی صرف در دوکانتون کشور سویس عملاً تطبیق می شود و در یونان باستان نیز این نوع دیموکراسی وجود داشت، اما در اکثریت حکومت کشورهای پیشرفته و بعضی از کشورهای رو به انكشاف در مجموع تمرکز زدایی و یا حکومت غیرمتمرکز/ غیرسترالیزم حکمفرما می باشد. به طور مثال کشورهای کوچک فدرالی مانند اتریش، سویس، بلجیم و کشورهای مشابه دیگر و

در ممالک غیرفدرال نیز تمرکز زدایی خیلی ها انکشاف یافته وجود دارد که مثال برجسته آن ایتالیا می باشد.

افغانستان کشوری است که دارای ساختار اداری خیلی ها متمرکز بوده و در طول چند قرن حکومت های متمرکز و مرکزگرا را تجربه نموده و جز دو دوره کوتاه مدت حکومت مشروط که آن ها هم سخت مرکز گرا بوده اند هیچگاه سعی به عمل نیامده که از نظام مرکزیت و مرکزگرایی کاسته شود و حکومت مستبد فاصله بین مردم و دولت مرکزی را بیشتر ساخته و به این ترتیب در جهت دولت سازی و ملت سازی کار سازنده و اساسی اجرا نگردیده است.

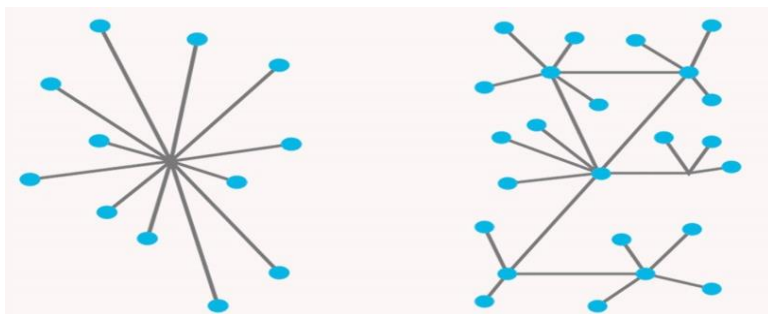
البته نوع حکومت مرکزگرا از حکومت دیکتاتوری تا حکومتی که در رأس قوه اجرائیه به طور انتخابی که توسط مردم به آرای عمومی، سری و آزاد انتخاب گردیده و سه قوه (اجرائیه، مقننه و قضایه) موجود را احتوا می کند، در این نوع حکومت تمام امور دولت از یک مرکز، رهبری و اداره می شود که با ارزش های دیموکراتیک در قرن ۲۱ در تناقض می باشد.

دولت ضعیف در هر دو حالت می تواند ضعیف باشد، نیرومند بودن یک شخص و یک گروه معنی نیرومندی دولت را نداشته بلکه نیرومندی حاکمیت قانون نیرومندی اصلی دولت را به هم می رساند. گفتنیست که در افغانستان حکومتی که بر مبنای مرکز گرایی استوار بوده؛ بین مردم و حکومت فاصله ها را بیشتر ساخته مخصوصاً در برخی از مناطق بخش از مردم کشور حکومت مرکزی را از خود بیگانه می داند، لذا برای کشور مانند افغانستان به مقصد داشتن ثبات سیاسی و یک هویت ملی باید تلاش لازم در زمینه به خرج داده شود زیرا به زور و جبر نمی توان هویت ملی را مستقر ساخت بلکه نتیجه حکومت استبدادی، فروپاشی و تجزیه به چندین

قسمت است که اتحاد جماهیر شوروی، یوگوسلاویا، سودان سابق و کشورهای مشابه دیگر در جهان مثال های زنده آنست که در طول تاریخ با وجودیکه سعی کردند تا به صورت مصنوعی هویت ملی را تبارز دهند، به جای نرسیده و قربانی حوادث شدند زیرا هویت ملی باید از طرف مردم به طور رضاکارانه، با علاقمندی و شعور سیاسی به میان آید.

باید گفت که مرکززدایی اشکال و انواع مختلف دارد و در عرصه های مختلف سیاسی، اداری، مالی و اقتصادی انتقال مسوولیت از حکومت مرکزی به مقامات تحتانی صورت می گیرد. تمرکز زدایی سیاسی مهمترین نوع انتقال مسوولیت بوده و به اساس آن مسوولیت حکومت مرکزی به مقامات انتخابی محلی از قبیل شوراهای محلی، شاروالی ها و سایر نهادهای انتخابی انتقال می یابد که هدف آن اعطای بخش از صلاحیت ها و قدرت به مردم محل و یا نماینده گان منتخب شان در امر تصمیم گیری های عمومی می باشد.

در مورد تمرکز زدایی اداری انتقال صلاحیت های اداری و مالی به مقامات ماتحت حکومت در ولایات مطرح می باشد که در همچو حالت بر سرعت اجراآت می افزاید و ضعف حکومت مرکزی را جبران و از سرگردانی مردم کاسته می شود.



تمرکز زدایی مالیاتی نیز از اهمیت خاصی برخوردار بوده و به اساس آن یک قسمت مالیات به ولایات و محلات جهت تحقق پروگرام ها و پروژه های ساختمانی و بازسازی و اجرای خدمات عامه لازم اختصاص می یابد که مراجع مربوط در زمینه دارای دست باز می باشند. البته هر کشور به ملاحظه شرایط و حالات خود تمرکز زدایی را انتخاب نموده و از تمرکز قدرت در مرکز اجتناب می ورزد. اجرای همچو اقدامات در کشورهای در حال توسعه به منظور انکشاف اقتصادی، سهم گیری مردم را در امور مربوط شان بیشتر می سازد.

در طی نیم قرن گذشته تمرکز زدایی در کشورهای رو به انکشاف یا در حال توسعه خاصاً در نهادهای انتخابی محلی اثر مفید و مؤثر وارد کرده آن ها را قدرتمند تر ساخته که از صلاحیت های بیشتر سیاسی برخوردار گردیده اند و از همین لحاظ پیشرفت قابل ملاحظه را در جهت تأمین دیموکراسی مشارکتی کشورهای شان حاصل کرده اند.

مطالعات وسیع، گسترده و مفصلی در مورد تمرکز زدایی پیرامون کشورهای رو به انکشاف یا در حال رشد صورت گرفته که نتیجه اش نشان دهنده آنست که تمرکز زدایی اکثراً باعث تغییرات و تحولات مهم سیاسی و اقتصادی گردیده است. مثال های برجسته آن کشورهای بولیوی در براعظم امریکا و اندونیزیا در براعظم آسیا بعد از سقوط حکومت مستبد سوهارتو می باشد که پیشرفت های نهایت چشمگیری را در این دو کشور در عرصه های اقتصادی و اجتماعی به ارمغان آورده است.

همچنان در براعظم افریقا که تمام کشورهای آن رو به انکشاف شناخته می شوند نیز بعد از دهه نود میلادی بسیاری از آن ها در جهت تمرکز زدایی سعی و تلاش لازم

را به عمل آورده اند، چنانچه در بسیاری این کشورها نظام های مرکزگرا و استبدادی قبل از دهه هشتاد و آغاز سال های ۹۰ حکمفرما بودند، بعداً این کشورها به دیموکراسی روی آوردند و در عین حال برای نهادینه ساختن دیموکراسی در جهت مرکززدایی تلاش گسترده و کوشش به خرج دادند که به اثر آن در بیشترین این کشورها تغییرات و تحولات مثبت و چشمگیری رونما گردیده است و چون اکثریت مردم این کشورها از اقوام، قبایل، نژادها و ادیان مختلف تشکیل گردیده اند سیستم مرکز زدایی در جهت آوردن ثبات و عطای هویت ملی کمک به سزایی نموده است. در کشورهای مثلی مالی، مدغاسکر، سینگال و حبشه روند تمرکز زدایی رقابت های قومی و مذهبی را فروکش نموده که این امر باعث حفظ وحدت ملی، ثبات سیاسی و تمامیت ارضی آن کشورها گردیده است.

در افغانستان به موجب قانون اساسی جدید ۱۳۸۲ هـ ش، سیستم تمرکز گرایی مانند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ هـ ش، زمان شاهی تسجیل گردیده که به اساس آن تمام صلاحیت ها و امتیازات اعم از حقوقی، اداری، سیاسی و غیره به دولت مرکزی موکول گردیده است. فصل هشتم قانون اساسی سال ۱۳۸۲ به اداره کشور اختصاص یافته که بر مبنای آن اداره کشور به اساس اصل مرکزیت بنا یافته است. یعنی اداره مرکزی به یک عده واحد های اداری تقسیم گردیده که در رأس هر کدام آن وزرا قرار دارند و نظر به ماده ۱۳۶ این قانون، واحد اداری محلی ولایات است که در رأس آن ها والی قرار داشته و از طرف رئیس جمهور تعیین می گردند. هر ولایت دارای یک شورای ولایتی نیز می باشد که اعضای آن به اساس ماده ۱۳۸، قانون اساسی توسط مردم همان ولایت انتخاب می گردند. این شوراها به استناد قانون اساسی فقط و فقط نقش مشورتی را دارا می باشند چنانچه در ماده ۱۳۹ به وضاحت ذکر شده که در مسایل مربوطه مشوره می دهند و به این صورت با وجود انتخابی

بودن و در عمل دیده می شود که این شوراها یک ارگان اضافی تلقی می گردد. یعنی این بار نیز در قانون اساسی جدید، مانند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ باز هم یک ارگان بیهوده، مصرفی و تشریفاتی در نظر گرفته شده است که از فشار و تراکم امور حکومت مرکزی هرگز نمی کاهد و کماکان صلاحیت و قدرت در حکومت مرکزی متمرکز می باشد. ایجاد همچو شوراها در ولسوالی ها و قریه ها نیز در نظر قرار دارد. گرچه تا حال این امر عملی نگردیده و جنبه تطبیقی حاصل نکرده است. به همین سلسله شاروالی ها که باید انتخاباتی باشند چنانچه قانون آن ها نیز موجود است مگر تا حال شاروال ها از طرف حکومت مرکزی تعیین می گردند یعنی کشور با وجود انتخابی بودن رئیس جمهور و پارلمان باز هم مرکزگرا باقی مانده و هم اکنون جنجال ها و کشیده گی های ذات الینی هم تا جائیکه مشاهده می شود، زاده همین مرکز گرایی بوده و از همین سیاست نشات کرده است.

با وجودی که در قانون اساسی جدید همانند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ سهمگیری و اشتراک روز افزون مردم محل در اداره محلی به موجب قوانین پیش بینی گردیده و مدنظر گرفته شده است، با آنها متأسفانه در زمینه هیچ اقدام عملی صورت نگرفته است.

اداره مستقل ارگان های محلی بر اساس فرمان رئیس جمهور در سال ۱۳۸۶، مجدداً فعال گردیده تا امور حکومتداری محلات را در ۳۴ ولایت کشور و ۳۶۴ ولسوالی و شاروالی ها انسجام و رهبری نماید. در همین راستا سعی و تلاش به عمل آمد تا مأمورین محلی به شمول ولسوال ها از طریق پروسه رقابت آزاد و سیستم رتب استخدام شوند.

یکی از وظایف عمده این اداره (ایجاد و فراهم نمودن مشارکت اتباع در روند حکومت داری محلی) است. اما متأسفانه در این زمینه نیز کارهای مهم اداری و سیاسی که باید انجام می شد، صورت نگرفته است یا به عباره دیگر در باره استقرار عدم مرکزیت یا مرکززدایی کوشش لازم صورت نگرفته است.

در افغانستان تمرکز قدرت را بعضاً به مفهوم دولت سازی پنداشته و توجیه می کنند که این طرز تفکر در عصر حاضر به جا نبوده بلکه این نوع اداره در جهت ملت سازی یا دادن هویت ملی برای تمام مردم کشور مانع بزرگی شناخته می شود، زیرا با تقویة حکومت مرکزی در حقیقت مقامات و مردم محل به حاشیه رانده می شوند و از اعتبار و موقف شان کاسته می شود. به هر مقیاسی که نقش مردم در حیات اداری و سیاسی جامعه کمرنگ شود و مردم به حاشیه رانده شوند و موقف شان تضعیف گردد به همان تناسب حکومت مرکزی از مردم فاصله گرفته و به این ترتیب ملت سازی ضعیف تر گردیده و کسب هویت ملی را برای تمام اقوام و اتباع کشور مشکل می سازد. البته در قرون وسطی هنگام اوج سیستم فیودالی در اروپا تمرکز قدرت به مقام سلطنت باعث تضعیف نیروی فیودال های زورمند در محل می گردید که البته در آن زمان این امر یک تلاش مثبت در جهت دولت سازی و ملت سازی شمرده می شد. در قرن ۲۱ این نوع کوشش ها یا به مفهوم بی خبری از وضع موجود کشور است و یا اینکه یک تلاش سیاسی توأم با نیت بد سیاسی تعبیر خواهد شد که هرج و مرج و تشنج را بیشتر گردانیده و ثبات نسبی ملی اعم از سیاسی و اجتماعی را متزلزل و مختل خواهد ساخت.

بخش دوم- مقالات سیاسی به ارتباط مسایل بین المللی :

مقدمه :

افغانستان در وضعیت نهایت شکننده و بحرانی قرار دارد که هم مردم کشور را و هم کشورهای همسایه و جامعه جهانی را نسبت به اوضاع کنونی سخت به تشویش انداخته است. با وجود این همه تشویش ها، توجه جهانیان به مقایسه و گذشته نسبت به افغانستان کمتر شده و در سطح نسبتاً نازل قرار دارد. درین فصل سعی شده تا از تجارب حاصله حکومت و وحدت ملی در سایر کشورهای جهان استفاده به عمل آید و از شباهت وضع ناهنجار لیبیا با افغانستان و خطر تجزیه و جنگ داخلی و همچنان سایر مطالبی که به صورت غیرمستقیم به اوضاع و حالات کشور ما ارتباط می گیرد، مانند عوام گرایی یا پوپولیزم و اسلام هراسی کشورهای غربی به تصویر کشیده شده است.

تجربه حکومت وحدت ملی در سایر کشورهای جهان



حکومت وحدت ملی به آنعده حکومت های اطلاق می شود که توسط تمام احزاب عمده سیاسی ، جریان ها و سازمان های اجتماعی و مدنی مطرح یک کشور مورد نظر ، پشتیبانی گردیده ، به وجود آید . در این مقاله سعی به عمل می آید تا چند مثال از حکومت های وحدت ملی در کشورهای رو به انکشاف که شرایط شان مشابه به افغانستان بوده و مشکلات قومی ، مذهبی ، نژادی ، منطوقوی و لسانی و غیره دارند ، ارائه گردد .

این نوع حکومت‌ها معمولاً زمانی تشکیل می‌شوند که حکومت نتواند روند قانونی خویش را به صورت عادی ادامه دهد. لهذا به منظور جلوگیری از بحران، تمام تشکیلات عمده سیاسی و اجتماعی یعنی نهادهای مطرح آن کشور با کنار گذاشتن اختلافات و کشیده‌گی‌های ذات‌البینی‌شان به مقصد ایجاد یک ثبات ملی و جلوگیری از بحران، انارشیزم، پراکنده‌گی و هرج و مرج-حکومت وحدت ملی را به میان می‌آورند. این در حالی است که اوضاع سیاسی، امنیتی و اقتصادی کشور با وضاحت به بحران کشانیده شده و مشروعیت حکومت را زیر سوال قرار دهد، یعنی حالت اضطراری باشد. پس احزاب سیاسی و گروه‌های شامل حکومت وحدت ملی که بعضاً دارای برنامه‌ها و نظریات متفاوت بوده حتی متضاد هم باشد، برای یک مدت کوتاه جهت اعاده حالت عادی و ختم بحران و آوردن مشروعیت با مراجعه به آرای مردم یکجا با هم کار می‌نمایند و اختلافات خود را مطرح نمی‌کنند. در تاریخ جهان مثال‌های زیادی از حکومت‌های وحدت ملی وجود دارد که هم در کشورهای پیشرفته و هم در کشورهای رو به انکشاف از آن استفاده گردیده است.

قبل بر آن باید متذکر شد که حکومت‌های وحدت ملی با حکومت‌های ائتلاف بزرگ متفاوت است، زیرا حکومت‌های ائتلاف بزرگ در کشورهای دارای رژیم‌های پارلمانی که در آن دو حزب عمده سیاسی تسلط داشته باشد، جهت ایجاد حکومت پایدار و باثبات، دو حزب رقیب و بعضاً هم با پشتیبانی احزاب کوچک ائتلاف می‌نمایند و علت عمده آنست که هیچ کدام آن نمی‌توانند به تنهایی حتی با ائتلاف با احزاب کوچک اکثریت کافی را در پارلمان حاصل کنند و زمام امور را در دست بگیرند.

از آن جهت به ائتلاف دو حزب عمده نیازمند می باشند. مثال بارز آن حکومت موجود جمهوری فدرالی جرمنی است که از ائتلاف بزرگ یا با اشتراک دیموکرات مسیحی و سوسیال دیموکرات ها تشکیل گردیده، همچنان حکومت موجود اطریش از ائتلاف بزرگ دو حزب بزرگ سوسیال دیموکرات (چپ میانه)، و حزب مردم محافظ کار ایجاد گردیده است. ائتلاف بزرگ با وجودی که از یکجا شدن دو حزب عمده با برنامه های خیلی متفاوت بوده اما بر وفق قانون اساسی صورت گرفته که کاملاً مشروعیت دارد، هر دو حزب شامل حکومت به اساس برنامه مصلحتی پلان های خود را در معرض اجرا قرار می دهند. اما حکومت وحدت ملی اکثرأ در شرایط اضطرار، جنگ و بحران و هرج و مرج سیاسی به وجود می آید که هدف عمده آن حفظ ثبات در کشور و به اسرع وقت برگشت حکومت در موقف قانونی آنست که عموماً بین احزاب و گروه های با برنامه های متضاد و یا خیلی متفاوت اتحاد صورت گرفته که اتحاد آن ها به حیث تیم حکومتی بسیار مشکل بوده، ایجاب آن را می نماید که باز هم دوباره به آرای مردم مراجعه صورت گیرد تا مردم حزب یا گروه و ائتلاف گروه های دلخواه خویش را انتخاب نمایند و کشور حالت عادی و ثبات خود را مجدداً کسب نماید.

در جمهوری افریقای جنوبی با ختم رژیم اپارتاید: اولین انتخابات دیموکراتیک در سال 1994م صورت گرفت، آن رژیم استبدادی درحالیکه اکثریت مردم آن کشور را سیاه پوستان تشکیل می داد، مقامات دولتی تعدادی از آن ها را به اقامت در مناطق و محلات خاص مجبور ساخته بود که این اشخاص از کلیه حقوق سیاسی، مدنی و اقتصادی محروم شناخته شده بودند و به حالت نهایت بیچاره گی و حقارت زنده گی داشتند، سیاه پوستان با این حالت و این وضع موافقت نداشته و آن را نپذیرفتند لذا آن ها به رهبری کنگره ملی افریقا که در رأس آن نیلسن مندیلا قرار

داشت، مبارزه نمودند. در اثر قیام‌ها و مخالفت‌های جدی مردم با اپارتاید؛ نیلسن ماندیلا رهبر سیاه‌پوستان به حبس محکوم شد، اما سیاه‌پوستان آرام ننشسته در جهت لغو اپارتاید، ابتدا به تظاهرات مسالمت‌آمیز پرداختند اما با مقاومت شدید رژیم اپارتاید، مواجه شدند چنانچه یک تعداد مظاهرة‌کننده گان به قتل رسیدند، تعداد کثیری مجروح شدند. جامعه جهانی هم از موقف سیاه‌پوستان پشتیبانی کرد و اپارتاید در سراسر جهان محکوم و تقبیح شد. قیام‌های سیاه‌پوستان بعضاً به شکل مسلحانه ادامه یافت تا اینکه بعد از مبارزات دشوار و طولانی، مخالفین رژیم اپارتاید به مرام و اهداف خود رسیدند و موفق گردیدند. نیلسن ماندیلا در سال 1990م از حبس رهاگردیده و به مبارزات مسالمت‌آمیز خود جهت تحقق حقوق مساوی برای تمام اتباع کشور آفریقای جنوبی ادامه داد.

بالاخره رژیم وقت به مذاکره حاضر شد و در سال 1994م در آن کشور انتخابات برگزار گردید که منجر به انتقال قدرت سیاسی به سمت دیموکراسی شد. هدف اساسی ماندیلا، تحقق حقوق مساوی برای تمام مردم آفریقایی جنوبی به شمول سفیدپوستان که ده فیصد مردم آن کشور را تشکیل می‌دادند بود و جهت برآورده شدن این مامول و جلوگیری از بحران، خشونت و ورشکستگی اقتصادی در سال 1994م حکومت وحدت ملی تشکیل گردید که در آن همه طرف‌های درگیر اشتراک داشتند. نیلسن ماندیلا به حیث رئیس‌جمهور و رئیس‌جمهور سابق سفیدپوست به حیث معاون رئیس‌جمهور تعیین گردیدند.

این انتخابات به اساس قانون اساسی موقت صورت گرفت و بر وفق آن هر حزبی که بیشتر از بیست کرسی در شورای ملی چهار صد عضوی این شورا را داشته باشند، شامل حکومت وحدت ملی شناخته می‌شوند. به این ترتیب حزب کنگره ملی نیلسن

ماندیلا با کسب 63 فیصد توانست 262 کرسی را در شورا حاصل و به حیث حزب بر سر اقتدار تبارز کند.

البته سفید پوستان بیست فیصد کرسی های شورا را به دست آورده بودند که عبارت از 82 کرسی بود. حزب آزادی ده فیصد، یعنی 43 کرسی را به دست آورد (حزبی که از اثر انشعاب کنگره ملی به وجود آمده بود). این احزاب همه در حکومت جدید سهم بودند.

این حکومت از اپریل 1994م تا فبروری 1997م یعنی کمتر از سه سال دوام داشت و در ایجاد روحیه آشتی ملی بین سفید پوستان و سیاه پوستان کمک به سزایی انجام داد و از بروز خشونت ها و اشغالگری بیشتری تا اندازه ی زیادی جلوگیری صورت گرفت، چیزی که در زیمبابوی اتفاق نیفتاده بود، زیرا (در آنجا خشونت و اشغالگری صورت گرفته بود و اقتصاد کشور به ورشکسته گی مواجه شده بود). در حالیکه افریقای جنوبی که با وجود تمام مشکلات، نظر به آمار و ارقام سازمان ملل متحد؛ امروز از جمله کشورهای با درآمد متوسط بالا به شمار می آید، یکی از کشورهای پیشرفته براعظم افریقا شمرده می شود. چیزی عمده ای که وحدت ملی آن را خدشه دار سازد، محسوس نشد.

باید به خاطر داشت که هدف از ایجاد حکومت وحدت ملی رفع بی عدالتی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود که از رژیم اپارتاید به میراث مانده و همچنان تدوین قانون اساسی دایمی کشور را مدنظر داشت که جهت تدوین و تأمین این مامول در مرحله اول مراحل تدوین قانون اساسی نهایی بر وفق آن پیشینی گردیده که در نتیجه در ماه می 1996م قانون اساسی جدید آن کشور توسط مجلس ملی به تصویب رسید و ده روز بعد از تصویب رئیس حزب سفید پوستان (حزب آزادی)

خروج حزب خود را از حکومت وحدت ملی اعلام کرده و حزب کنگره ملی که تقریباً دو ثلث مجلس را تشکیل می داد، مسوولیت حکومت را به دوش گرفت. نیلسن ماندیلا از سال 1994 تا سال 1999م به عنوان اولین رئیس جمهور سیاه پوست افریقایی جنوبی انجام خدمت نمود. وی با وجود محبوبیت در بین مردم و تقاضا و پیشنهاد حزبی به شمول دیگر نهادها از نامزدی خود برخلاف خواست و آرزوی مردم برای بار دوم در سمت ریاست جمهوری صرف نظر نمود. به این ترتیب مانند مهاتماگانندی که با همه مبارزات طولانی ضد استعمار و رهبری بدون چون و چرای حزب کانگرس/حزب پشتاز هند که بعدها برای چندین دهه حکومت هند را به عهده داشت، از پذیرفتن هر نوع مقام دولتی ابا ورزید.

این رهبران پشتاز و مردم سالار- خواهان برابری و مساوات تمام اقوام و ادیان در کشورهای خود بودند و از دید وسیع و بدون تبعیض مشکلات مردم را می دیدند و تصمیم لازم به مقصد تحقق اهداف خود اتخاذ می کردند و در نتیجه بهترین ارمغان ممکن را که عبارت از مردم سالاری و دیموکراسی است برای مردم خود به میراث گذاشتند.

در دسامبر 2007م در کینیا کشور افریقایی انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهاى محل برگزار گردید. در این انتخابات دو کاندید عمده، موامی کیباکی برای پست ریاست جمهوری (از حزب وحدت ملی) و ودینگا (از جریان دیموکراتیک اورائز) نامزد شده بودند، هر کدام این دو نفر طرفدارانی از مناطق مختلف و قبایل متعدد داشتند. این انتخابات به شدت شکل منطوقوی و قبیلویی را به خود گرفت. ساکنان شمال و شرق از کیباکی طرفداری می نمودند و باشندگان غرب و جنوب کشور از اودینکا پشتیبانی و حمایت کردند. کیباکی چهل و شش فیصد آرا را کمایی کرد و از طریق کمیسیون انتخابات برنده اعلام شد و در مجلس سنا مراسم تحلیف

را به جا آورد. اما در مقابل ادونیکا که 44 فیصد آرا را از آن خود ساخته بود، قناعت نکرده اعلام داشت که در انتخابات تقلب صورت گرفته، لذا موصوف هم به نوبه خود، خود را برنده شناخت. در نتیجه ناآرامی قومی و قبیله‌ی بین مردم بروز کرد که در حدود هزار نفر به قتل رسید و بیشتر از شش صد هزار نفر از منازل و مناطق خود بیجا شده آواره گردیدند. ناظرین بین المللی به این توافق داشتند که در انتخابات تقلب صورت گرفته و در عین زمان انتخابات پارلمانی برگزار گردیده و به اثر شمارش آرای حاصله حزب رئیس جمهور (حزب وحدت ملی) به درجه دوم تنزیل یافت و فقط از (210) کرسی پارلمانی - مستحق 43 کرسی شناخته شد اما حزب (جریان دیموکراتیک) با کسب 99 کرسی بیشترین کرسی ها را از آن خود ساخت که در نتیجه با انتخابات ریاست جمهوری فرق فاحش داشت. ازینرو هرج و مرج به شدت گسترش یافت و احتمال یک جنگ داخلی تماماً عیار متصور بود. تا اینکه به میانجیگیری کوفی عنان سرمنشی سابق سازمان ملل متحد که در رأس کمیته اشخاص برجسته (نهادی که در اتحادیه افریقا ایجاد شده بود) به هدف خاتمه دادن به بحران کینیا و نجات کشور از جنگ داخلی - حکومت وحدت ملی را به وجود آورد که در آن کینیاکی به حیث رئیس جمهور و اودینکا به حیث صدراعظم تا انتخابات آینده یعنی تا 2013م مورد قبول واقع شد. بعدها زمانی که انتخابات صورت گرفت کینیاکی اصلاً خود را نامزد ساخت و اما اودینکا در آن سهم گرفت و انتخابات را باخت و شکست خود را هم پذیرفت. لذا شخص سوم کیناتا پسر رئیس جمهور اول و بانی استقلال آن کشور برنده اعلام گردید که تا امروز رئیس جمهور منتخب و ذیصلاح آن کشور می باشد.

مثال سوم و آخری حکومت وحدت ملی کشور نیپال است، کشوری فقیر و محاط به خشکه است. نفوس آن تقریباً معادل نفوس افغانستان است و در عین حال از

اقوام و ادیان مختلف تشکیل گردیده، در جنگ های داخلی از 1994 تا 2006م بیشتر از 16000 نفر به هلاکت رسیدند. بالاخره نیروی اصلی مخالف دولت (مائویست ها) در سال 2006م به بیشتر از یک دهه جنگ داخلی خاتمه داده به روند صلح پیوستند و در نتیجه در سال 2008م حکومت شاهی در آن کشور لغو و جمهوری فدرال چند حزبی به اساس قانون اساسی موقت عرض وجود نمود، اما متأسفانه نا آرامی ها و بحران به صورت کلی رفع نگردید، در سال 2013م در آن کشور انتخابات برگزار گردید، در نتیجه این انتخابات حزب چپ میانه (کنگره ملی) 196 کرسی، حزب کمونست (ائتلافی) 175 کرسی، حزب مائویست 80 کرسی و حزب سلطنت طلب 24 کرسی را در مجلس موسسان که جمعاً حایز 600 کرسی بود، به دست آوردند، اما این مجلس نتوانست روی طرح قانون اساسی به موافقه برسد، علاوه بر این اختلافات بین احزاب، اتفاقاً زلزله شدیدی به مقیاس 8 درجه ریکتر با چندین پس لرزه به تاریخ 25 اپریل 2015م در شمال شرق کاتماندو (پایتخت کشور) به وقوع پیوست که بیشتر از 8000 نفر از آن جان باختند، اوضاع کشور به وخامت گرایید. یک طرف اختلافات بین احزاب و از جانب دیگر آفت طبعی مردم را مضطرب و پریشان ساخته بود. همان بود که بالاخره چهار حزب عمده کشور تصمیم گرفتند تا به تشکیل حکومت وحدت ملی بپردازند. آن ها فیصله نمودند تا اختلافات روی مصوبه قانون اساسی در چهارچوب این حکومت حل گردد و بالاخره روی قانون اساسی با ریزرویش مائویست ها در ماه می 2015م موافقه به عمل آمد. به این ترتیب قانون اساسی به تاریخ 20 سپتامبر 2015 تصویب و آقای کومی راله صدراعظم از وظیفه استعفا نموده، آقای پرسادشرما اولی در چهارچوب قانون



اساسی در ماه اکتوبر به حیث صدراعظم انتخاب گردید. ماه بعد پارلمان آن کشور خانم بیدیا روی بانداری را به حیث رئیس جمهور انتخاب کرد و حکومت وحدت ملی خاتمه یافت و وضع نسبتاً عادی سیاسی به این کشور برگشت.

طوریکه در فوق مطالعه شد هدف از ایجاد حکومت وحدت ملی عمدتاً به خاطر جلوگیری از تداوم بحران و برگشت به حالت عادی بوده، اما گفتنیست که در درازمدت، تداوم حکومت وحدت ملی نیز مشکل ساز می باشد، چون حکومت مشتمل از تمام احزاب و جریانات عمده با نظریات و پروگرام های از هم بسیار متفاوت در درازمدت نمی توانند به حیث یک تیم کاری دوره جمع شوند و کشور را اداره نمایند. قاعدتاً باید بعد از ختم وظایفی که به حکومت وحدت ملی محول می گردد، مجدداً به آرای مردم مراجعه شود. حکومت وحدت ملی منحل و حکومت قانونی دوباره جانشین آن می شود و وضع سیاسی کشور به حالت عادی برگشته حاکمیت قانون حکمرفا می گردد. به عباره دیگر حکومت وحدت ملی به

صورت موقت و به مقصد رفع بحران و ایجاد حاکمیت قانون به وجود می آید، در غیر آن شکل انحصاری دیکتاتوری را به خود خواهد گرفت.

درس های آموزنده؛ از وضع ناهنجار لیبیا برای وضعیت افغانستان



در جهت ساختار اساسی و باثبات کشور در احوال و اوضاع دشوار کنونی ضرورت است که مردم آن در راستای بنیادی و نهادینه سازی سعی و تلاش لازم به عمل

آورند تا به معیار و اندازه مطمئن و درخور توجه وفاق ملی به وجود آید، زیرا همین وفاق ملی است که هویت ملی را تثبیت و شیرازه استحکام یک ملت را فراهم می سازد.

وقتی که ملت می گوئیم شاید نزد بعضی ها سوالی بروز کند که ملت یعنی چه؟ باید گفت که ملت یعنی یک جامعه متشکل و به هم پیوسته بشری است که طبیعتاً احساس کنند که دارای هویت ملی، تاریخی، فرهنگی و عقیده تی بوده مخصوصاً احساس جدی تعلق داشتن یک ملت را داشته باشند، اینکه دارای زبان ها، مذاهب، قبایل و عنعنات مختلف باشند، مهم نیست بلکه مهم آن است که احساس جدی و تمایل واقعی تعلق و ارتباط داشتن به یک جامعه و زیستن در آن را با قبول سپری نمودن و گام نهادن در مسیر گرم و سرد روزگار و تاریخ را با همه ابعاد و فراز و فرود هایش تجربه کرده و آبدیده بار آمده باشند. مثلاً در اروپا اکثراً بعد از ایجاد همچو احساس و آرمان مشترک ملت ها و بعداً دولت ها بروز کرده اند اما در سایر مناطق اکثراً به اثر همکاری و مساعی دولت های ملی، ملت ها عرض وجود کرده اند. زیرا دولت های ملی صادقانه در راه ایجاد هویت ملی مساعی لازم را به خرج داده و بدون هیچ نوع تعصب و تبعیض بلکه با صداقت و شفافیت کامل و احترام به ارزش های مردم آن را به ارمغان آورده اند. این دولت ها از تمام اقشار و گروپ های جامعه کشور خویش نمایندگی می کردند و متضمن مشارکت همه اقوام، ادیان، زبان ها، رسوم گوناگون و غیره در حکومت بوده شیرازه بندی، همدستی و همبستگی شان از وضاحت و صداقت کامل برخوردار و از بروز شعارهای میان تهی، خلاف واقعیت و غیر عملی میرا بوده بلکه عملاً کار را بر شعار رجحان داده و مقدم شمرده اند.

در نظام ها و سیستم های دیکتاتوری صدای مردم شنیده نمی شود و به تقاضاها و خواست های معقول شان وقعی گذاشته نشده فقط شعارهای محض رژیم حاکمه به

نام های ملت واحد، مردم غیور و شریف، رهبر بزرگ، حقوق بشر، حفظ آزادی ها و ارزش های دیموکراتیک و غیره و غیره از طریق رسانه های دولتی که انحصار آن را در قالب خبر، تبصره، گزارش و غیره در اختیار نظام های حاکم می باشند، انعکاس می یابد. فلذا همه خواسته های برابری و عدالت خواهی خاموش مانده در سینه ها خفه شده، کشیده گی ها و اختلافات کماکان به حالت خود باقی مانده و حتی بحرانی تر می شود. چنانچه مثال های آن را که در کشورهای عراق، مصر و لیبیا در زمان حاکمیت و تسلط صدام حسین، حسنی مبارک و معمر القذافی مشهود بودند به یاد داریم که با سقوط آن رژیم های استبدادی و خودرایی، رژیم های بعدی که در ظاهر خود را مدعی دیموکراسی و عدالت خواهی وانمود می کردند، اما در حقیقت منافع منطوقی را رجحت می دادند از قبیل حکومت مالکی در عراق و حکومت بعد از قذافی در لیبیا. همین مسایل و موضوعات باعث بی اعتمادی زیاد بین مردم آن کشورها گردید.

وضعیت ناهنجار لیبیا،

لیبیا با داشتن ذخایر سرشار مواد نفتی در براعظم افریقا مقام اول را حایز است. وسعت قلمرو این کشور نسبت به وسعت افغانستان سه مرتبه بزرگتر بوده و دارای شش میلیون نفوس است که از لحاظ جمعیت مردم؛ افغانستان پنج برابر بزرگتر از لیبیا می باشد. بیشترین ساحه قلمرو آن بیابانی است. این کشور در سواحل جنوبی بحیره مدیترانه موقعیت داشته از مدنیت و سوابق تاریخی کهن چندین هزار ساله برخوردار می باشد. کشور لیبیا سال ها تحت حاکمیت و سلطه یونانی ها، رومن ها، بیزانس، اعراب، ترک های عثمانی و بالاخره ایتالیا قرار داشت که در سال ۱۹۵۱م به استقلال کامل خود نایل آمد.

لیبیا با استخراج، تولید و فروش مواد نفتی منحصراً یک کشور ثروتمند عرض اندام کرد که تقریباً با مبلغ ۱۳ هزار دالر عاید سرانه در براعظم افریقا مقام پنجم و از جمله کشورهای مهم این براعظم بعد از افریقای جنوبی مقام دوم را احتوا می کند .

محمد ادریس سنوسی که استقلال کشور را در سال ۱۹۵۱ از ایتالیا حاصل و به نام ملک ادریس اولین و آخرین پادشاه لیبیا بود، عاید سرشار نفت عمدتاً به فامیل شاهی و وابسته گانش تعلق می گرفت و فساد گسترده در کشور وجود داشت و به اضافه آن کشورهای غربی و به خصوص انگلستان، نفوذ زیاد بالای حکومت متذکره داشتند که سبب عدم رضایت و بدبینی اکثریت مردم لیبیا گردید. عوامل متذکره باعث فراهم آوری شرایط کودتای بدون خون ریزی سال ۱۹۶۹ گردیده، افسران اردو به رهبری جگرن معمراقذافی کودتای نظامی را انجام و حکومت جمهوری را اعلام داشتند .

جمهوری لیبیا تحت رهبری معمراقذافی مدت چهل و دو سال تمام دوام یافت. این نظام در آغاز؛ خود را جمهوری عربی لیبیا ۱۹۶۹-۱۹۷۷م مسمی ساخته و بعداً به نام های جماهیر عربی سوسیالیستی خلق بزرگ لیبیا ۱۹۷۷-۲۰۱۱م یاد می گردید که یک جمهوری و نظام مخصوص و منحصر به فرد بود. شخص معمراقذافی سمت رهبری انقلاب لیبیا را به عهده داشت و مدت کوتاهی هم ۱۹۷۰-۱۹۷۷م کرسی صدارت لیبیا را نیز به دوش گرفته بود و در عین حال در طی تمام مدت حکومتداری اش قوماندان عمومی قوای مسلح لیبیا نیز بود. معمراقذافی رهبر کل اختیار کشورش بود که از طریق کودتای نظامی به قدرت رسیده بود. در طی این مدت طولانی وی توسط هیچ نوع انتخابات یا وسیله دیگر به حیث رئیس جمهور یا کدام سمت رسمی دیگر انتخاب نشد. قذافی گرچه در آغاز حاکمیت خویش، خویش را از پیروان جمال عبدالناصر رهبر جمهوری متحد عربی (مصر) قلمداد

می کرد اما به زودی شیوه جدید منحصر به خود را پیش گرفت. وی با نشر (کتاب سبز) مفکوره و نظریات خویش را به قسم راه سوم یا سیستم جدید جایگزین کمونیزم و کاپیتالیزم بیان کرد و از همین لحاظ سیستم خود را جماهیر نامیده، او ادعا داشت که شیوه جدید به اصول دیموکراسی مستقیم اداره گردیده، زیرا در تیوری تمام قدرت به کمیته های مردمی تعلق داشت. این کمیته ها متشکل از همه مردم محل بوده اما احزاب سیاسی، سازمان های نظیر آن ها و سیستم انتخابات وجود نداشت و صرف با بیان، گفتار و شعار ادعا می شد که این کمیته ها تصامیم عمده دولت را اخذ می نماید، لذا به نظر وی، قدرت به همه مردم ارتباط داشت اما در عمل تمام قدرت به یک فرد تعلق و تمرکز داشت که همان معمرالقذافی بود و توسط کمیته های انقلابی که پیروان معمرالقذافی بودند اعمال می گردید. قذافی به حیث یگانه رهبر دایمی انقلاب از 1976م به بعد شناخته شد. در مارچ 1979م اعلام گردید که دولت از دو قسمت یا دو بخش متشکل می باشد که یکی بخش جماهیر و دیگر آن قسمت انقلابی می باشد. بخش جماهیر یعنی کانگریس عمومی مردم و کمیته های مردمی را احتوا می کرد که هیچکدام آن شکل و ساخت انتخابی را نداشتند و در تیوری تمام قدرت دولتی در اختیار کمیته های مردمی بوده و پارلمان کشور هم همان کانگریس عمومی مردم بوده که فاقد اختیارات بود.

نوع رژیم در شعار خود دیموکراسی مستقیم جازده شده بود. ملت واحد، رهبر محبوب اما در عمل یک سیستم دیکتاتوری کامل عیار با حذف و طرد مخالفین، نقض گسترده حقوق بشر و اختناق کامل بوده. شعار با عمل فرق نهایت فاحش داشت. یعنی در تخالف یک صد و هشتاد درجه واقع بود. معمرالقذافی در "کتاب سبز" خود تمام حکومتات و نظام های حاکمه جهان را غیر دیموکراتیک خوانده، احزاب سیاسی را وسیله ای در جهت استقرار دیکتاتوری وانمود می ساخت. هر

ملت را یک فامیل بزرگ می شناخت اما متأسفانه طی 42 سال حکومت مطلقه خویش نتوانست یک هویت مشترک ملی همه جانبه و شناخته شده را برای مردم لیبیا با نفوس کوچک (شش میلیونی) ایجاد کند. چنانچه با سقوط رژیم او، کشور لیبیا به چندین بخش انقسام یافت و بین مناطق و قبایل مختلف جنگ های خونین درگرفت و ویرانی های زیادی را به وجود آورد و تباهی را در قبال داشت و فعلاً نیز وضعیت ناگوار و بی ثبات در آن کشور جریان دارد .

باید متذکر شد که تقریباً تمام مردم این کشور دارای یک زبان مشترک عربی بوده و پیروان اهل سنت و جماعت می باشند. قذافی با ارزانی امتیازات، کرسی ها و موقف های کلیدی دولتی و امتیازات و اختیارات فوق العاده به وابسته گان و قبیله خویش در پروسه ملت سازی، استحکام و استقرار هویت ملی ناکام بود، زیرا نامبرده با قدرت و توانایی و نیروی متمرکز که حکومت وی داشت، بازهم نتوانست هویت ملی مورد قبول را برای مردم آن کشور ایجاد نماید تا تمامیت ارضی، وحدت ملی و استقلال واقعی - کشور را از خطرات درونی و بیرونی تثبیت و تضمین نماید. البته باید گفت که هیچ رژیم دیکتاتوری در هیچ شرایط و هیچ زمانی نمی تواند محض با شعار و اعمال زور و فشار ملت سازی نماید. زیرا ملت ها عموماً از طریق دولت های ملی و مردمی در طی سال هایتمادی و گذشتن از فرازها و فرودهای اجتماعی و سیاسی ایجاد می گردد و لذا از روی منطق؛ دولت ها و ملت ها با هم رابطه نهایت نزدیک و تنگاتنگ دارند که آن ها را با هم متشکل و یکجا می سازد. اما متأسفانه در مناطق شرق میانه و افریقای شمالی، دولت ها و ملت ها اکثراً هویت جداگانه دارند .

مشکلات موجوده در کشورهای یمن، لبنان، لیبیا، سوریه و عراق و قسماً افغانستان ناشی از همین معضله است. در ماه اگست 2011م بعد از هشت ماه تمام پس از

برخوردهای خونین، خشونت آمیز و مسلحانه با اعتراضات گسترده و قیام های مردمی که البته مداخلات و فعالیت های استخبارات بیرونی نیز در زمینه نقش فعال خویش را انجام داده و انبارۀ ای فراوانی اسلحه سبک و سنگین در آن کشور توضیح نموده، بالاخره حکومت قذافی سقوط نمود. اولین انتخابات آزاد و پس از شش ماه از سقوط قذافی در آن کشور برگزار شد. پارلمان یا کنگره ملی از طریق همین انتخابات به میان آمد، اما بعداً توسط مداخلات کشورهای همسایه و رقابت های کشورهای بزرگ منطقه و بعضاً جهانی؛ کشمکش ها، جدال ها و زد و خورد های مسلحانه بین گروه های متخاصم صورت گرفت و به جای اینکه مانند یک ملت واحد از سقوط نظام دیکتاتوری و خودسر استقبال شایان به عمل آید و به سوی یک دیموکراسی گام گذاشته شود؛ دو حکومت متخاصم در لیبیا داخل جنگ و مملو از فعالیت های منفی شده، کشور خویش را به ویرانه مبدل ساختند و مردم را در مانده و بیچاره نمودند.

قابل یادآوری است که جنگ داخلی لیبیا در 2011م آغاز و طی این جنگ دو حکومت و چندین گروه افراطی مذهبی در مقابل یک دیگر قرار گرفتند. طرف های که در برابر همدیگر می جنگیدند، عبارت بودند از حکومت شورای نماینده گان یا توبروک که از طرف مردم انتخاب شده بودند و از طرف جامعه بین المللی الی ماه مارچ 2016م به رسمیت شناخته شده بود. این حکومت ساحه وسیع در شرق کشور را در اختیار داشت. ثانیاً حکومت کانگریس عمومی ملی یا حکومت نجات ملی که مقر آن در طرابلس پایتخت لیبیا واقع است، بخشی دیگری آن کشور را تحت کنترل داشت.

به اضافه این دو حکومت، گروه های رقیب کوچکتر نیز وجود دارند مثلاً شورای انقلابیون بنغازی، شبه نظامیان طوارق که کنترل مناطق بیابانی را در جنوب کشور در دست دارند و داعش ISIS، خلاصه اینکه لیبیا در حالت انارشی و هرج مرج قرار دارد. جنگ سالاران رقیب با حمایت و تشویق حمایت کننده گان بازی گران بیرونی، حاکمیت خویش را با زور و فشار جبراً بالای مردم تحمیل می کنند.

در ماه دسامبر 2015م به اثر تلاش ها و مساعی سازمان ملل متحد، آتش بس بین طرفین در آن کشور اعلام گردید و در مارچ 2016م موافقت نامه حکومت اتحاد ملی به امضاء رسید و موافقه شد، تا همه احزاب و گروه ها از این حکومت پشتیبانی نمایند، اما این امر مشخص نیست که این طرح موفق خواهد بود یا نه؟ زیرا تا به حال کدام اثر و نشانه ی از وحدت واقعی بین جناح های رقیب و متخاصم دیده نمی شود و وضع کماکان به همان منوال ادامه دارد.

پس از فروپاشی حکومت دیکتاتوری قذافی، گروه های افراطی مذهبی در آن کشور توسط حمایت بعضی کشورهای منطقه که حاکمیت قانونی و حکومت سراسری از میان رفته بود، مستقر شدند، مخصوصاً افراد دولت اسلامی عراق و شام ISIS. این گروه های تروریستی نزدیک طرابلس پولیس را آموزش می دهند و توسط یک ویدیویی که گروه متذکره نشر کردند، تروریستان در یک کانسرت در شهر مانچستر انگلستان اطفال و نوجوانان را ترور کردند که مرگبارترین حادثه تروریستی در تاریخ انگلستان شناخته شده است. همچنان افراد مربوط به این گروه از خاک لیبیا حملات تروریستی در مراکز گارامنه در الجزایر را به راه انداختند که منجر به کشته شدن چهل تن همچنان در ایالت سوس تونس 381 کشته، قربانی از اثر حمله این گروه گردیدند.

عبرت برای وضعیت افغانستان،



اکنون لیبیا برای دولت اسلامی داعش بعد از شکست شان در عراق و سوریه یک منطقه مورد نظر و مصؤون تلقی می گردد که این خود عدم امنیت و عدم حاکمیت قانون و حکومتداری فاسد شان را تمثیل می کند. عدم ثبات، عدم توافق و عدم سازش موجودیت کشمکش های ذات البینی داخلی که تفاهم در آن موجود نباشد و منافع عامه بر منافع شخصی و گروهی رجحان نداشته باشد، چنین دشواری های را در قبال دارد و در این همه رخدادها و حوادث ناگوار ذکر شده درس و عبرتی است که حکام، احزاب و مردم افغانستان باید از آن تجربه آموخت و راهکارهای آینده خود را مشخص ساخت. بدین ترتیب افغانستان که از لحاظ ساختار اجتماعی، یک کشور دارای چندین قومیتی بوده، در مسیر تاریخ طولانی خویش درکنار هم و زیر حمایت هم قرار داشته، بعضاً بی عدالتی ها، ظلم و تعدی توسط حکومت و عمال حاکمه مختلف همان زمان در برابر شان صورت گرفته، بنابر همین عوامل همیشه احساسات ملی کمرنگ و غیر محسوس جلوه گری داشته و همین امر باعث کشیده گی ها و جنگ و جدال های قومی شده و روحیه ناباوری و حس بی اعتمادی را بین شان بیشتر ساخته است. مثلاً جنگ های داخلی سال های 90م که توسط مداخلات مستقیم و غیر مستقیم و فعالیت های استخبارات منطقه و بعضاً کشورهای قدرتمند جهان، صبغه و شکل قومی گرفت، اختلافات را عمیق تر ساخته و متأسفانه حکومت موجود هم قادر نشد تا خود را مثل تمام قبایل، اقوام و مذاهب کشور وانمود سازد. اشتباهات عمیق و بی مبالاتی های مشهودی که در قسمت عدم مشارکت ملی صورت گرفته، حکومت را بیشتر به نظر مردم به عوض اینکه ملی گرا جلوه دهد، یک حکومت قوم گرا معرفی داشته است. در سال های اخیر انتظار می رفت که با راه اندازی انتخابات و تأمین و تحقق ارزش های دیموکراسی، مردم خود را در حکومتداری سهیم و شریک بدانند. اما باز هم موجودیت فساد و تخلفات و تقلبات گسترده در حین اجرای انتخابات و سیستم ریاستی مانع ایجاد هویت ملی و وحدت مردم گردید.

افغانستان بعد از طی فراز و نشیب، هرج و مرج، خودسری ها، زورگویی ها و قلدری های نزدیک به چهل سال گذشته، جهت بقا و حفظ دست آوردهای ارزشمند سال های اخیر خویش به یک هویت ملی مستحکم و وحدت ملی پایدار و با ثبات ضرورت دارد که این وظیفه و مسولیت عمدتاً به دوش حکومت است که صادقانه در قسمت مشارکت و سهیم سازی همه اقوام و قبایل و تأمین عدالت قومی و مردمی بکوشد تا مردم در مجموع بدون در نظر داشت قومیت، مذهب و زبان، و ساختارهای اجتماعی - حکومت را ممثل و مدافع حقوق حقه خویش بشناسد. در غیر آن بیم آن می رود که خدا نخواسته حوادث لیبیا، عراق، مصر و چندین پارچه گی های ناگواری که در لیبیا رخ داده در افغانستان تکرار گردد و این کشور را پارچه پارچه سازد. خوشبختانه امروز بخش ورزش بخصوص بازی های فوتبال و کریکت افغانستان که به سطح منطقه و جهان شهرت پیدا کرده است، درین راستا صادقانه با شعار (یک ملت یک آواز) جهت وحدت ملت افغانستان سعی می ورزند، قابل حمایه، پشتیبانی و در خور قدردانی بوده، نام شان به خط زرین در صفحات تاریخ ثبت خواهد شد.



تغییر گرایش راستی های افراطی غرب؛

از یهود ستیزی به اسلام هراسی



اصطلاح راست افراطی به آن جریانات، گروه ها و احزاب سیاسی اطلاق می شود که مبتنی بر تبعیض آیدیالوژی های نژاد پرستانه نهایت ارتجاعی و فاشیستی باشد که بر اساس آن نابرابری و عدم مساوات اتباع یک کشور مطرح گردد. به این معنی که یک گروه را بر گروه دیگری رجحان داده و آن را دیده و دانسته امتیاز دهند.

این اصطلاح از اوایل انقلاب کبیر فرانسه روی کار آمد. در آن زمان طرفداران افراطی سلطنت یعنی اشراف و نماینده گان کلیسا به طرف راست اسامبلی یا مجلس می نشستند و همین ها پشتیبان بازگرداندن رژیم به نظم کهن بودند که البته نظم کهن عبارت از نظام سلطنت مطلقه بود که همه حقوق به اشراف و کلیسا تعلق داشت و باقی تمام اقشار و طبقات مردم از حقوق شهروندی محروم و مجزا بودند. از آن زمان به بعد این جریانات فراز و نشیب زیادی را پشت سر گذاشت و سپس در نهایت به حدی افراطیت رسید مانند حزب نازی جرمنی، ناسیونال سوسیالیست که باعث قتل میلیون ها نفر غیر از نژاد جرمن شد و همین اندیشه بعدها به شیوه معتدل

تر ظهور نمودند اما با آنهم همیشه بین هم یک نقطه یا ریشه مشترک دارند که آن عبارت از کینه توزی و دشمنی با یک بخش جامعه می باشد. این دشمنی و کدورت در طول تاریخ از یک گروه یا گروه ها به یک گروه و یا گروه های دیگری تغییر یافته است.

آیدیالوژی مکتب تفوق طلبی نژادی در قرن نهم توسط مارتورکودوینیوی فرانسوی و هوستون چمبرلین باشنده انگلستان بنیان گذاری گردید. مارتورکودوینیوی در کتاب مشهور قطورش رساله در مورد نابرابری ها و عدم تساوی نژادها، هدف عمده دید و نظر نویسنده را در صنف بندی یا درجه بندی نژادها به شکل واقعاً نژاد پرستانه مطالعه می کند نه به شیوه علمی نژادشناسی.

موصوف در کتاب خویش از سه نژاد: (سفید، زرد و سیاه) صحبت نموده، و نژاد سفید را در صدر سایر نژادها قرار داده و آراین ها را فوق دیگران شمرده و در عین حال علت اصلی انحطاط مدنیت ها را وابسته به علل نژادی دانسته چنانچه سقوط مدنیت یونانی را زاده نفوذ سامی ها دانسته و همچنان در مورد مدنیت روم گفته است که نژاد آراین باعث توسعه و انکشاف آن شده، اما اختلاط با سامی ها زمینه های سقوط آن را فراهم ساخته است. هوستون استوارت چمبرلین انگلیسی نیز از طرف داران پروپاقرص تیوری تفوق یا برتری نژادی بوده در کتاب خود از نژاد جرمن برای خلاقیت و ایدیالیزم به مراتب ستایش نموده، دارای افکار و نظریات افراطی ضد یهودی بوده در اثر خود تحت عنوان اساسات قرن نهم (1899) م می نویسد:

روحیه خودخواهی و ماده پرستی یهودی ها در برابر برتری نژاد جرمن و آراین ها خطرناک است. وی به ادامه آن می افزاید که ملت ها باید Purity یا اصالت نژادی خویش را حفظ کنند. همچنان عده ای از نویسندگان دیگر نیز از افکار نژاد پرستانه

افراطی جداً طرفداری نموده، حاکمیت و اربابی و بزرگی سفید پوستان شمالی را یک امر طبیعی می پنداشتند. امروز هم جریانات راست گرای افراطی که خود را وارثین همان تیوریسس های قرن نژده می دانند و اکثراً جریانات پوپولیستی را تشکیل می دهند، سخت طرفدار و جانبدار نژاد سفید اروپایی می باشند.

گرچه منشاء و جایگاه اصلی آریین ها را آسیای مرکزی به شمول افغانستان و شمال هند و ایران می دانند، حتی مارتورکوینو که در فوق از آن تذکره به عمل آمد، منشاء و جایگاه نژاد آریین را مستقر در منگولیا و منچوریا می داند اما به نظر نژاد پرستان امروزی غربی، مردم ساحات متذکره هرگز از جمله نژاد دلخواه آن ها شمرده نمی شود.

خلاصه اینکه افکار نژاد پرستانه یا تفوق نژادی در طول تاریخ بشریت وجود داشته و تحت همین عنوان و همین شیوه از موضوع غلامی و برده گری استفاده گردیده، از طریق استعمار تحت نام یا به اصطلاح (مأموریت به خاطر ترویج مدنیت) توسعه یافت و امروز هسته های مرکزی این جنبش که بر آن اتکا دارند، عبارت اند از طرفداری شدید و جدی از سفید پوستان بیگانه حراسی و اسلام ستیزی - مواضعی که در اظهارات پوپولیست های اروپایی و امریکایی پیوسته تکرار می گردد.

باید گفت که جنبش های راست افراطی در طی قرن های نژده و بیست مقصر تمام بدبختی ها و مشکلات جوامع خویش، همانا یهودی ها را می دانستند. آن ها طی چند دهه اخیر تغییر ذهنیت داده هم اکنون در چالش ها و مشکلات خود مقصر اصلی مسلمانان را می شناسد.

این تغییر ذهنیت در سال های 1980م آغاز گردیده حتی در بین راستگرایان افراطی غرب و راستگرایان افراطی اسرائیلی مذاکراتی به عمل آمده و موافقت نامه های



صورت گرفته که چندی قبل تصور همچو موضوع نه تنها مشکل بلکه ناممکن تلقی می شد. مگر جنبش های افراطی به خاطر موفقیت خویش سعی دارند در مسیر نظریات افراطی، سایر نژادها را نیز در حزب و اندیشه خود جذب نمایند. چنانچه حزب راستگرای افراطی اطریش عضویت مردم صربی مقیم اطریش را به حزب خود برای اولین بار پذیرفتند. همچنان در انگلستان حزب راستگرای لیگ دفاع انگلیس ها هم جهت افزایش رأی دهنده گان حزب حتی انگلیس های آسیایی تبار مقیم آن کشور را به حزب خویش دعوت نمودند. بالاخره این همه فعالیت و سعی و تلاش جهت پیدا نمودن، اجماع ضد اسلام صورت پذیرفته است. چنانچه در فرانسه بانی حزب راستگرای افراطی جبهه ملی جان ماری لوپن می گفت که هولوکاست قتل شش میلیون یهودی یا 3/2 حصه جمعیت یهودی اروپا توسط نازی ها از جمله فروع تاریخ است، یعنی یک موضوع کم اهمیت بوده در حالیکه این یکی از بزرگترین فاجعه قرن بیستم و تاریخ بشریت شمرده می شود. اما دخترش ماری لوپن رهبر فعلی جبهه ملی فرانسه حضور نمازگزاران مسلمان در جاده های آن کشور را در آیام

عیده‌های مسلمانان به حضور نازی اشغالگر در جریان جنگ جهانی دوم در سرک‌های پاریس می‌داند.

امروز اکثریت رهبران احزاب افراطی خویشتن را مدافعين فرهنگ يهودی و عيسوی خوانده به زعم خود شان گویا عليه تهديدات اسلامی شدن کشورهای شان، مبارزه می‌کنند.

البته در مورد تغيير ذهنيت يا جهت موقف احزاب افراطی غرب، تروريست‌های به نام مسلمان و حملات وحشیانه بر ضد مردم بیچاره و بی‌گناه انجام می‌دهند که خلاف همه موازين و ارزش‌های دين مبین اسلام و ضد انسانيت است و اين اعمال وحشیانه و غير انسانی در جهت بدنام سازی اسلام نقشی مهم بازی نموده و باعث جهت اين تغيير ذهنيت گردیده، و اين احزاب راست‌گرای افراطی غرب طوری وانمود می‌سازند که گویا همه مسلمانان، انسان‌های متعصب و ضد مردم غير مسلمان بوده بر عليه آن‌ها از هيچ نوع عمل خشونت‌آمیز و غير انسانی دریغ نمی‌نمایند. در حالیکه اساساً چنین نبوده و نیست. چنانچه باره‌ا به کرات و مرات به ملاحظه رسیده که بیشترین قربانیان اعمال تروريستی آنها، خود مسلمانان می‌باشد و بیشترین تخریب، ویرانی و تباهی را در کشورهای اسلامی انجام می‌دهند. طوری که همین حالا بخش‌های از عراق، سوریه، ليبيا، يمن و سومالی، افغانستان و حتی پاکستان در اثر فعاليت‌های غير بشری آن‌ها مناطق و ساحات قابل توجه در اين کشورها به ویرانه‌ها مبدل شده است. بر وفق آمار و ارقام مرکز جهانی مبارزه عليه تروريزم WCTC آیالات متحدهٔ امریکا، از 82 الی 97 فيصد قربانیان تروريزم را مسلمانان تشکیل می‌دهند. به قول مرکز احصايه جهانی تروريزم، پوهنتون مريلند آیالات متحدهٔ امریکا بیشتر از نود و پنج فيصد قربانیان تروريزم مسلمانان بوده است. از سال 2004 تا 2013م زيادتر از شصت فيصد اعمال تروريستی در سه کشور اسلامی عراق،

افغانستان و پاکستان انجام پذیرفته است که به عبارۀ دیگر قربانیان اصلی این همه اعمال تروریستی مسلمانان بوده و عامل اصلی این پدیده شوم که توسط اقلیت های خیلی کوچک سی الی چهل هزار نفر از جمله بیشتر از یک اعشاریه شش 1,6 میلیارد مسلمان به گروه های تروریستی مربوط هستند می باشند، که یک اقلیت کوچک و نهایت ناچیز یعنی صفر اعشاریه صفر صفر صفر یک ۰.۰۰۰۱... فیصد مسلمانان جهان را احتوا می کند، انجام می شوند. اما این خشونت ها و ماجراجویی های غیر اسلامی و غیر انسانی به هیچ وجه و به هیچ صورت از مجموع مسلمانان نماینده گی کرده نمی تواند.

مگر بر وفق آمار و ارقام منتشر شده در سال 2015م توسط Global Terrorism Index، چهار گروپ تروریستی مسوول 74 فیصد کشتار و تروریزم شناخته شده اند که عبارت از داعش، بوکوحرام، طالبان و القاعده بوده اند.

پوپولیسست های غرب اکثراً وارثین جریانات راست افراطی می باشند. اسلام ستیزی را در صدر پروگرام های تبلیغاتی خویش قرار داده اند، مخصوصاً در کشورهای که مهاجر پذیر می باشند، مورد بهره برداری سیاسی قرار داده در جهت جذب آرای عمومی مردم از آن استفاده می نمایند و گسترش بیگانه هراسی در جوامع غرب اقلیت های اجتماعی و مذهبی در معرض انواع تبعیض قرار داده است. در مورد اقلیت های مسلمان، فعالیت های تروریستی افراطی ها و گروه های تروریستی اسلامی این ضدیت را خیلی ها شدیدتر می سازد، زیرا عده ای اقلیت های مسلمان را خطر بزرگ در برابر امنیت، ثبات و فرهنگ کشورهای خود می دانند و جریانات پوپولیسست ها و احزاب راست افراطی و ملی گرای غربی از ترویج آن به صورت کافی بهره برداری می نمایند که بنای اصلی تبلیغاتش را ضدیت با اسلام تشکیل می دهد.

گرچه احزاب راستگرای افراطی که محور اصلی شان را همانا برتری نژادی تشکیل می دهد، در واقعیت امر در برابر همه اقوام بدون کدام استثنا در مجموع تبعیض و تباين را قابل اند. آن ها مقابل اسلام نه به حیث نژاد بلکه به صفت دین تبعیضات و تعصبات را قابل اند البته به اضافه موضوعات و مسایلی که در فوق از آن تذکر رفت. موضوع مهم دیگر هم که اکثریت قاطع مهاجرین را در اروپا پیروان دین مقدس اسلام تشکیل می دهند و احزاب راست گرای افراطی با عنعنۀ احساسات ضد خارجی ها و مهاجرین هم اکنون بر آن ها سعی می ورزند که عمدتاً خویشان را به حیث مبارزین ضد مسلمان و به گفته خود شان علیه اسلامی شدن قاره خویش تبارز دهند.

باید خاطر نشان ساخت که اکثریت قاطع مردم اروپا و امریکا اشخاص دیموکرات و انعطاف پذیر بوده، مخالف نظریات افراطی می باشند چنانچه در دورۀ های قبلی انتخابات این کشورها یک نفر سیاه پوست (آیالات متحده امریکا)، سوسیالیست (فرانسه، ایتالیا و یونان) و محافظه کار مهاجر پذیر در جرمنی به قدرت رسیدند. این ها مثال های می باشند که اکثریت قاطع مردم این کشورهای میانه رو اعتدالی بوده و مخالف تبعیض می باشند. اما در این اواخر راست گرایی افراطی و پوپولست ها به یک سلسله موفقیت های در آیالات متحده امریکا، انگلستان، اطریش و یک تعداد کشورهای اروپای شرقی نایل شده اند ولی باید گفت که به اضافه عقاید راستی افراطی، مسایل و موضوعات دیگر در این موفقیت ها نقش داشته اند که عمدتاً بیزاری از سیاست و سیاستمداران افزایش افراط و تفریط در جوامع شان و همچنان افزایش بی سابقه مهاجرین غیر اروپایی را می توان تذکر داد که این نارضایتی ها باعث کامیابی همچو جریانات در این راستا شده است.

تاریخ نشان داده که با تبارز نفرت، خشونت و دهشت نمی توان به مشکلات غلبه حاصل کرد، چنانچه مارتین لوترکینگ مبارز شناخته شده حقوق مدنی سیاه پوستان امریکایی و برنده جایزه نوبل گفته است که: "با نفرت نمی توان نفرت را از بین برد اما با عشق و محبت می توان بر آن غلبه حاصل کرد."

خزان عربی و پیام های ناگوار آن



در این نگارش سعی به عمل می آید تا توضیح گردد که بهار عربی که به آرزوی استقرار و تحقق دیموکراسی و بهتر ساختن اوضاع اجتماعی و اقتصادی آغاز گردیده بود، چه گونه در جهت منفی انحراف داده شد و به بدتر شدن اوضاع انجامید و امیدها به یاس مبدل گردید و بالاخره بهار آرزومند عربی را به خزان ناامیدی و بدبختی منجر ساخت. خزانی که هرگز انتظار آن نمی رفت و تحمل آنهم وجود نداشت، خزانی که شاید بهار دیگری در پی نداشته باشد.

بهار عربی به یک سلسله قیام ها و اعتراضات سیاسی و اجتماعی مردم بر ضد حکومت های خودکامه و دیکتاتور مشرب در یک تعداد از کشورهای عربی اطلاق می شود که به تاریخ 17 دسمبر سال 2010م ابتدا در کشور تونس آغاز گردید. محمد بو عزیز که یک جوان دستفروش بود به عنوان اعتراض در برابر بدرفتاری های

مأمورین دولت در محضر عام خود را آتش زده و در نتیجه عکس العمل های را برانگیخت و حرکاتی را به وجود آورد که باعث به میان آمدن بهار عربی گردید. به این معنی که اقدام جوان متذکره به سرعت باعث قیام های سراسری در تونس گردید و تحت فشار و قیام با ثبات مردم- زین العابدین بن علی رئیس جمهور بعد از 23 سال دیکتاتوری مطلق العنانی خودکامه گی و اختناق، در نهایت مجبور شد مقامش را ترک بگوید و به عربستان سعودی فرار کند و در آن جا پناهنده شود و در عوض حکومت جدیدی روی کار آید. این امر الهام بخش قیام های بعدی و مردمی دیگر در سایر کشورهای عربی شد. عوامل عمده و مهمی که زمینه را برای همچو اعتراضات و قیام های مردمی مساعد ساخت عبارت بودند از:

- دیکتاتوری و خودکامه گی حکومت مستبد،
- بی عدالتی و فساد اداری،
- نقض حقوق مردم مخصوصاً حقوق بشر،
- سلب آزادی های دیموکراتیک مردم،
- فقر، بیکاری و فرقه گرایی،
- و تعصبات مذهبی و قبیله‌ای.

تمرکز ثروت و سرمایه در دست حکمرانان مستبد خودکامه و وابسته گان شان که قدرت حاکمه را با جبر و اکراه بدون رضایت مردم قبضه کرده بودند.

البته قبضه قدرت نزد آن ها چندین دهه ادامه داشت و این مستبدین نه تنها به حقوق و قانون احترام نمیگذاشتند و نه هم فریاد مظلومان به گوش شان اثر میگذاشت بلکه در برابر حقایق تلخ کور و کر بودند، در حالیکه مردم آرزو داشتند وضع عمومی به نفع آن ها اصلاح گردد و بهبودی لازم حکمفرما شود. لذا در جهت تحقق این خواست ها و آرمان های مشروع خویش بهای سنگینی پرداختند. صدها هزار کشته و زخمی و میلیون ها نفر آواره و برخی از شهرها در این کشورها ویران و به مخروبه ها تبدیل گردید. یعنی خلاف توقع و انتظارها این قیام ها و تحرکات مردمی نتایج

بد، ناگوار و منفی را به دنبال داشت که تا هنوز ادامه دارد. در شش کشور عربی که این اعتراضات به شکل گسترده رخ داده بود، مردم بنابر ظلم و جبر حکومت خودکامه، مستبد و دیکتاتور آرزو داشتند تا از چنگال بی رحم آن ها رهایی یابند، اما متأسفانه به هیچ یک از مرام و ارمان خود نایل شده نتوانستند بلکه بدبختی های بروز کرد و نابه سامانی های به وجود آمد که جبران ناپذیر است.

سوریه به یک کشور ویرانه تبدیل شد، تا فعلاً جنگ در آن کشور جریان دارد، نظر به امار و ارقام مؤسسه ملل متحد بیشتر از دو صد و پنجاه هزار نفر کشته و یازده میلیون نفر یعنی نیم جمعیت این کشور آواره گردید که از آن جمله به تعداد چهار میلیون نفر به خارج از کشور فرار کردند، اکثر زمین های زراعتی آسیب دیده به اراضی لامزروع مبدل گردید، آبادات و بناهای تاریخی و میراث های فرهنگی منهدم گردید، قسمت زیاد کشور به شمول بزرگترین شهر سوریه یعنی حلب از کنترل حکومت مرکزی خارج گردید و بخش اعظم آن تحت تصرف تروریستان داعش (دولت اسلامی عراق و شام) و گروه النصره قرار گرفت.



در عراق نیز داعش حضور گسترده داشته و شهرهای مهم تکریت و رمادی را در تصرف خود دارند و بیشتر از 2600 عراقی کشته شدند. از سال 2014م به این طرف جنگ عراق بیش از سه میلیون نفر را بی خانمان ساخته، احتمال می رود زیادتر از سی هزار نفر تروریست های خارجی در کشورهای عراق و سوریه متمرکز بوده، مشغول فعالیت های تروریستی باشند که بیشترین آن ها اتباع عربستان سعودی و تونس اند. داعش زمانیکه موصل دومین شهر عراق را تصرف کرد، اضافه تر از یک میلیارد دلار امریکایی پول نقد و دیگر اموال و دارایی ها را به نام غنیمت به یغما برده، غارت و تاراج کرد.

در لیبیا و یمن همیشه ها قسماً و یا کلاً جاگزین نیروهای حکومت مرکزی گردیده، جنگ داخلی بی رحمانه بیداد می کند، چنانچه در یمن حتی باعث مداخله خارجی جهت سرکوب مخالفین گردیده و بیشتر از ده هزار نفر کشته شده اند. در لیبیا افزون بر چهل هزار نفر مقتول و میلیاردها دلار ثروت ملی از بین رفته، نیست و نابود شده است. گروه های خون آشام تروریستی قسمت های زیاد این دو کشور را عملاً در تصرف خود دارند. داعش بعد از عراق و سوریه حضور گسترده در لیبیا دارد.

در تونس به تعقیب اعتراضات شدیدی که از این کشور آغاز گردیده بود، وضع آن بعد از سقوط حاکمیت مطلقه نسبت به دیگر کشورهای مماثل بهتر است و حکومت نسبتاً دیموکراتیک حکمفرماست که البته گفتنیست وضعیت آن نیز شکننده و آسیب پذیر است. اعتراضات و قیام ملی در جمهوریت عربی مصر این پرنفوس ترین کشور عربی نیز عرض وجود کرد. صدها هزار نفر به عنوان اعتراض و ابراز ناراضی در میدان تحریر بر ضد حکومت خودکامه قیام نمودند و روز تا روز به مقاومت و پا فشاری خود افزودند، تا اینکه حکومت مستبد حسنی مبارک را سقوط دادند. بعداً نظامیان آن کشور قدرت را به دست گرفتند، قانون اساسی را به حالت تعلیق قرار

دادند، پارلمان را منحل کردند و برگزاری انتخابات به آینده نامعلوم موکول گردید. قدرت دولتی به شورای عالی قوای مسلح انتقال یافت و یک حکومت خودکامه به یک حکومت نظامی تبدیل گردید و دوره خوبی برای مردم مصر نبود. بیشتر از 200 نفر در این حادثه کشته شدند و باید گفت که این پیروزی مردم، دست آورد بهار عرب به شمار نمی رود که یک حکومت خودکامه دیکتاتوری را سرنگون نمود.

به همینگونه، همزمان با این قیام ها، اعتراضات مشابه در کشورهای عربستان سعودی، اردن، الجزایر، عمان، مراکش و موریتانیا نیز صورت پذیرفت. این قیام ها و تظاهرات هر کدام یک حرکت دیموکراتیک در خاور میانه شمرده می شد که در صورت پیروزی می توانست دست آوردهای بزرگی را در عرصه حقوق آزادی های مردم و تطبیق و تحقق ارزش های دیموکراسی در این منطقه داشته باشد، اما متأسفانه بنابر دلایل، علل و عوامل متعدد و مختلف؛ این حرکات به ناکامی مواجه گردیده، باعث بروز نا به سامانی های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در جهان عرب گردید و وضع منطقه بدتر از بد شد، و آن چه توقع می رفت، نتیجه معکوس را بار آورد. ترور، اختناق، قتل، غارت و بدبختی های دیگر به دنبال آن ها عرض وجود کردند.

این تحرکات که با امیدواری تمام به نام بیداری اسلامی و یا بیداری عربی نیز یاد می گردید، معروفترین شعار شان به زبان عربی چنین بود: "الشعب يريد اسقاط النظام". یعنی مردم خواهان سقوط و براندازی حکومتات و یا نظام مستبد هستند. حکومت ها و همچنان گروپ های طرفدار حکومت ها در بسیاری از موارد در برابر این قیام های مردمی جواب های خشونت آمیز دادند که منجر به قتل و زخمی شدن هزاران نفر گردید. نتایج این بدبختی ها در بعضی کشورها سبب شد تا درگیری ها و چالش های فرقه بی و قبیلوی را به طور مثال در لیبیا با خود داشته باشد.

در جریان حرکت بهار عرب اختلافات و جنگ های مذهبی و درگیری ها بین اهل تسنن و اهل تشیع نیز چندین برابر افزایش یافت. باید گفت که اکثر حکومت های مستبد و ماجراجوی منطقه جهت دوام و بقای خویش از تنش های مذهبی سود می برند و با حمایت از افراطی های مذهبی به خاطر ایجاد همچو تنش ها و اختلافات بهره برداری می نمایند. آن ها به بازی های دوگانه می پردازند. در راستای مبارزه با افراط گرایی در داخل کشور و با حمایت، تقویۀ سازش با آن ها در خارج از کشور نقش دوگانه را با مهارت تمام بازی می کنند. کشورهای خلیج؛ گروه تروریستی داعش را به عنوان بدترین دشمن خویش برای منطقه و جامعه بین المللی معرفی می کنند. درحقیقت که هیچ نوع عمل جدی و قاطع را بر ضد سازمان های افراطی مذهبی یادشده اتخاذ نمی کنند، نه تنها که علیه این گروه های تروریستی اقدام جدی نمی کنند، بلکه پشت پرده، این کشورها سازمان های افراطی متذکره را از نظر منابع مالی، نظامی و مهمات و اسلحه تمویل نیز می کنند. این نوع سیاست های دوگانه مبین آن است که این ممالک برخلاف تأکیدات شان، هیچگونه پلان عملی در جهت امحای داعش و القاعده و دیگر گروه های افراطی مذهبی ندارند. البته در کوتاه مدت این اقدام آن ها بی اثر نیست اما در درازمدت این عناصر مانند مارهای آستین بالاخره باعث سقوط و سرنگونی شان خواهد شد. با آنچه گفته آمدیم تصور می شود که فعلاً بهار عرب کاملاً بی راه شده و نزدیک به نابود شدن است. زیرا در تمام کشورهای عربی به استثنایی تونس، این حرکت به شکست و ناکامی کامل انجامیده است.

باید گفت که در حال حاضر عدم قیام های مردمی به معنی از بین رفتن پروسه اصلاحات نیست، بلکه برعکس این احساسات اصلاح طلبانه در خفا مخصوصاً در

میان نسل جوان و طرفداران دیموکراسی و آزادی وجود دارد که روزی شاید تبارز کند. یعنی آرامش قبل از طوفان است.

متأسفانه مشکلات کشورهای شامل بهار عربی هم اکنون به مقایسه پنج سال قبل خیلی بیشتر شده است مثلاً: اقتصاد شان شدیداً به رکود مواجه گردیده، ادارات شان ناکارآمد و بی کاری نهایت توسعه یافته و بخش های خصوصی در ناتوانی به سر می برد. از همه مهمتر این که ثروت، دارایی ها و منابع عمده اقتصادی در تصرف و اختیار عمال بلندپایه حکومت و حامیان و وابسته گان بخش خصوصی شان قرار دارد.

لازم به تذکر است که علت اساسی شکست و ناکامی این حرکت؛ عدم موجودیت اپوزیسیون های قوی، منظم و منسجم یا اپوزیسیون که به دیموکراسی و آزادی های مردم و حقوق بشر عقیده و باور نداشتند، بود. همین امر باعث مدیریت ضعیف این جریانات و این قیام ها است که تا حال جریان دارند. این قیام ها عمدتاً خشونت آمیز نبوده، بلکه از شیوه مقاومت مدنی و تظاهرات مسالمت آمیز استفاده می کردند. قیام های مردم عادی عرب علیه استبداد بود و مدیریت غیرسالم و مغرضانه باعث ناکامی این حرکت دیموکراتیک گشته و این سبب گردید که بهار عرب به خزان عرب مبدل شود و استبداد کماکان باقی بماند و جای آن را هیولای افراطیت خاصاً گروه داعش و جبهه النصره پُر کرده است.

نقش جوانان در این حرکت ها، خیلی عمده و مهم بود. جوانان تحصیل کرده و اکثراً بیکار که به انترنیت دسترسی داشتند، و طی سالها سلطه مستبدین و سلطنت های مطلقه را نمی پذیرفتند و خواهان تغییر و اصلاح آن بودند، این جوانان آغازگر قیام ها بودند. چنانچه بعضاً این حرکت /بهار عرب را، انقلاب جوانان نیز نام دادند.

باید گفت که در بعضی کشورهای شرق میانه و الجزایر نتایج این اعتراضات خیلی بحرانی نبوده، علت اینست که آن ها توانستند با آوردن تغییرات جزئی و دادن امتیازات مادی به مردم، آن ها را آرام سازند. اما کشورهای فاقد منابع نفت و فقیر به بحران کشیده شدند. همچنان در بعضی از این کشورها که سطح دانش و شعور سیاسی و اجتماعی مردم شان بیشتر بود، از تحمل و تدبیر کار گرفتند مانند مصر، ولی در دیگر کشورها که تعصب های قبیلوی و مذهبی در آن زیاد بوده مانند، لیبیا، عراق، سوریه و یمن؛ این تظاهرات به طرف جنگ های بزرگ قبیلوی و مذهبی رهبری شد، بدینترتیب متأسفانه و بدبختانه برای گروه های بزرگ تروریستی و افراطی زمینه خوب تداخل و برای کمپنی های کلان اسلحه، بازار گرم فروش محصولات شان مساعد گردید.



سقوط یک قهرمان مدافع حقوق بشر؛

در ردیف جنایتکاران علیه



بشویت

میانمار Myanmar یا برما Burma کشوری است واقع در جنوب شرق آسیا که مرکز آن شهر رنگون می باشد. مساحت آن تقریباً معادل رقبه افغانستان است. اما نفوس آن تقریباً دو برابر افغانستان یعنی به (55) میلیون نفر می رسد. همسایه های آن عبارت اند از بنگله دیش، چین، تایلند، لاوس و بحیره اندامان. اکثریت مردم میانمار پیرو دین بودایی بوده، اما پیروان ادیان دیگر نیز از قبیل اسلام، عیسویت و هندویزم در آن کشور مسکون اند.

بر اساس آمار رسمی دولت میانمار، در این کشور تعداد مسلمانان 4,3 فیصد مجموع نفوس آن کشور می باشد. اما به نظر اکثریت صاحب نظران آمار متذکره حقیقت نداشته، بلکه تعداد مسلمانان آن بیشتر ازین رقم است. چنانچه بر وفق گزارش سال 2009م بخش آزادی بین المللی مذهب وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا تعداد مسلمانان میانمار حداقل شش فیصد و حتی تا ده فیصد تخمین شده است. در گزارش یادشده تذکر رفته که تعداد اقلیت مذهبی در آمار دولتی این کشور خیلی ها کمتر از اصل واقعیت انعکاس یافته است. قسمت بیشتر مسلمانان آن

کشور در ایالت راخین زنده گی می کنند. راخین یکی از ایالات هفت گانه میانمار است که با بنگله دیش هم سرحد می باشد و بیشتر از سه میلیون نفوس دارد که زیادتر از چهل در صد آن ها مسلمان روهینگایی می باشند. میانمار به نام سابق خویش یعنی برما در سال 1948م به استقلال سیاسی خویش نایل آمد که قبلاً از جمله مستعمرات هند برتانوی شمرده می شد.

بعد از کسب استقلال در ین کشور درگیری ها و جنگ های داخلی آغاز گردید و برای مدت طولانی ادامه یافت. این کشور از 1962م الی 2012م توسط نظامیان اداره می شد. در سال 2012م در میانمار انتخابات برگزار شده و ظاهراً رژیم نظامی پایان یافت اما در عمل همچنان ادامه داشت و قدرت سیاسی و اقتصادی در دست نظامیان بود، زیرا نتیجه انتخابات را باطل اعلان کرده بودند.

در انتخابات سال 2015م میانمار- حزب (لیگ ملی برای دیموکراسی) به رهبری خانم انگ سان سوچی برنده انتخابات اعلام شد. البته این حزب در مقابل حزب همبستگی و توسعه (طرفدار نظامیان) اکثریت کرسی ها را در مجلس حاصل کرد. از آنجای که فرزندان و شوهر متوفی خانم انگ سان سوچی دارای تابعیت انگلیسی بودند و این موضوع با قانون اساسی آن کشور در مغایرت قرار داشت، پس خانم سوچی درین حالت نمی توانست کرسی ریاست جمهوری را احراز کند، اما آقای حتین چیاو دوست قدیمی و نزدیک او به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد. اخیراً نامبرده بعد از دو سال اجرای وظیفه، استعفای خویش را اعلام داشت و دوست دیگر او آقای وین می اینت به حیث رئیس جمهور انتخاب گردید.

خانم انگ سان سوچی سیاستمدار و (مدافع حقوق بشری) برما به عنوان مشاور اول دولتی میانمار که در واقعیت از صلاحیت های رئیس جمهور آن کشور برخوردار بود، توظیف گردید.

باید به خاطر داشت که در سال 1982م قانون حقوق شهروندی برما نافذ گردید که با انفاذ آن، قوم روهینگیا از حق شهروندی محروم شدند و از تمام خدمات عامه و

شهروندی به شمول حق تعلیم و تربیه در مکاتب دولتی، حق مسافرت در داخل قلمرو کشور و حق ازدواج بدون داشتن اجازه رسمی محروم شناخته شدند. همچنان آن‌ها حق تجارت را هم ندارند و در صورت تشبث به آن باید به نام یک نفر بودایی به این کار بپردازند. به همین ترتیب این مردم از بسیار حقوق دیگر نیز محروم اند. سازمان ملل متحد این مردم را بزرگترین اقلیت بدون تابعیت و بیشترین مورد شکنجه و آزار می‌داند.

دولت میانمار از زمان کسب استقلال خود یک سیاست تبعیضی و ضد بشری را در برابر اقلیت‌های مذهبی خصوصاً مسلمانان در پیش گرفته و در این راستا سعی به آن بود تا پیروان سایر ادیان مسکون در آن کشور مجبور به قبول آئین بودایی شوند و یا به مهاجرت اجباری بپردازند. آزار و اذیت مردم روهینگایی و ظلم و ستم بر آن‌ها از سال 1962م آغاز و تا امروز توسط نظامیان ادامه دارد. رفتار غیر انسانی و مغایر تمام ارزش‌های کرامت انسانی و حقوق بشری مانند قتل عام، شکنجه، تجاوز، چپاول و غارت دارایی‌های مردم بیچاره و بی‌وسیله حکمفرماست و چنانچه در سال 1962م یک تعداد این مردم از اثر فشار و مظالم فوق‌الذکر به فرار از وطن خود مجبور شدند و در شرایط سخت آواره‌گی و سرگردانی به سر بردند تا اینکه در سواحل کشورهای همسایه (بنگله دیش و تایلند) اجازه ورود یافته و بعضاً هم کشتی‌های شان غرق و به حیات شان خاتمه داده شد.

این واقعات و حوادث دلخراش و ضد بشری بعضاً از طریق سازمان‌های بین‌المللی اعلام شده اما موج درگیری‌ها و بی‌بندوباری‌ها به صورت فزاینده در سال 2012م به اوج خود رسید. طوریکه کمیشنری ملل متحد برای حقوق بشر به تاریخ ششم مارچ 2012م این عمل و کارکرد دولت میانمار را به نام (پاکسازی قومی روهینگایی‌ها) یاد کرده و از ایجاد فقر و گرسنه‌گی عمدی و سازمان یافته به مقصد فرار این اقلیت‌ها به بنگله دیش شدیداً انتقاد کرده و آن را تقبیح نموده است. سازمان ملل

متحد می گوید که در حدود هفت صد هزار افراد مسلمان تا اگست 2012م به بنگله دیش فرار کرده اند و هر روز تعداد دیگری در حالت فرار قرار دارند.

اکثریت این همه جنایات یا به اصطلاح پاک سازی قومی سازمان یافته در زمانی صورت گرفته که خانم انگگ سان سوچی عملاً در رأس دولت میانمار قرار دارد اما این خانم که در جهان از حیث مبارزات و تلاش هایش برای آزادی و حقوق بشری مردم برما به عنوان خانم دلیر و شجاع شناخته می شد، و از همین لحاظ در سال 1990م از طرف پارلمان اروپا برایش جایزه سخاروف اعطا گردید و در سال 1991م جایزه صلح نوبل را گرفت، به همینگونه از طرف موزیم اولوگوست واشنگتن دی سی جایزه (الی ویزل) را به دست آورد و به همین ترتیب چندین جایزه و افتخارات دیگر را نیز از آن خود ساخت.

بنده به یاد دارم طی مدت سه سال (2007-2010م) که در بروکسل به حیث سفیر افغانستان ایفای وظیفه می نمودم، در تمام این مدت عکس بزرگ این خانم در ساختمان بزرگ پارلمان اروپا واقع در آن شهر نصب بود، اما جنایات که علیه یک اقلیت بی دفاع، بیچاره و مظلوم میانمار در هنگام زمامداری او در جریان بوده و ادامه دارد، همه کشورهای دیموکراتیک جهان، ملت های صلح دوست، سازمان های مدافع حقوق بشری و جوامع بین المللی را به حیرت انداخته است. نهادهای که بزرگترین جوایز و امتیازات را به او پیشکش نموده بودند، از کرده خویش نادم و پشیمان شده و در صدد بازگشت و استرداد آن ها هستند. طوریکه موزیم اولوگوست واشنگتن دی سی جایزه ای را که جهت شهادت او در مبارزه علیه حکومت نظامی میانمار به خاطر آزادی و حیثیت بشری برای او اعطا کرده بود، پس گرفت. پارلمان اروپا نیز بحث در بارهٔ پس گرفتن جایزه معتبر سخاروف را آغاز کرده تا تصمیم لازم اتخاذ شود. همچنان کمیته جایزه نوبل درین مورد انزجار و تشویش

عمیق و همه جانبه خود را ابراز داشته اما خاطر نشان کرده است که جایزه را واپس نخواهد گرفت، زیرا جایزه متذکره به خاطر کار، مبارزات و سعی تلاش مثبت و بشرخواهانه او در گذشته به او اعطا شده بود و به همان زمان تعلق دارد. همچنان چند تن از برنده گان جایزه نوبل نیز از کمیته جایزه نوبل درخواست نموده اند که جایزه خانم سوچی باید مسترد گردد یعنی واپس گرفته شود.

به این ترتیب یک خانم به اصطلاح قهرمان و مدافع حقوق بشر از اوج افتخارات و امتیازات خود به حضیض بدنامی در ردیف جنایتکاران علیه بشریت سقوط می کند.

اخیراً سازمان ملل متحد حکومت میانمار به رهبری انگک سان سوچی را به دلیل رفتار ظالمانه با مردم روهینگیا شدیداً به باد انتقاد گرفته و آن دولت را به جنایت ضد بشری متهم کرده است.



طوری‌که تذکر رفت، بی تابعیتی تحمیلی و اجباری یک کتله بزرگ بشری در حدود 1,5 میلیون نفر رو‌هینگیایی باعث شده تا حقوق بشری و مدنی شان مثلاً حق کار، حق تعلیم و تربیه و تحصیل، آزادی های رفت و آمد یا عبور و مرور، حق مشارکت در زنده گی سیاسی یعنی حق رأی دهی و حق اشتراک در انتخابات و سایر حقوق قانونی و بشری آن ها سلب گردد. اما آن ها به تادیه مالیه و سایر بدهی های دولتی مکلف بوده تابع قوانین مالیاتی آن کشور می باشند. یعنی همه مکلفیت ها و واجیب قانونی کشور خویش را باید همسان با تمام اتباع کشور ادا کنند، اما از هیچگونه حقوق، امتیازات و آزادی های قانونی و اصولی برخوردار نیستند.

ماده 15 اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح می کند که تمام افراد حق دارند دارای تابعیت باشند و هیچکس را نمی توان بدون حکم محکمه و خودسرانه از حق تابعیت محروم ساخت. این موضوع در سایر اسناد حقوقی بین المللی تأیید و تأکید گردیده مثلاً از جمله در کنوانسیون حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون های رفع هر نوع تبعیض و خشونت در برابر زنان و حقوق طفل حتی در کنوانسیون وضعیت افراد بی تابعیت به صراحت تمام دولت های عضو را به رعایت حقوق اساسی از قبیل حقوق ملکیت و مصونیت دارایی ها و آزادی مذهبی و دینی مکلف می داند. اما دولت خودکامه و مستبد میانمار که به این اسناد معتبر بین المللی خود را متعهد می داند، در سمت مخالف همچو اسناد، عمل کرده جزوی ترین ارزش و اهمیت به آن ها قایل نیستند.

جامعه جهانی از حکومت نظامی سابق میانمار رعایت هیچ نوع حقوق بشری را انتظار نداشت، زیرا ماهیت فاشیستی و چگونگی برخورد نا مناسب و ظالمانه با مسلمانان بر همه گان برملا و مشهود بود، اما بعد ازینکه به اصطلاح قهرمان حقوق بشر یعنی خانم سوچی در رأس حکومت قرار گرفت، سلوک و کردار او تحت هر اسم و رسمی که باشد، و هر چه را عنوان قرار دهد، بنابر جنایات و مظالم حکومتش علیه قوم رو‌هینگیایی، همه گان را مایوس و متعجب ساخته است. چنانچه بیل ریچاردسون گورنر و دیپلمات سابقه و مشهور امریکایی که عضو کمیته بین المللی

برای ارزیابی بحران روهینگایی بود، که خانم انگ سان سوچی آن را ایجاد کرده و بر آن بود که ازین کمیته جهت براثت حکومتش استفاده کند به شکل اعتراض آمیز در جنوری 2018م استعفای خود را اعلام و خانم سوچی را فاقد رهبری اخلاقی خواند و اظهار داشت که او هرگز نمی خواست که در ردیف دارو دسته مدافعین حکومت میانمار باشد، زیرا در جریان نشست سه روزه تمام نهادهای بین المللی از جمله سازمان ملل متحد، گروه های حقوق بشر و کمیشنری بین المللی حقوق بشر که تلاش داشتند حقیقت را برملا سازند، از طرف همین کمیته به صورت تحقیرآمیز و انتقادی در مورد شان صحبت می کردند. موصوف افزود: هنگامیکه وی در جنوری 2018م از رویه و سلوک ناپسند حکومت میانمار در برابر مردم روهینگایی انتقاد نمود، خانم سوچی شدیداً خشمگین و قهر شده و به مشاجره شدید لفظی پرداخت و حتی اگر او نزدیکش می بود احتمال حمله فزیکتی از جانب خانم سوچی متصور بود.

کمیشنر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد آقای زید رعد الحسین جنایات جنگی غیر بشری علیه روهینگایی را به تعبیر (نسل کشی) متذکر شده و اظهار داشت که گستردگی این جنایات امکان آن را می دهد که رهبران میانمار به شمول خانم سوچی باید روزی به محکمه بین المللی جنایی لاهه/هاگ کشانیده شوند. این محکمه عالیترین نهاد بین المللی در مورد رسیده گی به جرایم نسل کشی و جنایات علیه بشریت می باشد.

خانم سوچی در اثر فشارهای بین المللی توسط یک هیئت، امر تحقیقات را در مورد جنایات علیه مردم روهینگایی صادر کرد که در رأس آن یک جنرال سابق میانمار قرار داشت. سازمان ملل متحد از شیوه و نحوه تحقیق و جمعیت تحت تحقیق انتقاد نموده آن را غیر واقعی تلقی نمود، و در مقابل این انتقادات؛ نطق حزب خانم سوچی یعنی (حزب اتحاد ملی برای دیموکراسی) اظهار نمود که سلوک و رفتار حکومت در برابر مسلمانان روهینگای جنایت علیه بشریت نبوده بلکه یک موضوع کاملاً داخلی میانمار می باشد. مگر بانکی لی گزارشگر خاص حقوق بشر

در میانمار متذکر می شود که اقدامات و عملکرد حکومت آن کشور واقعاً جنایت علیه بشریت می باشد.

در نتیجه می توان گفت که اکثریت مردم روهینگایی از اثر ظلم، ستم، شکنجه و آزار و اذیت حکومت شان و همچنان به اثر برخوردهای غیر انسانی گروه افراطی بودایی مجبور به فرار از کشور و ترک خانه های وطن شان شده اند. طبق گزارش معاون کمیشنر عالی ملل متحد در امور پناهندگان، اعمال ضد بشری حکومت میانمار و افراطیون بودایی هنوز هم ادامه داشته، در حال حاضر فاجعه انگیزترین بحران پناهنجویی در جهان می باشد. وی علاوه نمود که روستاها و قریه های این آواره گان به آتش کشیده شده و به کلی نیست و نابود گردیده تا جلو هر گونه بازگشت و عودت شان گرفته شود، حتی عکس برداری های که اخیراً از هوا گرفته شده نمایانگر آن است که در یک قسمت منطقه مربوطه به این آواره گان پایگاه نظامی اعمار شده است. می توان نتیجه گیری کرد که این جنایات توسط دولتی صورت گرفته که در رأس آن یک خانم به اصطلاح قهرمان حقوق بشر قرار داشته، همه بدنامی ها و تخلفات حقوق بشری به او منتهی می شود، لذا نامبرده از اوج افتخارات و امتیازات خود سقوط نموده در ردیف جنایتکاران علیه بشریت قرار گرفته است.



رشد بی سابقه پوپولیسم مردم گرایی و دموگوژی عوام فربیی در غرب



در کشورهای غربی پوپولیسم و دموگوژی در حال رشد سریع می باشد، گرچه این دو اصطلاح در معنی باهم متفاوت اند. اما امروز در غرب جهت جلب پشتیبانی مردم برای پیشبرد هدف های سیاسی ذریعه یک عده سیاستمداران از هر دو شیوه استفاده می نمایند و اکثراً از آن تحت عنوان پوپولیسم یاد می گردد.

پوپولست ها با اغوا و فریب مردم سعی می کنند از راه تحریک احساسات مردم با توسل به وعده های کلی و مبهم پشتیبانی و حمایت مردم را به خود جلب نمایند. امروز رهبران این جنبش بیشتر به خصومت های نژادی، قومی و مذهبی دامن می زنند و تمام مشکلات موجود جامعه را ناشی از حضور اجنبیان و مهاجرین تعبیر و توجیه می کنند. در حالیکه هم اکنون و هم در گذشته ها نیروی این مهاجرین عمدتاً

طرف ضرورت مبرم بوده، و کشورهای شان قسماً با استفاده از همین نیرو و منابع بشری همین مهاجرین اعمار شده و انکشاف یافته است و همین اجنبیان دست آوردهای مؤثری در تقویت و انکشاف اقتصادی و تجارتي و غنای فرهنگي کشورهای پذیرنده داشته اند که نمی توان از آن چشم پوشی و انکار ورزید.

رهبران پوپولیزم مردم عوام را ناآگاه و غافل، بی خبر و ضعیف پنداشته و عموماً بر مردم محروم، کم دانش، بی خبر و خوش باور اتکا نموده اند. هدف اغوا و گمراه ساختن مردم از طریق وعده های فریبنده، میان تهی، دروغین، بی بنیاد و عوام فریبانه و تحریف حقایق است و از همین طریق سعی می ورزند حمایت و پشتیبانی مردم را به خود جلب و در انتخابات پیروزی را از آن خود سازند.

گفتنیست که نارضایتی های گسترده نسبت به اوضاع امنیتی و اقتصادی و بعضاً بی نظمی های اجتماعی و نگرانی ها در مورد مهاجرت باعث رشد پوپولیزم در کشورهای غربی شده است. امروز در اکثر کشورهای اروپایی و آیالات متحده آمریکا پوپولیزم از پشتیبانی و حمایت مردم برخوردار بوده که قبلاً هرگز تصور آن ممکن نبود.



چنانچه در انتخابات اطریش مورخ ۲۳ می ۲۰۱۶م آقای هوفر از حزب آزادی که با شعارهای ضد مهاجرت و ضد اتحادیه اروپا در این انتخابات به مبارزه پرداخته بود با اختلاف نهایت ناچیز 49,3 فیصد مقابل 50,3 فیصد از رقیبش که تقریباً همه احزاب از آن حمایت می کردند؛ شکست خورد و اما توانست دو حزب عمده سوسیال دیموکرات و حزب مردم را که بعد از جنگ دوم جهانی همه روسای جمهور و حکومت این کشور را به خود اختصاص داده بودند، به حاشیه براند.

قابل یاد آوری است که این حزب یازده سال قبل صرف سه فیصد آرای مردم را با خود داشت. در فرانسه نیز نظر سنجی ها نشان می دهد که رهبر حزب پوپولست (جبهه ملی) در دور اول انتخابات آینده ریاست جمهوری ۲۰۱۷م نامزد پیشتاز کرسی ریاست جمهوری خواهد بود. در کشور دنمارک حزب مخالف مهاجرت (حزب مردم) موفقیت غیر قابل پیشبینی به دست آورده است. در جرمنی همچنان حزب راست گرای پوپولست (بدیل یا الترناتیف برای جرمنی) در انتخابات اخیر آرای بسیار بلند را کسب کرده است.

به همین گونه در هالند حزب افراطی ملی گرا و ضد مهاجرت گیرت ولدِر Geert Wilder در هر دو انتخابات اخیر پارلمانی آرای قابل ملاحظه به دست آورده و از حکومت فعلی هالند بدون اشتراک در کابینه حمایت می کند.

در آیالات متحده امریکا نامزد پیشتاز تحمیلی حزب جمهوری خواهان شعارهای پوپولستی و ضد مهاجرتی را سر داده و از پشتیبانی اکثریت جمهوری خواهان و راست های افراطی برخوردار است. از جمله پیشنهادات عمده ارائه شده این کاندید یکی هم اعمار یک دیوار به ارتفاع سه متر است که به روز اول آغاز کار ریاست جمهوری خود آن را پایه گذاری و جالب اینکه مصرف این دیوار را باید حکومت مکسیکو بپردازد. همچنان مهاجرین غیرقانونی یازده میلیون نفری که آمار رسمی

ثبت شده در امریکا نشان می دهد، اخراج خواهد کرد. او همچنان وعده کرده است که از ورود مسلمانان به آیالات متحده امریکا جلوگیری می کند و ورود آن ها را ممنوع قرار می دهد. به گفته وی چون مسلمانان از امریکا نفرت دارند پس نباید بعد از این به آیالات متحده امریکا وارد گردند. یعنی یک حرکت واضح اسلام ستیزانه را بسج کرده است. برعلاوه آن به عقیده این کاندید؛ ورود مهاجرین؛ باعث افزایش جرایم و بی امنی در آیالات متحده امریکا می شود.

همچنان دونالد ترامپ به سطح بین المللی نیز نظریات جدیدی دارد. وی موجودیت سازمان پیمان اتلانتیک شمالی NATO ناتو را به چالش کشیده و به قرار گفته وی: این سازمان میراث دوران جنگ سرد است که نباید به شکل فعلی ادامه یابد. اتحاد شوروی سابق یکی از طرفین دوران جنگ سرد یک ربع قرن قبل از امروز از هم پاشیده، تبخیر گردیده و از بین رفته است اما طرز فعالیت سازمان ناتو باز هم به همان شکل سال های سابق جریان دارد که باید آن را تغییر داد و یک سازمان ضد تروریستی یا طور دیگری می تواند عرض وجود نماید. وی می افزاید: آیالات متحده امریکا قسمت اعظم بودجه این سازمان را می پردازد که باید مورد تجدید نظر قرار داده شود و سایر کشورهای عضو ناتو باید بیشتر در تمویل بودجه آن سهیم شوند. نامبرده نظریات مشابه در مورد سازمان ملل متحد دارد.

البته اکثر پیشنهادات پوپولست ها تحقق ناپذیر بوده و جنبه تطبیقی و عملی ندارند. پیشنهادکننده گان به کلی از این امر آگاه اند، از آن جای که حمایت مردم از شعارها موجود است، فلذا به این ترتیب می خواهند حکومت آینده کشورهای خویش را به دست گیرند و اداره کنند. بدینترتیب آگاهانه به وعده های میان تهی، و غیر عملی را با احساس غرض آلود خود ادامه می دهند.

پشتیبانی مردم از این جنبش های پوپولستی گسترش یافته، خیلی زیاد است، و در نتیجه این تبلیغات جنبش ها و احزاب راست افراطی از حالت انزوا به احزاب عمده کشورهای خود تبدیل شده اند. البته به استثنای حزب جمهوری خواه ایالات متحده آمریکا که همیشه یکی از دو حزب عمده و مطرح آن کشور است و اکنون خلاف میل رهبری آن حزب، یک نامزد البته به پشتیبانی مردم خود را بالای آن حزب تحمیل می کند، اما گمان اغلب اکثر پیشنهادات نامزد متذکره جنبه عملی به خود نخواهد گرفت و تحقق نخواهد پذیرفت.

سه علت عمده رشد پوپولیسم و مخالفت های شان با مهاجرین و مسلمانان دلایل مبنی بر ورود تعداد بیش از حد و روز افزون مهاجرین غیر اروپایی، بی امنی و مشکلات اقتصادی می باشد که رسماً در باره این علت ها توضیح داده می شود.

اول: تعداد مهاجرین غیر اروپایی و اکثراً مسلمان در اروپایی غربی به صورت سرسام آوری افزایش یافته است که بی سابقه می باشد. گرچه در مورد احصائی پیروان مذاهب اتباع کشورهای اروپایی از جمله فرانسه آمارگیری رسمی جداً ممنوع است. مگر باز هم یک سلسله سروی ها نشان می دهد که در چهار کشور عمده اروپای غربی و جنوبی (فرانسه، جرمنی، انگلستان و ایتالیا) تعداد مسلمان های که عموماً خود مهاجر بوده و یا هم زاده مهاجرین مسلمان اند، به صورت غیرقابل پیشبینی افزایش بی سابقه یافته است. هم اکنون کشور فرانسه به تعداد پنج میلیون مسلمان را در خود جا داده است که این مسلمانان هشت فیصد مجموع نفوس آن کشور را تشکیل می دهد که بیشترین جمعیت مسلمانان را در زمره کشورهای اتحادیه اروپا احتوا می کند. این مسلمانان از افریقایی شمالی آمده که مشتمل بر اعراب بربرها می باشد.

کشور جرمنی دارای پنج میلیون مسلمان است که شش فیصد مجموع جمعیت آن کشور را در بر می‌گیرد و اکثراً این مهاجرین ترک تبار بوده، منجمله یک صد و پنجاه هزار افغان را هم شامل است. در انگلستان به تعداد سه میلیون نفر مسلمان اسکان دارد که اکثریت شان اهل نیم براعظم هند بوده و شصت هزار نفر افغان هم مشمول آن‌ها است. در ایتالیا 2.2 میلیون مسلمان سکونت دارند که اهل سومالیا، البانیا و شمال آفریقا می‌باشند و این مهاجرین چهار فیصد مجموع نفوسی آن کشور را شامل است. به همین ترتیب تعداد مسلمانان در سایر کشورهای اروپایی از قبیل اسپانیا نزدیک به دو میلیون و هالند یک میلیون مسلمان را در خود جا داده است که علی‌الترتیب دو و شش فیصد جمعیت‌های شان را در بر می‌گیرد.

در کشورهای بلجیم، یونان، اتریش و سویدن که دارای اقلیت‌های قابل ملاحظه مسلمانان است با آنهم بیشتر از پنج فیصد نفوس آن کشورها را تشکیل می‌دهد. تمام این مهاجرین در ظرف چند دهه اخیر به اروپای جنوبی، غربی و شمالی مهاجرت کرده‌اند. یعنی حضور شان در این کشورها سابقه تاریخی چندانی نداشته بلکه یک پدیده جدید در زنده‌گی اجتماعی شان با فرهنگ‌های متفاوت می‌باشد که همین امر سبب بروز عکس‌العمل‌های اهالی آن کشورها شده است. زیرا این کشورها اکثراً کشورهای متوسط و کوچک شمرده می‌شوند. احزاب راست افراطی در این کشورها سعی می‌ورزند این مهاجرت‌ها را به حیث یک تهدید علیه کشورهای شان تلقی نموده و تبلیغ گسترده‌ای را به راه بیندازند که گویا این مهاجرین در درازمدت هویت ملی آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد.

در ایالات متحده آمریکا وضع طور دیگر است، در این کشور تقریباً در حدود یازده میلیون مهاجر غیرقانونی حضور دارند که اکثریت قاطع شان از کشورهای امریکایی جنوبی و تقریباً نصف آن‌ها صرف اتباع کشور مکزیکو می‌باشد. بنابر همین علت

است که دونالد ترامپ در مبارزات انتخاباتی خود پیشنهاد نموده که در خط سرحدی کشور ایالات متحده آمریکا و کشور مکزیکو یک دیوار اعمار گردد تا در آینده از ورود مهاجرین یا به تعبیر خودش متجاوزین ممانعت جدی به عمل آورده شود.

دوم: علت دوم افزایش طرفداران پوپولیزم موضوع امنیت است. یعنی با تزايد و تراکم مهاجرین وضع امنیتی این کشورها شکننده تر می شود. آن ها در زمینه حمله مسلمانان افراطی یا تروریستان القاعده را به شهرهای نیویارک و واشنگتن در سال 2001م مثال می آورند. همین حادثه آغاز گرو دست آویز عمده تبلیغات زهراگین آن ها در زمینه است. کشتارهای اخیر در پاریس و بروکسل توسط داعش و همچنین ورود صدها هزار مهاجرین و پناهندگان از طریق ترکیه، یونان و ایتالیا به اروپا توجه مجدد به جمعیت مسلمانان این براعظم را جلب نموده و بر میزان تبلیغات و مخالفت های شان افزوده است. البته کشتارهای فرانسه و بروکسل که توسط اتباع مسلمان این کشورهای اروپایی صورت گرفت، نگرانی های شدیدی را در مورد اقلیت های مسلمان این کشورها در اذهان عامه ایجاد کرده است.

سوم: یکی از دلایل دیگر رشد پوپولیزم را مشکلات اقتصادی کشورهای میزبان می دانند.

امروزه کشورهای اروپایی مخصوصاً کشورهای جنوب این قاره یونان، ایتالیا، اسپانیا و فرانسه در بحران اقتصادی قرار داشته، تعداد بیکاران آن بیشتر از ده فیصد جمعیت های شان را تشکیل می دهد و فقر/غربت توسعه یافته است. این وضع را مردم فقیر/غریب در نتیجه مهاجرت های وسیع غیر بومی ها و سرمایه گذاری در جهان سوم مخصوصاً کشور چین و سایر کشورهای جنوب شرق آسیا می دانند که باعث ایجاد کار و شغل در آن کشورها شده و بالعکس سبب فقر و بیکاری در اروپا گردیده است. پوپولست ها با شعارهای ناسیونالیستی از قبیل فرانسه برای فرانسویان، امریکایی بزرگ دوباره و امثال آن از قبیل شجاعت به حفظ خون اطریشی ها و سایر شعارهای بلند بالا و تحریک کننده اذهان عامه، افراد ناآگاه، بی خبر و غافل

را مغشوش و آن‌ها را سخت فریب می‌دهند. پوپولست‌ها ادعا دارند که می‌توانند وضع زنده‌گی شان را تغییر دهند و به این ترتیب خصومت‌ها و مخالفت‌ها را فوق العاده دامن می‌زنند.

طوری که در بالا تذکر یافت، علت افزایش و رشد طرفداران پوپولست‌ها همانا تروریزم و ورود مهاجرین و مشکلات اقتصادی ناشی از آن‌ها می‌باشد.

قابل یادآوری است که هنوز هم اکثریت مردم اروپا و امریکای شمالی در مخالفت با پوپولست‌ها اقدام می‌کنند. حتی بعضاً به خاطر بروز احساسات خود کلمه فاشست را در مورد آن‌ها استعمال می‌کنند. چه آن‌ها می‌دانند که قربانی اولی تروریزم مسلمانان بوده و امروز این گروه‌های افراطی و وحشی در بعضی مناطق کشورهای اسلامی حکمروایی دارند و سبب گردیده تا مهاجرت‌ها اکثراً از کشورهای جنگ زده صورت بگیرد. به عبارۀ دیگر جنگ، مردم را مجبور و وادار به فرار و مهاجرت ساخته و این وضعیت در بروز معضلات اقتصادی و امنیتی کشورهای فوق، کدام نقش عمدۀ ندارند.

ناگفته نماند که اکثریت احزاب سنتی کشورهای اروپایی و امریکایی بر ضد تبلیغات گمراه‌کننده پوپولست‌ها مبارزه می‌نمایند و به اضافه آن اکثر رسانه‌های عمدۀ آن‌ها نقش سازنده را در افشای حقایق و تبلیغات غرض‌آلود، تخریبی و منفی پوپولست‌ها بازی می‌نمایند. یعنی اکثریت بزرگ مردم کشورهای غربی مخالف نظریات پوپولست‌ها و علیه ایجاد تشنج و بحران در جوامع خود می‌باشند، چنانچه هر بار که یک حزب پوپولست پیشتاز می‌شود و احتمال موفقیت آن بیشتر می‌گردد، همه احزاب دیگر راست و چپ متحدانه جهت شکست آن مبارزه می‌نمایند. در نتیجۀ احزاب فوق‌الذکر می‌دانند که از لحاظ طرز تفکر و تبلیغات نژاد پرستانه و افراطی پوپولست‌ها با ارزش حقوق بشر و دیموکراتیک در تضاد اند و بدین ترتیب در صورت مؤفقت ارزش‌ها و دست‌آوردهای دیموکراتیک کشورهای شان را به مخاطره خواهند انداخت.

بخش سوم- مقالات حقوقی در رابطه به استقرار ثبات:

مقدمه:

اساساً حاکمیت قانون یا قانون سالاری عامل عمده ثبات و امنیت در همه کشورهای جهان است. و نقض سیستماتیک قانون و یا عدم تطبیق آن بدتر از نبود قانون می باشد. درین فصل تلاش صورت گرفته تا در جهت تحکیم و ثبات حاکمیت قانون یعنی قانون سالاری بعضی پیشنهادات جهت تعدیل قانون اساسی افغانستان و تمرکززدایی و همکاری های منطقی در جهت مدیریت آب های بین المللی افغانستان و معضله عدم دسترسی به بحر در چهارجوب قانونی یعنی میثاق ها و معاهدات بین المللی آورده شده که حقوق و وجایب طرفین باید در معاهدات چند جانبه به شمول عرف بین المللی تعیین گردد.

تعدیل قانون اساسی افغانستان؛

راهگشای حل اساسی بحران‌ات در کشور



طوری‌که دیده می‌شود و تجارب حاصله ثابت کرده است، قانون اساسی مصوب لویه جرگه 14 جدی 1382 هـ ش با شرایط و اوضاع موجوده ذهنی و عینی کشور مطابقت نداشته، سازگار نیست.

افغانستان کشور متشکل از اقوام مختلف بوده، تجربه ده‌ها درگیری‌ها و کشمکش‌های دوامدار در داخل دستگاه حاکمه و در قلمرو جغرافیای آن نشان می‌دهد که راه‌های حل قانونی از مجرای این قانون اساسی وجود ندارد. به‌عبارت‌دیگر یکی از نقیصه‌های عمده این قانون اساسی آنست که در حالات بحران‌های احتمالی راه‌های دیموکراتیک قانونی بیرون رفت از بن‌بست‌ها پیشینی نشده و این امر ناشی از نظام ریاستی متمرکز در کشور است، زیرا نظام ریاستی به‌موجب این قانون در

افغانستان تازه به تجربه گرفته شده است. البته هنگام تدوین و تصویب آن هیچ یک از دست اندرکاران متوجه به عواقب آن نبودند. چه نظام ریاستی فعلی با وجودی که یک نظام دیموکراتیک می باشد، اما بنابر مرکز گرای بی‌دانش و تفکیک جامد قوای سه گانه در آن در احوال، اوضاع و شرایط فعلی افغانستان کارآمد نمی باشد. این حقیقت واضح و مسلم را هیچکس نمی تواند انکار کند که هم اکنون کشور در آتش یک بحران واقعی و خطرناک و قابل اندیشه قرار دارد. این بحران دارای ابعاد مختلف و گسترده است. مداخلات خارجی و استفادهٔ سؤ از اصالت دین مقدس اسلام و احساسات پاک و بارز مذهبی در جهت پیاده نمودن آرزوهای شوم دشمنان و همچنان وابسته بودن به کمک ها و مساعدت های خارجی، حکومت داری نادرست، افراط و تفریط، یک طبقه و نهایت محدود ثروتمند در برابر اکثریت عظیم مردم که در وضعیت فقر و بیچاره گی به سر می برند.

موجودیت اختلافات حاد سیاسی که روز تا روز بیشتر شکل قومی و تبعیضی را به خود می گیرد، اوضاع کشور را هنوز هم بحرانی تر و خطرناکتر می سازد. با وجودیکه بعضی از عوامل متذکره از دایره و محدودهٔ اختیارات حکومت افغانستان فاصله ی قابل ملاحظه دارد، اما با موجودیت عواملی از قبیل حکومت داری ضعیف و کشمکش های داخلی حکومتی نمی توان حکومت افغانستان را برائت داد. یکی از راه های کاهش بحران را میتوان در گسترش مشارکت های سیاسی به معنی واقعی آن جستجو کرد. موضوع عدم مشارکت باعث آن گردیده که اختلافات بین الحکومتی به صورت فزاینده رنگ قومی را به خود بگیرد البته دوام این وضع نامعقول برای کشور جنگزده، عقب مانده، بیچاره و فقیر قابل تحمل نبوده و زمینه های را برای مداخلات هر چه بیشتر دشمنان داخلی و خارجی و بحران های روزافزون مساعد می سازد که بالاخر، حاکمیت ملی، استقلال سیاسی و تمامیت ارضی افغانستان واحد

را به مخاطره می اندازد. قانون اساسی افغانستان که عالیترین سند حقوقی کشور است و طی آن تفکیک قوای سه گانه دولت یعنی اجرائیه، مقننه و قضائیه و حد و حدود صلاحیت آنها و سلسله مراتب سیاسی در آن مدنظر بوده و احترام به حقوق و آزادی های اساسی از قبیل سهم مردم در انتخابات شورای ملی و ریاست جمهوری درج گردیده که می توان گفت یکی از بهترین قوانین اساسی در منطقه می باشد. این قانون اساسی پرنسیپ های سیاسی و اساسات عمده حقوقی را در خود جای داده با آنهم دو معضل بزرگ یکی مرکزگرایی بسیار شدید و دیگر عدم پیشبینی راه های بیرون رفت در حالات بحران و بن بست که زاده نظام ریاستی می باشد، در قبال آن قرار دارد.

1- تعدیل قانون در جهت استقرار مرکز زدایی:

باید گفت که تمام قوانین اساسی گذشته کشور بدون استثنا بالای اصل مرکزیت استوار بوده است، البته نزد سیاستمداران و قانون گزاران این عقیده وجود داشت و تا اندازه ی نیز تاکنون وجود دارد که تمرکززدایی یا نبود یک حکومت قوی مرکزی بالاخره باعث تجزیه و فروپاشی کشور خواهد شد، اما تجربه در یک سلسله کشورها به اثبات رسانیده که موجودیت مرکزیت قوی باعث ایجاد تنش های قومی و بحران های شدید ذات البینی به حدی گردیده که حتی تمامیت ارضی کشور را در معرض خطر جدی قرار داده است.

برعکس مشارکت مردم در سطوح مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اداری تضمین کننده وحدت ملی بوده و در نهایت حافظ تمامیت ارضی کشور می باشد، زیرا تمرکز زدایی تنش های قوم گرایانه و منطقی را کاهش می دهد. چنانچه تادامیچی یماموتو نماینده خاص سازمان ملل متحد در افغانستان طی نشست خاص

شورای امنیت این سازمان (31 جنوری 2018) متذکر شد که اختلافات سیاسی در افغانستان به صورت فزاینده، رنگ قومی داشته بنابراین موصوف خواستار گسترش مشارکت مردم در سیستم حکومتداری گردیده و تغییر بنیادی در شیوه حکومتداری را در افغانستان ضروری پنداشته است.

یقیناً با تطبیق و تحقق سیستم تمرکز زدایی یک قسمت زیاد تنش ها فروکش یافته و ثبات سیاسی بیشتر را به ارمغان خواهد آورد. نظام موجوده در افغانستان بی اندازه متمرکز است حتی با کشورهای دیگری که آنها هم دارای رژیم ریاستی اند، مانند ایالات متحده امریکا که گفته می شود رژیم فعلی در افغانستان از آن الهام گرفته، قابل مقایسه نمی باشد. نظام ریاستی ایالات متحده امریکا یک نظام غیرمتمرکز فدرال است، زیرا در آن کشور تمام گورنرها (ولیان) و معاونین شان، خازنوالان، شاروال ها و به سطح پائین تر مسوولین کونتی ها (ولسوالی ها) و مسوولین معارف و پولیس (Sherif) در سطح ایالت و پایشن تر از آن همه انتخابی می باشند. یعنی نظام ریاستی دیموکراتیک یک نظام غیر متمرکز بوده، و قوه قضائیه آن کاملاً مستقل و با صلاحیت ترین قضا در جهان می باشد. طوریکه بعضاً فکر می کنند که رژیم های ریاستی همه متمرکز اند، قضاوت درست نیست.

طوریکه فصل هشتم قانون اساسی افغانستان به اداره کشور اختصاص دارد که بر اساس اصل مرکزیت بنا یافته است، چنانچه در ماده یک صد و هشتم آغازین فصل آمده است:

"اداره جمهوری اسلامی افغانستان بر اساس واحدهای اداره مرکزی و ادارات محلی طبق قانون تنظیم می گردد."

اداره مرکزی به یک عده واحد های اداری منقسم می گردد که در رأس هر کدام یک نفر وزیر قرار دارد. واحد اداره محلی ولایت است. تعداد، ساحه، اجزا و تشکیلات ولایات و ادارات مربوط بر اساس تعداد نفوس، وضع اجتماعی و اقتصادی و موقعیت جغرافیایی توسط قانون تنظیم می گردد".

طوریکه اشاره می گردد درین فصل اداره افغانستان به اساس اصل مرکزیت تنظیم گردیده یعنی تمام صلاحیت ها و اختیارات در مرکز واقع است و انتصاب همه مقامات اجرائیوی محلی از طرف مرکز صورت گرفته و شوراها که به سطح ولایات و ولسوالی ها از طرف مردم انتخاب می گردند، فقط مشوره دهنده والی و ولسوال بوده و فاقد صلاحیت اجرائیوی هستند، یعنی بیشتر از مشوره دهی از صلاحیت های دیگری برخوردار نیستند، لذا مقامات محلی در برابر آنها کدام مسوولیت نداشته جوابده نبوده و از امور مربوطه و ساحه خویش نظارت کرده نمی توانند.

یگانه مقام اجرائیوی محلی که به اساس انتخابات تعیین می گردند، عبارت از پُست یا سمت شاروالی ها می باشد که باگذشت بیشتر از یک و نیم دهه تا به حال باز هم در عرصه عمل پیاده نشده صرف کلمات و جملات آن نقش روی کاغذ در قانون شاروالی ها مشاهده شده می تواند .

اساساً این نوع نظام های متمرکز جز اینکه به اساسات دیموکراسی لطمه بزند و اصالت آن را خدشه دار سازد و بالوسیله مردم را که خود نقش سازنده در تحقق دیموکراسی دارند، از اداره امور کشور که لازمه هر رژیم دیموکراتیک است، محروم ساخته فاصله های را عمداً ایجاد می کنند. زیرا این نوع رژیم جنگ های قدرت را شدت بخشیده و زمینه را برای تأمین صلح و ثبات مساعد نمی سازد.

دلیلی که شرایط فعلی افغانستان به رهبری نیرومند و مرکزیت قوی ضرورت دارد، پنداشت واهی بوده کاملاً اشتباه است، زیرا همچو امری باعث تداوم بی ثباتی و ضعف حکومت و سیستم و تقویۀ دشمنان می گردد. تمرکز زدایی یا انتقال صلاحیت ها و مسوولیت دولت به ادارات پایین تر محلی در انتخابی ساختن مقامات محلی، مردم را به حکومت نزدیکتر ساخته و بر سلسله همکاری و پشتیبانی شان می افزاید که در جهت تأمین امنیت و برقراری ثبات کشور امر ضروری و مبرم شمرده می شود. ژان ژاک روسو فیلسوف شهیر فرانسوی زبان سوییسی دو قرن قبل می گفت که حکومت در صورتی مشروع شناخته می شود که مبتنی بر ارادهٔ عمومی مردم باشد، یعنی حکومت تا زمانی از اعتبار برخوردار است که از طرز اجراآت و نحوهٔ فعالیت آن مردم راضی باشد. باید تأکید نمود که استقرار تمرکز زدایی می تواند در کسب رضایت عمومی مردم تسهیلاتی را به وجود آورد.

۲ - تغییر رژیم به نظام نیمه ریاستی یا مختلط:

موضوع دومی که احتمال دارد در اوضاع و احوال فعلی کشور به خاطر تحقق ثبات و تأمین صلح دوامدار کمک نماید، همانا تغییر نظام سیاسی کشور از نظام ریاستی به نظام پارلمانی و یا نیمه ریاستی است، بلکه اگر نیمه ریاستی و مختلط باشد، شاید مثمر ثمر بهتر و بیشتر شود. گرچه هر سه نوع نظام حکومتی هر کدام به ذات خود نظام های دیموکراتیک اند، و همین حالا تقریباً تمام رژیم های دیموکراتیک جهان یکی از این سه نوع یعنی ریاستی، پارلمانی و یا هم مختلط است مانند رژیم جمهوری فرانسه که بیشتر به نظام ریاستی تمایل دارد تا نظام پارلمانی و بدان نظام نیمه ریاستی Semi Presidential اطلاق می گردد.

از لحاظ تجارب حاصله و تحلیل های سیاسی و حقوقی باید نوع نظام سیاسی هر کشور نظر به ایجابات، شرایط و اوضاع جاری آن کشور انتخاب شود، به عبارۀ دیگر نظام های سیاسی نمی توانند مانند فورمول های ریاضی در همه جا یکسان باشند،



بلکه منحنی یک پدیده اجتماعی باید در هر جا تابع اوضاع و شرایط همان جامعه بوده باشد. اگر در ایالات متحده آمریکا نظام ریاستی تقریباً دو نیم قرن دوام پیدا کرده و به نتیجه مطلوب نایل آمده است، به معنی آن نیست که در همه کشورها از موفقیت های لازم برخوردار است بلکه یکی از دلایل موفقیت آن در این است که از همان آغاز همه بنیان گزاران و طراحان رژیم Founding Fathers به ارزش های دیموکراسی باور و اعتقاد داشته و هیچکدام آن ها نخواسته اند از آن در جهت تأمین منافع شخصی و استمرار قدرت، صلاحیت و اختیارات خویش استفاده نمایند، با وجودیکه در آن زمان این کشور در حالت جنگ بوده و یک مملکت پیشرفته نبود. اما برعکس در کشورهای رو به انکشاف که دارای نظام های دیموکراسی جوان بوده اند، دیده شده که اکثراً همین رژیم ریاستی زمینه را برای ایجاد حکومت خود کامه و اقتدار گرایانه و زورگونه بیشتر مساعد ساخته است.

یکی از نقایض عمده سیستم ریاستی در آن است که راه بیرون رفت از بروز بحران های احتمالی نهایت مشکل بوده، سلب اعتماد از رئیس جمهور یا انحلال پارلمان تقریباً ناممکن می باشد. البته نظام ریاستی در تداوم قدرت کمک می نماید. اما نارضایتی های مردم اثر گزار بوده روز تا روز به تراکم آن می افزاید زیرا، طوریکه

گفته شد چون حل بحران از راه ها و مجراهای قانونی بعید از امکان است، پس نارضایتی های مردم هم با مرور زمان و گذشت ایام هنوز هم بیشتر شده و همین مجموع نارضایتی های مترکم و انباشته در حالات گسترش بحران می تواند به ناآرامی های گسترده و اغتشاشات وسیع منتهی شود. لذا از لحاظ تجربه عملی فکر می شود که نظام ریاستی پاسخگوی شرایط و ضرورت فعلی کشور نبوده و سبب تنش ها، نابه سامانی ها، بی ثباتی ها و تقویه تروریست ها و دشمنان کشور گردیده است.

در نظام های پارلمانی تفکیک بین قوای ثلاثه و دولت موجود و محسوس است. اما مسوول اجرایی و صدراعظم توسط پارلمان انتخاب شده و در برابر پارلمان مسوول و جوابگو می باشد، هرگاه پارلمان به برنامه حکومت موافق نباشد، از آن سلب اعتماد می کند که در نتیجه حکومت به سقوط مواجه می شود.

در نظام های پارلمانی رئیس دولت و رئیس قوه اجرائیه یا رئیس حکومت و صدراعظم، اشخاص متفاوت و جداگانه اند. رئیس دولت شاید رئیس جمهور و یا هم پادشاه باشد که باآنها از نقش اجرائیوی مهم برخوردار نبوده بلکه بیشتر سمبولیک و تشریفاتی می باشند. اما صدراعظم که اکثراً به پیشنهاد رئیس دولت و موافقه پارلمان تعیین می شوند، دارای صلاحیت ها و اختیارات کامل اجرائیوی بوده اما در عین حال رئیس دولت در حالت بروز بحران از صلاحیت بیشتر برخوردار می گردد. چنانچه توسط پروسیجرها و چارچوب های متفاوت و مجراهای قانونی حق انحلال پارلمان را داشته و چون صدراعظم را رئیس دولت از گروه اکثریت پارلمان تعیین می نماید، این امر به رئیس جمهور یا پادشاه با وجودی که بیشتر نقش تشریفاتی دارند اما در وجود شان ثبات سیاسی تضمین می گردد، که در استقرار و استمرار نظام نقش ارزنده می دهد.

مؤثریت در این نوع نظام ها موجودیت احزاب بزرگ و فراگیر و مسوولیت پذیر ضرور بوده. در صورتیکه احزاب بزرگ مطرح و فراگیر در کشور وجود نداشته باشد، جلو بحران ها گرفته نخواهد شد.

لذا، با تحلیل همه جانبه نظام ریاستی که افغانستان آن را در حدود یک و نیم دهه به تجربه گرفته و نظام به نتیجه مطلوب نایل نشده است، همچنان ارزیابی نظام های پارلمانی که با موجودیت احزاب سیاسی قوی و فراگیر می تواند، تحقق یابد و افغانستان تا حال فاقد آن است، چنین به نظر می خورد که بهترین گزینه و انتخاب در حالت موجوده کشور، همانا نظام نیمه ریاستی است که با تعدیل قانون اساسی و عیار ساختن احکام قانون به این نوع نظام می تواند کشور را از بحران نجات داد و حاکمیت ملی، تمامیت ارضی و وحدت ملی را حفظ کرد. ناگفته نماند که فصل دهم قانون اساسی افغانستان هم به امور مربوط به تعدیل اختصاص یافته حدود و شرایط آن را تصریح کرده، ماده یک صد و چهل نهم و یک صد و پنجاهم قانون متذکره چنین حکم می کند:

"اصل پیروی از احکام دین مقدس اسلام و نظام جمهوری اسلامی تعدیل نمی شوند. تعدیل حقوق اساسی اتباع صرف به منظور بهبود حقوق آنان مجاز می باشد. تعدیل دیگر محتویات این قانون اساسی، نظر به تجارب و مقتضیات عصر، با رعایت احکام مندرج مواد شصت و هفتم و یک صد و چهل و ششم این قانون اساسی با پیشنهاد رئیس جمهور یا اکثریت اعضای شورای ملی صورت می گیرد".

"به منظور اجرای پیشنهاد تعدیل هیئتی از بین اعضای حکومت، شورای ملی و ستره محکمه به فرمان رئیس جمهور تشکیل گردیده، طرح تعدیل را تهیه کرده برای

تصویب تعدیل، لویه جرگه بر اساس فرمان رئیس جمهور مطابق به احکام فصل لویه جرگه دایر می گردد".

پس در پرتو صراحت های فوق قانون اساسی و اینکه تجارب و مقتضیات عصر ایجاب می کند تا تعدیل لازمه به عمل آید. لذا چنین تعدیلی در جهت جلوگیری از بحران های محسوس راه گشای حل بحران خواهد بود. بازهم قابل توضیح و تذکر است که نظام نیمه ریاستی نوعی از نظام حکومتی مختلط یا مرکب از نظام ریاستی و پارلمانی می باشد. به موجب آن در رأس دولت رئیس جمهور قرار دارد که از طریق انتخابات عمومی، آزاد، سری و مستقیم به قدرت می رسد. یعنی مشروعیت خود را مستقیماً از مردم می گیرد و از آن جهت در برابر پارلمان مسوولیت نداشته دارای صلاحیت زیاد می باشد. مخصوصاً در حالات بحران هنوز هم اختیارات رئیس جمهور وسیع تر می گردد تا حدی که او می تواند حالات ضطرار را اعلام کند و پارلمان را منحل سازد. باید گفت در فرانسه کشوری که این نوع رژیم در آن نافذ و مستقر است، رئیس جمهور می تواند جهت حل یک مشکل از طریق همه پرسی یا ریفراندوم مستقیماً به آرای مردم مراجعه کند. درین نوع نظام کرسی یا سمت صدرات یعنی ریاست حکومت نیز وجود دارد. صدراعظم رئیس حکومت بوده، امور اجرایی را به عهده داشته در مسیر اجراءات خود در برابر پارلمان (ولسی جرگه) مسوولیت دارد و پارلمان هم صلاحیت دارد از حکومت سلب قدرت نماید که در آن صورت حکومت به سقوط مواجه خواهد شد. هرگاه رئیس جمهور در پارلمان دارای اکثریت باشد، در آن صورت صدراعظم نیز از طرفداران وی خواهد بود. درین حالت رئیس جمهور به مقایسه رئیس جمهور نظام ریاستی از اختیارات و صلاحیت بیشتر برخوردار می باشد. چنانچه طوریکه گفته شد، هم اکنون در فرانسه همین حالت حکمفرما و در معرض تطبیق عملی قرار دارد. امانویل مکرون

رئیس جمهور فرانسه توسط حزب جدید تشکیل خود یعنی حزب (جمهوریت در حرکت) اکثریت کرسی ها را در پارلمان کسب نموده بنابراین مشاراً آلیه تقریباً حاکم کل اختیار آن کشور می باشد. موصوف در عین حال یکی از طرفداران خویش را به حیث صدراعظم تعیین نمود. حزب جمهوریت در حرکت یا مارش در ماه اپریل 2016م توسط مکرون تأسیس و در انتخابات ماه می 2017 م اشتراک ورزید که اکثریت کاندیدها را اعضای جامعه مدنی تشکیل می داد، با پیروزی این حزب در انتخابات، احزاب بزرگ سوسیالیست، جمهوری خواهان و جبهه ملی یا راستگرای افراطی به شکست مواجه شدند. دیده می شود که یک حزب نو تأسیس که صرف چند ماه قبل از انتخابات ایجاد شده بود، در برابر احزاب بزرگ که هر کدام دارای سابقه طولانی بودند و میلیون ها عضو داشتند، برنده شناخته شد و کامیاب گردید.

در چنین نظام هرگاه رئیس جمهور اکثریت آرا را در پارلمان جهت گزینش صدراعظم نداشته باشد، در همچو احوال صدراعظم را از بین اعضای احزاب مخالف که بیشترین آرا را در پارلمان کسب کرده باشد، تعیین می نماید و چون صدراعظم در رأس حکومت یا قوه اجرائیه قرار دارد، برنامه مطروحه خویش را به پیش می برد و رئیس جمهور هم بخشی از صلاحیت های خود را به خصوص در عرصه های دفاعی و سیاست خارجی حفظ می نماید. به این نوع حکومت اصطلاح Cohabitation یا حکومت مشارکتی به کار برده می شود. تا حال از آغاز استقرار نیمه ریاستی 1958م سه بار به نوع حکومت های مشارکتی رجوع گردیده است. در این حالت صدراعظم مرد متقدر قوه اجرائیه می باشد.

در نظام نیمه ریاستی تفکیک قوای سه گانه وجود داشته، مقامات بلند پایه اجرائیوی یعنی رئیس جمهور و صدراعظم به صورت مستقیم یا غیر مستقیم توسط آرای مردم انتخاب می گردند. درین نظام راه های قانونی بیرون رفت از بحران های احتمالی

وجود دارد. به نحوی که حتی در صورت عدم موافقه پارلمان با رئیس جمهور، می تواند حکومت مشارکتی عرض وجود کرده و تأسیس شود. یعنی قسمت اعظم مردم حکومت را به حیث نماینده خویش می پندارند. طوریکه گفته شد، در حال حاضر مثال برجسته این نوع نظام همانا نظام فعلی فرانسه است و یک تعداد کشورهای دیگر هم ازین مثال پیروی کرده اند.

چنین به نظر می رسد که برای افغانستان در احوال و شرایط فعلی و ایجابات و مقتضیات زمان استقرار، تحقق و تطبیق چنین نظام به خاطر ایجاد ثبات، حفظ استقلال، تمامیت ارضی و حاکمیت ملی مفید خواهد بود. زیرا این نوع نظام مشارکت مردم را تضمین کرده و اساساً یک نظام متکی بر دیموکراسی و آورنده ثبات می باشد، بنابراین، اگر تعدیل قانون اساسی درین جهت و این مسیر صورت گیرد، یقیناً از بحران های احتمالی جلوگیری به عمل آمده، حقوق و آزادی های عامه و مشارکت اکثریت و حد اعظم مردم را ارمغان داشته و تحقق آن ممکن خواهد بود.

این موضوع را باید جداً به خاطر داشت که هم اکنون افغانستان در آستانه و مشکلات دیگر قرار داشته و بحران قانون اساسی یک معضله بزرگ می باشد. مشکل یا معضله عبارت از ناتوانی و عدم کارایی قانون اساسی در برابر حل و فصل مشکلات موجوده قانونی است. قانون اساسی پاسخگوی روشن به کشمکش های و درگیری های فعلی سیاسی در داخل نظام نمی باشد. یعنی غیر عملی بودن تطبیق احکام این قانون در شرایط و احوال فعلی کشور یک مشکل فوق العاده بزرگ، بحران آفرین و انکار ناپذیر است و تخطی از آن همه روزه توسط مسوولین امور که اصلاً باید ازین قانون دفاع نمایند، صورت می گیرد. چنانچه مقامات بلندپایه دولتی این موضوع را باره تذر تذکر داده اند. بنابراین میتوان اذعان کرد که نبود یک قانون بهتر از موجودیت قانونی

است که رعایت نشده تطبیقی نبوده و نقض می گردد. البته طوریکه ثابت است عدم رعایت قانون، عدم کارایی آن و قسماً غیرعملی بودن آن را بعضاً طی گفتمان های حقوقی و تخصصی خود برملا ساخته و بر نقیصه و کاستی های آن اشاره کرده و بر تعدیل آن تأکید ورزیده اند.

پس بحران قانون اساسی را نمیتوان به هیچ وجه نادیده شمرد و آن را کتمان کرد. لذا به خاطر رفع این بحران باید هرچه عاجل تر و عامل تر گام برداشت و بالوسيله افغانستان را از بحران حتمی نجات داد و جلو هرج و مرج های بعدی را گرفت.

حل معضله ترانزیت افغانستان من حیث یک کشور محاط به خشکه



عدم دسترسی به بحرهای آزاد یکی از عوامل و علل عقب افتادگی و پسمانی کشورهای محاط به خشکه شمرده می شود. بحرهای آزاد با داشتن منابع سرشار موجودات حیه یا زنده و همچنان امکانات فراوان معادن متنوع در کنوانسیون 1982

سازمان ملل متحد در مورد ابحار به حیث میراث مشترک بشریت شناخته شده و دسترسی به بحرهای آزاد برای تمام کشورها اعم از کشورهای ساحلی و محاط به خشکه، حق طبیعی همچو کشورها دانسته شده است.

علاوه بر آن به موجب این کنوانسیون، کشورهای محاط به خشکه حق دریانوردی در بحرهای آزاد را با داشتن کشتی های ترانسپورتی در بنادر کشورهای ساحلی مجاور حایز می باشند. چنانچه یک تعداد ازین کشورها دارای کشتی های ترانسپورتی در بنادر کشورهای ساحلی مجاور خود می باشند.

محرومیت از بحرهای آزاد باعث شده که امروز از جمله 197 کشور عضو سازمان ملل متحد تقریباً 44 کشور عضو را کشورهای محاط به خشکه تشکیل می دهند که از آن جمله 32 کشور آن از ردیف کشورهای رو به انکشاف و فقیر هستند.

کشورهای محاط به خشکه پیشرفته و غنی عموماً در براعظم اروپا موقعیت دارند. و آن ها مانند کشورهای ساحلی از تمام مزایای ترانزیت بهره مند اند که به هیچ وجه رنج دوری از بحر آزاد و احتیاج به کشورهای همسایه ساحلی را نمی کشند. اما کشورهای محاط به خشکه و جهان سوم مخصوصاً آن هایی که در افریقا و آسیا موقعیت دارند، علت عقب مانی شان همانا مشکلات ترانزیت و ترانسپورت شان می باشد. بخش بزرگی از کشورهای کمترین انکشاف یافته یعنی فقیرترین کشورهای جهان، کشورهای محصور و محاط به خشکه اند، و دسترسی آن ها به بازارهای جهانی بستگی به ترانزیت از کشورهای همسایه ساحلی را دارد که این امر در درجه اول باعث نهایت بلند بودن هزینه ترانسپورت و خدمات حمل و نقل بوده، افزون بر آن انتقال امتعه و کالا از فواصل بعید زمانگیر است.

ترانسپورت و حمل نقل زمانگیر باعث می شود که در نتیجه، صادرات شان از نگاه رقابت های تجارتي از موثريت لازم برخوردار نبوده و واردات شان هم به بهای گزاف یا قیمت نهایت سرسام آور تمام شود و به این ترتیب کشورهای محاط به خشکه در مجموع در جهت ترانزیت و صدور کالاهای خویش به خارج از کشور شان و واردات شان از خارج کشور ناگزیر به زیربناها و تأسیسات مربوط کشورهای ساحلی محتاج اند و مجبوراً تابع پروسیجرهای اداری و اراده سیاسی کشورهای همسایه ساحلی خویش می باشند.

هرگاه با همسایه نامطلوب و آزار دهنده سروکار شان باشد و فساد گسترده اداری هم در آن کشور حکمفرما باشد، بهانه و موانع مختلفی را در قبال خواهد داشت.

متأسفانه یک تعداد کشورهای فقیر محاط به خشکه آسیایی و افریقایی با همچو مشکل مواجه هستند، و به همین مناسبت دارای اقتصاد ضعیف بوده، عاید سرانه ناچیز داشته و راه های شان به بازارهای جهانی تقریباً مسدود می باشد. طوریکه در بالا گفته شد، موضوع ترانزیت صادرات و واردات کالاها و امتعه درکل مشکل همه کشورهای محاط به خشکه است، در حالیکه دسترسی این کشورها به ابحار آزاد یعنی به مارکیت های جهانی حق طبیعی این کشورها می باشد.

عدالت و انصاف بشری ایجاب آن را می کند تا به همچو کشورها حق داده شود، زیرا نداشتن ساحل یا عدم ارتباط به بحر مشکل نهایت بزرگ و عمده برای این کشورهاست.

بادر نظر داشت همین مشکلات کشورهای محاط به خشکه تقریباً یک قرن پیش جهان متوجه این معضله گردید و سند عمده چند جانبه در سال 1921 به نام

کنوانسیون بارسلونا جهت آوردن تسهیلات برای کشورهای محاط به خشکه اروپایی عقد گردید.

بعد از آن تاریخ، چند کنوانسیون عمده دیگر جهت تسهیلات ترانزیت کشورها از قبیل میثاق بین المللی جاده، در زمینه ترانسپورت مواد غذایی و فاسد شدنی، به مقصد ساده سازی سلسله مراتب اداری و طی مراحل امور ترانسپورتی و امثال آن، عقد گردید که جنبه کلی داشته و برای آوردن تسهیلات برای همه کشورها می باشد.

در ردیف همچو اسناد معتبر بین المللی و به همین سلسله میتوان از دو کنوانسیون عمده و همه جانبه یادآوری کرد که اختصاصاً در مورد ترانزیت کشورهای محاط به خشکه عقد گردیده است.

کنوانسیون اولی به تاریخ 8 جولای 1965 تحت عنوان (تجارت ترانزیت کشورهای محاط به خشکه) می باشد. ماده اول آن برداشتن موانع و آوردن تسهیلات برای تجارت اموال در قلمرو کشورهای ترانزیت تا بندر بحری کشور ترانزیت یا ساحلی را و همچنان معکوس آن یعنی از بندر الی قلمرو کشور محاط به خشکه را احتوا می کند.

علاوئاً ماده 14 این کنوانسیون؛ کشورهای ترانزیت یا ساحلی را مکلف می سازند تا وسایط ترانسپورتی کافی را به مقصد کمک به کشورهای محاط به خشکه در خاک خویش جهت آوردن تسهیلات لازم مهیا سازد.

همچنان کشورهای ساحلی مکلف اند تا گدام و هنگرهای دارای ظرفیت کافی و مناطق آزاد در بنادر خویش، به دسترس و اختیار کشورهای محاط به خشکه گذاشته از هر نوع معطلی و سهل انگاری در حمل و نقل اموال جلوگیری نمایند.

کشورهای ساحلی مذکور حق اخذ هیچ نوع تکس/مالیه را از کشورهای محاط به خشکه را ندارند. دراین کنوانسیون اکثریت کشورهای محاط به خشکه به شمول کشورهای آسیایی مرکزی الحاق نموده اند و باید تذکر یابد که جهت عقد این کنوانسیون دیپلمات خوب افغانی مرحوم دوکتور عبدالحکیم طیبی سهم برجسته داشته اما با وجود آن، افغانستان تا به حال به این کنوانسیون الحاق نه نموده است و علت عمده آن غالباً رقابت های شخصی بوده که مثل همین، باعث فدای منافع ملی گردیده است. سند دیگر معتبر کنوانسیون ملل متحد در مورد بحرهای می باشد که قبلاً از آن تذکر به عمل آمد، این میثاق به سطح منشور سازمان ملل متحد و حتی بیشتر از آن مهم پنداشته می شود، در دهم دسمبر 1982م به امضاء رسیده به نام قانون اساسی بحری نیز یاد می گردد و در حال حاضر بیشتر از 170 کشور به استثنای افغانستان به آن الحاق نموده است و تمام همسایه ها به شمول پاکستان و ایران به آن ملحق شده اند.



در این کنواسیون به طور جامع تمام مسایل مربوط به بحر را مشخص ساخته و آزادی دریانوردی در ابحار آزاد و دیگر مناطق را اعلام داشته است.

منابع زیرزمینی و زنده ابحار آزاد به حیث "میراث مشترک بشریت" شناخته شده و میکانیزم ایجاد گردیده تا همه کشورهای جهان مخصوصاً کشورهای محاط به خشکه از آن مستفید گردد.

آن چه برای افغانستان منعیست یک کشور محاط به خشکه دارای اهمیت است، قسمت دهم این کنوانسیون می باشد که به "حق دسترسی کشورهای محاط به خشکه به بحر و از بحر و آزادی ترانزیت" اختصاص یافته است.

برای اولین بار است که در یک سند با اعتبار بین المللی دسترسی به بحر و از بحر برای کشورهای محاط به خشکه به نام حق یاد گردیده و برای همین منظور آزادی ترانزیت اعلام گردیده است. به موجب این کنوانسیون کشورهای ترانزیت یا ساحلی مکلف گردید تا تسهیلات الزم را جهت حمل و نقل اموال کشورهای محاط به خشکه فراهم نموده و از هر نوع موانع و مشکل تراشی از قبیل مالیه/تکس، کمیشن و سایر اخاذی اذیت کننده و غیر منصفانه پرهیز نمایند.

ناگفته نماند که جهت حل اختلافات بین اعضای کنوانسیون به شمول کشورهای ساحلی و محاط به خشکه ایجاد یک محکمه بین المللی حقوق ابحار که مقر آن در شهر هامبورگ جرمنی قرار دارد، پیش بینی شده که به همه مشکلات و کشیدگی های مربوط به کنوانسیون به شمول حق ترانزیت کشورهای محاط به خشکه رسیده گی، قضایا را بررسی و بعد از تحقیقات لازم حکم خود را صادر می نماید.

قابل تذکر است که شمولیت و الحاق کشورهای محاط به خشکه به این کنوانسیون فرصت های مساعدی را برای شان فراهم می سازد و زمینه های مساعدی در جهت

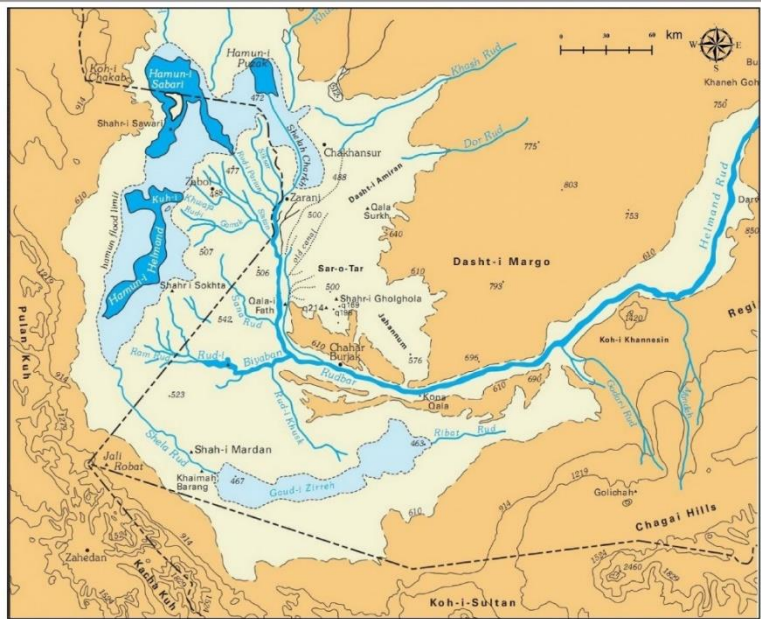
آوردن تسهیلات به ترانزیت کشورهای محاط به خشکه از طریق کشورهای مجاور ساحلی می باشد.

البته گفتنیست، زمانی که اینجانب در پست مشاوریت ارشد وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان (1390-1392) توظیف بودم، باره پیشنهاد نمودم که شمولیت و الحاق افغانستان به این کنوانسیون ها به سود و منفعت کشور ما می باشد، اما متأسفانه به این پیشنهادات حیاتی بنده، ترتیب اثر داده نشده و هیچ نوع اعتنایی در زمینه به عمل نیامد. مگر باز هم از پیشنهادات خود دفاع نموده اصرار می ورزم که تا هنوز فرصت از دست نرفته، و حالا هم ممکن است که جمهوری اسلامی افغانستان با این کنوانسیون های معتبر بین المللی؛ کنوانسیون 1965م و کنوانسیون 1982م که کنوانسیون های مهم جهانی به شمار می روند، و به سود کشور ماست، شمولیت و الحاق ورزد.



دریاهای بین‌المللی افغانستان؛

و ضرورت اداره و مدیریت سالم آن



از جمله دریاهای که در هر گوشه و کنار کشور ما جریان دارند، چندی از آن‌ها عمدتاً مهم بوده و با کشورهای همسایه مشترک می‌باشند و به همین سبب دارای حیثیت بین‌المللی بوده از اهمیت خاصی برخوردارند.

باید گفت که کنوانسیون ملل متحد در مورد دریاهاى بين المللى به مقاصد غير دريانوردى به تاريخ ۱۲ مى ۱۹۹۷م تصويب شده، مهمترين سند حقوقى براى تنظيم و مديريت آب ها در اين زمينه شناخته مى شود .

مادهٔ دوم اين کنوانسيون در مورد اصطلاح درياى بين المللى به متن ذيل مشعر است: "اصطلاح درياى بين المللى به درياى گفته مى شود كه: قسمت هاى آن در كشورهاي مختلف واقع گرديده باشد." لذا نظر به اين تعريف درياهاى عمدهٔ افغانستان كه به خارج از كشور جريان دارند عبارت اند از:

درياي آمو، درياى هلمند، درياى كابل و هريرود كه در ذيل به معرفى اين درياها مختصراً پرداخته مى شود:

درياي آمو:

درياي آمو كه يونانى ها آن را به اسم آكسوس و عرب ها به نام جيحون ياد كرده اند امروز در فاصله بيشتر از ۱۲۰۰ كيلو متر حد فاصل سياسى را بين افغانستان و چند كشور آسيابى ميانه تشكيل داده است .

اين دريا از پامير خورد سرچشمه گرفته و در حصه علياى خود به نام (آب واخان) و بعداً كه آقكو و آب پنج به آن فرو ريخته اسم آب دريا پنج را به خود مى گيرد. اين دريا در بين كوه هاى مرتفع پامير، واخان، جرم، درواز و فيض آباد تنگناهاى عميقى ساخته بعد از آن سمت حركت جنوب شرقى را اتخاذ كرده تا محلى كه درياى كوكلچه به آن وصل مى شود، و از خم آب (خمياب) كاملاً خاك افغانى را ترك مى گويد و به طرف شمال و شمال غرب رفته بعد از عبور از ريگستان هاى ازبكستان به جهيل ارال مى ريزد.

مهمترین معاونین آن در خاک افغانستان دریای کوچکچه دریای کندز، آب بلخ و آب سفید می باشد. معاونین آمو از طرف کشورهای آسیایی میانه عبارت اند از قزل سو، و خش یا سرخاب، کافرنهان، سرخان و زرافشان می باشند.

آمو مهمترین دریا آسیای مرکزی بوده مقدار آب آن بیشتر از سیر دریا است و به طول ۲۴۰۰ کیلو متر در کشورهای افغانستان، تاجکستان و ازبکستان از پامیر الی بحیره ارال جریان دارد و سرچشمه های اولی آن جهیل زرقول در تاجکستان، قزل سو در قرغزستان که هر دو در ارتفاعات پامیر موقعیت دارند می باشد. دریای پنج معاون مهم آن است که در سرحد افغانستان و تاجکستان جاری است.

آمو بزرگترین دریای افغانستان نیز می باشد که ظرفیت آب آن به ۲۲ میلیون متر مکعب می رسد. بعضی قسمت های آن قابل کشتی رانی است دو بندر مهم شمالی افغانستان شیرخان بندر و حیرتان در کنار همین دریا موقعیت دارند. از آب این دریا کشورهای همسایه افغانستان یعنی ازبکستان، ترکمنستان و تاجکستان جهت آبیاری زراعت استفاده می کنند که در ازبکستان ۲،۳ میلیون هکتار در ترکمنستان ۱،۷



میلیون هکتار و در تاجکستان ۰،۵ میلیون هکتار زمین از طریق این دریا سیر آب می شود.

متأسفانه که افغانستان ازین دریا استفاده ناچیز می کند و فقط ۱،۲ میلیون هکتار زمین از آن آبیاری می شود، در حالیکه شرایط جغرافیایی آن طوری است که می شود از آن بهترین استفاده به عمل آید و سطح زنده گی مردم اطراف آن بهبود یابد تا از فقر و بیچارگی نجات یابند.

باید یادآور شد وزیر امور خارجه انگلستان لارد گرانیول و وزیر امور خارجه روسیه تزاری پرنس گرونوخوف جهت تعیین خط سرحدی شمال افغانستان و روسیه تزاری توظیف در نتیجه در سال ۱۸۷۳م سرحد شمال افغانستان یعنی خط السیر دریای آمو از جهیل ویکتوریا (زورکول) (زری قل) یا زرکول تا خم آب به نام خط امیر شیرعلی مسمی شد که ۱۸۰۰ کیلو متر طول دارد.



وقتیکه در سال ۱۹۱۷م روسیه تزاری سقوط کرد و دولت جدید سوسیالیستی اتحاد شوروی بر سر اقتدار آمد، آزادی و تمامیت ارضی افغانستان را به رسمیت شناختند. به تاریخ ۲۸ فبروری ۱۹۲۱م (۱۰ حوت ۱۲۹۹) معاهده دوستی بین افغانستان و اتحاد شوروی عقد که در ماده نهم آن ذکر شده بود: "حکومت اتحاد شوروی قبول می کند؛ زمین های واقع منطقه سرحدی را که در قرن ۱۹ متعلق به افغانستان بود، دوباره به افغانستان تسلیم کند." بعداً به تاریخ ۲۲ جوزای ۱۳۲۵ مطابق ۱۳ جون ۱۹۴۶ بین نماینده اتحاد شوروی مولوتوف وزیر امور خارجه آن کشور و سلطان احمد شیرزوی سفیر افغانستان در آنجا پیرامون استفاده مشترک از دریای آمو موافقه کردند تا خط وسط دریای آمو به حیث خط سرحدی افغانستان و اتحاد شوروی آن وقت شناخته شود و جزیره درقد جز خاک افغانی قبول شد. شورای ملی و مجلس عیان همان وقت افغانستان این فیصله را تصویب کردند. اما بعد از استقلال کشورهای آسیای میانه، ایجاب می نمایند تا در زمینه با کشورهای ذینفع توافقات صورت گرفته و آب دریا متذکره با شکل منصفانه و مؤثر استفاده به عمل آید.

دریای هلمند:

هلمند دومین دریای بزرگ افغانستان است. این دریا از کوه های هزاره جات در نزدیکی سرچشمه دریای کابل به ارتفاع 3800 متر منبع گرفته به جانب غرب و جنوب غرب جریان داشته، طول آن از منبع تا مصب تقریباً یک هزار کیلو متر است. یک حصه بزرگ آن در کوهسار هزاره جات واقع است، به طرف زمینداور سرازیر می شود و در این ناحیه کوهستانی چندین معاونین کوچکی که از آب برف ها سرچشمه می گیرد به آن ملحق می شود. همینکه هلمند از گرشک می گذرد تقریباً در فاصله پنجاه کیلو متری شهر گرشک دریای ارغنداب که بزرگترین معادن هلمند است به آن ملحق می شود. هلمند بعد از اتصال دریای ارغنداب حرکت خود را از شمال

شرق و جنوب غرب تغییر داده، تقریباً در خط مستقیمی به طرف جنوب جاری می شود. اما بعد از بندر میانه دفتعاً به جانب مغرب جریان یافته بعد از این نقطه در قسمتی که دریا مستقیماً به طرف دشت هامون هلمند جاری شده پس از بند سیستان در منطقه دلتای آمروزی خود داخل می شود. هلمند بعد از سیستان آب بین المللی شده، آب آن بین افغانستان و ایران مشترک می باشد. اراضی و ساحه این دریا ۲۶۴۹ کیلو متر را احتوا می کند یعنی به مقایسه سایر دریاهاى افغانستان بیشترین استفاده از آن صورت می گیرد. خلاصه سوابق بین المللی دریای هلمند از این قرار است:

اول - حکمیت گولد سمت:

حکمیت گولد سمت که به تاریخ ۱۹ اگست ۱۸۷۲ صادر شده است اساساً، راجع به تعیین سرحد می باشد و در آن محض یک فقره به قرار آتی آمده است:

"برعلاوه باید خاطر نشان شود که هر دو طرف با احداث تأسیساتی که سبب تقلیل مقدار آب لازمه در سواحل هلمند گردد، اقدام نه نمایند." چون در آن زمان ساحه تحت زراعت در افغانستان محدود بود، پس افغانستان از یک مقدار کم آب استفاده کرده حصه اعظمی آن به ایران سرازیر می شد که این مقدار بیش از نصف مجموع آب هلمند در بند کمال خان بود.

دوم - حکمیت مکماهان:

حکمیت مکماهان مربوط قضیه آب رود هلمند به تاریخ ۱۰ اپریل ۱۹۰۵ در عهد سلطنت امیر حبیب الله خان صادر گردیده است. در بند سوم این حکمیت گفته شده است:

"بنابراین ایران مستحق بر یک ثلث مجموع آب رودخانه هلمند که این مقدار از نقطه محاسبه می گردد که از آن برداشت آب برای آبیاری زمین های هر دو کنار واقع در بند کمال خان یا پایین تر از آن موقعیت دارد."

به اساس اندازه گیری که مکماهان در آن زمان کرده است مقدار تثبیت شده فوق یک ثلث بالغ بر اوسط ۸۳ نیم متر مکعب در ثانیه در سال نورمال آب می گردد. این قرارداد توافق هیچیک از طرفین را تأمین نه نمود، و موضوع حل نگردید.

سوم- قرارداد تقسیم آب هلمند منعقد، ۱۳۱۶:

در این سال باقرکاضی وزیر امور خارجه ایران به کابل مسافرت نموده، و توافقنامه تقسیم آب دریای هلمند را با مرحوم علی محمد خان وزیر امور خارجه وقت افغانستان امضاء کرده که به اساس این سند؛ ۵۰ فیصد آب دریای هلمند به ایران واگذار شده و این موافقتنامه با قرارداد که سی سال قبل هیأت انگلیسی تعیین نموده است و مقدار آب که به ایران تعلق می گرفت، فقط ثلث آب هلمند بود، تفاوت زیاد داشت. این قرارداد که به تاریخ ۱۳۱۶ در کابل به امضاء رسید ماده اول آن مشعر است:

"دولتین افغانستان و ایران موافقت می نمایند که همه ساله هر مقدار آب رودخانه هلمند که به بند کمال خان می رسد بین افغانستان و ایران از بند کمال خان به بعد بالمناصفه تقسیم شود.

موافقتنامه متذکره در مجلس وزرای افغانستان تصویب گردید اما شورای ملی آن را تصویب نکرد، لذا موضوع بار دیگر حل نگردید.

چهارم- معاهده ۲۲ حوت ۱۳۵۱ یا ۱۳۲۲ مارچ ۱۹۷۳:

این موافقت نامه که در زمان صدارت مرحوم شهید محمد موسی شفیق کاموی عقد شده بود، مطابق مندرجات و دو پروتوکول ضمیمه آن در یک سال عادی سهم ایران ۲۶ متر مکعب آب در ثانیه یا سالانه ۸۵۰ میلیون متر مکعب آب تعیین گردیده است، یعنی کمتر از ۲۰ در صدر آب دریا بوده و همچنان هر مقدار آب اضافی که

به داخل خاک ایران گردد، ایران مکلف است قیمت/بهای آن را تادیه کند. حوادث چون کودتای هفت ثور ۱۹۷۳ در افغانستان، انقلاب اسلامی در ایران، داخل شدن قوای نظامی اتحاد شوروی سابق به افغانستان و حکومت طالبان همه و همه روی تطبیق درست این موافقت نامه موانعی ایجاد کرده و باعث بروز یک فاجعه محیط زیستی در ساحه دریاچه هامون که از آب هلمند تغذیه می شد؛ گردیده و قسماً به یک دریای خشک تبدیل شده است. البته خشک سالی های متواتر چند سال اخیر مخصوصاً سال های ۱۹۹۸ الی ۲۰۰۲ یکی از عوامل عمده روند کم آبی و خشکی این دریاچه می باشد. چنانچه تعداد زیاد مردم منطقه آنجا را ترک گفته و حیوانات و حتی پرنده گان منطقه نیز ناپدید گردیده اند .

اخیراً یک یادداشت تفاهم بین هر دو کشور جهت تأکید اجرای موافقت نامه ۱۹۷۳ و برگزاری جلسات منظم کمیساران دریای هلمند و همچنان همکاری هیأت احیای دریاچه هامون امضاء گردیده است.

دریای کابل:

از نواحی کوتل اونی به ارتفاع بیش از ۳۵۰۰ متر منبع می گیرد. دریاچه نرخ و دریاچه سنگلاخ معاونین بزرگ قسمت علیای دریای کابل می باشند و در منطقه میدان سفلی به دریای کابل وصل می شود .

طول دریای کابل در حدود ۷۰۰ کیلو متر است که ۴۶۰ کیلو متر آن در داخل افغانستان جریان دارد و متباقی در پاکستان جریان دارد. دریاهای که معاونین دریای کابل اند عبارت از دریای لوگر، دریای پنجشیر، علی شینگ، علینگار لغمان و دریای کونر می باشند. ظرفیت آب دریای کابل به ۲۰ بیلیون متر مکعب در سال می رسد و اراضی را که آبیاری می کند به ۷۷ میلیون کیلو متر مربع می رسد. مهمترین دریای که به آن می ریزد دریای کونر است که این دریا از جبانته چترال

سرچشمه می‌گیرد. دریای کابل زمین‌های زیادی را مخصوصاً در ولایات شرقی کشور آبیاری و چندین بند در مسیر آن اعمار گردیده که عبارت است از بند درونته، بند ماهیپر، بند سروبی، بند نغلو و بند کانال جلال آباد و همچنان در آنسوی خط دیورند در نزدیکی پشاور بند ورسک اعمار شده است.

این دریا از ۱۱ ولایت عبور می‌کند و مقدار آب آن از ۳۳ الی ۴۶۰ متر مکعب در ثانیه بوده و در نزدیک خط دیورند پاکستان تا ۸۰۰ متر مکعب می‌رسد. دریای کابل در حصه علیای خود که به شهر کابل منتهی می‌گردد شکل سیلاب مهمی را دارد اما در موسم گرما آب آن بسیار کم می‌شود و آنهم برای آبیاری مزارع صرف می‌گردد و در فصل تابستان حصه علیای دریای کابل رو به خشکی می‌باشد لیکن پس از شهر کابل در موضعی که دریای لوگر به آن محلق می‌شود دوباره آب پیدا می‌کند و بعد از آن آب اش کم نمی‌شود زیرا دریای پنجشیر، دریای لغمان و دریای کونړ معاونین دریای کابل در تمام سال آب کافی دارند. مشکل بزرگ این دریا عدم همکاری بین کشورهای افغانستان و پاکستان و نبود موافقت نامه‌ها بین آن‌ها است که بدون مشوره یکدیگر در مناطق خود بندهای اعمار نموده و از آب دریا بدون کدام پلان و پروگرام مؤثر استفاده می‌کنند که باعث ازدیاد تنش بین دو کشور می‌گردد.

دریای هریرود:

هریرود ۱۱۲۴ کیلو متر طول داشته که ۵۶۰ کیلو متر آن به داخل افغانستان جریان دارد. هریرود از کوه بابا در مناطق مرکزی کشور سرچشمه می‌گیرد به طوری که دو دریاچه از اتصال خود ابتدای هریرود را تشکیل می‌دهند که به نام‌های (سنگل آب) و (سر جنگل) یاد شده در ارتفاع تقریباً چهار هزار متر از دامنه غربی کوه بابا سرچشمه گرفته و در بین سلسله مرتفع سیاه کوه و سفید کوه که از شمال و جنوب

مانند دیوار بزرگی دره را احاطه نموده است، جریان یافته جانب غرب سیر می نماید. در جمله معاونان آن دریای تگا و ایشان از همه بزرگتر و تقریباً به امتداد دو صد کیلو متر به صورت موازی با آن جریان داشته در غرب (اوبه) به هریرود می ریزد و خط السیر هریرود از (کوشان) تا اسلام قلعه دفعتاً به طرف شمال جاری گردیده به اراضی پست و ریگی ترکمنستان ادامه می یابد. لیکن بین قریه کوشان و قریه تومان آغا که به طرف چپ هریرود در خاک ایران واقع است و قریه ذوالفقار که در خاک افغانی موقعیت دارد و مسیر دریا حد فاصل سیاسی را بین اراضی افغانی و ایرانی تشکیل نموده بعد از آنکه از پل خاتون عبور می نماید؛ در بین سرخس ایران و سرخس ترکمنستان جریان یافته بالاخره در منطقه دلتای خود در ریگزارهای ترکمنستان خشک می شود. اخیراً کشورهای ایران و ترکمنستان بند یا ذخیره گاه بزرگ جهت آبیاری و جلوگیری از ضیاع آب اعمار نموده اند.

قابل تذکر است که صرف این چهار دریا تنها دریاهای نیستند که با کشورهای همسایه مشترک اند بلکه دریاهای دیگری هم وجود دارند که به کشورهای همسایه می ریزند. اما اهمیت موضوع در اداره و مدیریت سالم منابع آبی کشور است که باید در مورد آن ها حتی الامکان با کشورهای مربوط تفاهم صورت گیرد و قراردادهای مؤثر عقد شود.



همه متخصصین امور مربوطه به این باور اند که در آینده نزدیک مشکل بزرگ منطقه، مشکل آب خواهد بود که علت عمده آن گرم شدن کره زمین و افزایش سرسام آور نفوس منطقه می باشد که ممکن تا به سی سال آینده نفوس کشورهای منطقه به دو چند برسد و ضرورت به آب بیشتر شود. همین حالا تغییر اقلیم و استفاده بیشتر از آب فاجعه به بار آورده است چنانچه جهیل ارال که رود آمو به آن می ریزد و هامون هلمند که دریای هلمند به آن جریان می یابد، در حال خشک شدن است.

انستیتیوت مرکز مطالعات منابع جهانی پیشینی کرده از جمله ۱۶۷ کشور که مورد تحقیق قرار گرفته در حدود ۳۳ کشور تا سال ۲۰۴۰ به قلت شدید آب مواجه خواهند بود که در ردیف این ۳۳ کشور تقریباً تمام کشورهای منطقه ما را در بر خواهد گرفت. انستیتیوت متذکره در سروی که در سال ۲۰۱۰ انجام داده بیانگر آن است که ده کشور جهان را بیشتر خطر کاهش (کم آبی) تهدید می کند و از آن جمله سه کشور همسایه افغانستان یعنی ازبکستان، ترکمنستان و پاکستان را هم احتوا خواهد کرد. تحقیق کننده گان به این باور اند که باید علاج حادثه قبل از وقوع آن سنجیده شود یعنی با مدیریت و اداره سالم و اقدامات لازم می توان تا اندازه زیاد جلو مشکل کم آبی را گرفت.

طوری که در فوق تذکر یافت دریاهاى که داراى موقف بین المللى اند برای مدیریت بهتر آن همکاری های بین المللی ضرور و حتمی است و قسمیکه مطالعه شده از جمله چهار دریای بین المللی کشور صرف در مورد یکی از آن ها موافقت نامه عقد شده است که زمینه مدیریت نسبی آن مهیا گردیده و باید اولتر از همه در مورد مقدار آب ظرفیت ها و سایر مشخصات آن مورد تحقیق و سروی همه جانبه تخنیکى و علمى قرار گیرد تا اقدامات بعدی در زمینه اساسی و علمى باشد.

همچنانیکه تذکر رفت در باره استفاده از آب های بین المللی به مقاصد غیر از کشتی رانی کنوانسیون وجود دارد که در سال ۱۹۹۷ عقد گردیده و یگانه سند مهم بین المللی شناخته می شود که به نام کنوانسیون نیویارک نیز یاد می گردد و این کنوانسیون هژده سال بعد از عقد آن مرعی الاجرا گردیده و این به معنی آن است که در ابتدا کشورها به تصویب آن چندان علاقه مندی نداشتند و اینک بعد از گذشت سال ها به اهمیت بین المللی آن پی برده است.

کنوانسیون یادشده یک سلسله پرنسیپ های کلی و عام را اعلام نموده که یکی از اصل های آن اینست که کشورهای که در مسیر یک دریای بین المللی واقع اند باید از آب آن به طور معقول و منصفانه استفاده نمایند. استفاده از همچو دریاها باید طوری صورت گیرد که مزایای مطلوب و پایدار را برای همه کشورهای ذیحق متضمن باشد.

ماده پنجم کنوانسیون متذکره مشعر است که همچنان تدابیر لازم اتخاذ گردد تا آسیب قابل توجهی به سایر کشورهای مسیر دریا ایجاد نگردد. مشارکت در توسعه و حفاظت از منابع آب دریاها باید وجود داشته باشد. زیرا حفاظت از محیط زیست و منابع رودخانه ها در کنوانسیون درج می باشد. متأسفانه افغانستان به این کنوانسیون الحاق نه ورزیده و از جمله همسایه های کشور تنها ازبکستان این سند را تصویب و به آن متعهد گردیده است.

در کنوانسیون متذکره درج گردیده که باید کشورهای ذینفع در دریاها بین المللی موافقت نامه های دو جانبه و چندین جانبه را مطابق روحیه این کنوانسیون جهت رفع معضلات خویش و کسب همکاری متقابل عقد و امضاء نمایند.

در واقعیت امر قابل اذعان است که تمام کشورهای منطقه به شمول افغانستان به آب ضرورت دارند و این ضرورت هم در سال های آینده بیشتر و بیشتر می گردد.

طوری که قبلاً تذکر گردید، طبق پیشبینی های انستیتوت منابع جهانی در سال ۲۰۴۰ م تمام کشورهای اطراف افغانستان به شمول خودش به کمبود آب دچار می گردد؛ چنانچه به اثر گرم شدن زمین میزان بارندگی به تناسب چند دهه گذشته بیست فیصد کاهش یافته است، در شهرهای بزرگ سطح آب های زیر زمینی به شدت پایین شده و احتمال می رود در آینده هنوز هم سطح آب های زیر زمینی پاینتر برود و آب منحیث یک ماده کم یاب در منطقه عرض وجود کند. پس برای تأمین صلح و ثبات و استفاده درست و مدیریت سالم از دریاها؛ لازم است که افغانستان به کنوانسیون ۱۹۹۷ نیویارک با در نظر گرفتن منافع ملی خود الحاق ورزیده و به طوری جدی با همسایه ها جهت استفاده بهتر و بیشتر از دریاهاى مشترک و مدیریت سالم و مؤثر از آن ها داخل مذاکره و مفاهمه شده موافقت نامه های جداگانه را عقد و از تصامیم یک جانبه که در دراز مدت به ضرر همه می باشد، جداً اجتناب صورت گیرد، آب به حیث یک ماده کمیاب در نظر گرفته شده، جهت صرفه جویی، کنترل و استفاده مؤثر آن سعی و تلاش جدی و بیشتری صورت گیرد چون باید خاطر نشان گردد که در جهان امروزی مشکل آب، قسماً به مدیریت نادرست آن ارتباط می گیرد و اگر به این وضعیت جاری توجه جدی صورت نگیرد، در دهه های بعدی جهان ما از این بیشتر با مشکلات و دشواری ها رو برو خواهد شد.

مزایا و چالش های عضویت افغانستان؛

در سازمان تجارت جهانی WTO



سازمان تجارت جهانی در حال حاضر مهمترین سازمان اقتصادی بین المللی بوده، و تقریباً تمام کشورهای پیش رفته و نیمه پیشرفته مهم جهان عضویت آن را حاصل نموده اند. هدف اصلی این سازمان جهانی، ایجاد تسهیلات لازم در عرصه تجارت بین اعضای این سازمان می باشد که جهت تأمین آن به وضع مقررات و عقد موافقت نامه ها مبادرت می ورزد. در صورت بروز مشکلات راه های حل آن ها هم پیش بینی شده است.

سازمان تجارت بین‌المللی یک رکن عمده جهانی شدن اقتصاد است، هم‌اکنون این سازمان دارای 161 عضو می‌باشد، و برعلاوه کشورهای جهان که تا فعلاً عضویت آن را حاصل نکرده‌اند در صدد آن‌اند، تا هر چه زودتر عضویت آن را حاصل نمایند که افغانستان نیز در همین ردیف قرار دارد.

اخیراً به تاریخ 11 نوامبر 2015م به اتفاق آرا تصویب گردید که افغانستان تمام مراحل کسب عضویت این سازمان را طی نموده و قرار است که به صورت رسمی در کنفرانس وزرای کشورهای عضو این سازمان که مهترین ارگان سازمان شمرده می‌شود و از تاریخ 15 الی 18 دسمبر 2015م در نایروبی برگزار می‌گردد، عضویت افغانستان در این سازمان رسماً صورت بپذیرد. قابل یادآوریست که افغانستان در سال 2004م عضویت این سازمان را تقاضا نموده بود.

هرگاه عضویت افغانستان در این سازمان مسلم شود، می‌توان گفت که کسب چنین عضویتی دارای مزایای زیادی در آینده خواهد بود، ولی فراموش نباید کرد که با این همه مزایا، چالش‌های را هم در قبال خواهد داشت که نباید نادیده گرفته شود.

چنانچه هرگاه یک سلسه اهداف این سازمان را به درستی مورد بررسی قرار دهیم، به ملاحظه خواهد رسید که برای کشورهای جهان سوم امتیازاتی در نظر گرفته شده است که مهم‌ترین شان مساعدت در جهت افزایش سهم کشورهای در حال رشد و کمترین انکشاف یافته در عرصه تجارت بین‌المللی می‌باشد. همچنان ارتقای سطح زنده‌گی مردم کشورهای عضو یکی دیگر از برنامه‌های این سازمان به شمار می‌رود. علاوه‌تاً دستیابی به رشد پایدار و بهره‌مندی اساسی از منابع حیاتی و انکشاف و توسعه تولیدات و منابع نیز از جمله اهداف اساسی و مؤثر آن شمرده می‌شود که به‌رحال بالای اقتصاد کشورهای در حال رشد اثر مثبت دارد. به همین ترتیب تأمین

اشتغال زایی کامل در کشورهای عضو یکی دیگر از مزایای این سازمان می باشد. و در عین حال سعی گسترده جهت حفظ محیط زیست نیز در صدر برنامه های آن قرار دارد. با وجودیکه سهم چهل و شش کشور کمترین انکشاف یافته (به شمول افغانستان) در عرصه تجارت جهانی نهایت ناچیز بوده و در حدود 0.5 فیصد خواهد بود، اما سازمان تجارت جهانی تلاش می ورزد تا برای کشورهای عضو شامل این ردیف مساعدت های تخنیکی صورت گیرد تا میزان صادرات شان انکشاف یافته و در بازارهای خارجی زمینه فروش تولیدات آن ها ممکن و میسر گردد. چنانچه در کنفرانس دوحه فیصله گردید تا سهمیه معافیت گمرکی در محصولات این کشورها برای صادرات پیشنهاد شود و کمیته کشورهای کمترین انکشاف یافته برای این منظور ایجاد گردیده تا نظارت نماید که تصامیم مربوطه عملی گردد.

تا جائیکه دیده می شود اهداف این سازمان عمدتاً شکل کلی داشته و نیل به آن ها برای کشورهای در حال رشد و کمترین انکشاف یافته در کوتاه مدت نسبتاً مشکل بوده اما تلاش در جهت رسیدن به آن ها کاری است مثبت که امیدواری های را به دنبال خواهد داشت.

سازمان تجارت جهانی برای رسیدن به اهداف خویش دارای یک سلسله موافقت نامه ها و مقررات خاصی است که کشورهای عضو باید آن ها را رعایت و تطبیق نمایند که مهمترین شان رعایت اصل دولت کامله الوداد یا اصل عدم تبعیض در داد و ستد بین المللی می باشد. بر وفق این اصل؛ اگر یک کشور عضو امتیازات تجارتي و تعرفوی به یکی از کشورهای دیگر عضو قایل می گردد، باید از این امتیازات تمام شرکای تجارتي عضو سازمان متذکره مستفید گردند و به اساس این اصل سازمان قبلی تجارت جهانی گت GATT یا موافقت نامه عمومی تعرفه و تجارت در سال 1948م در پهلوی بانک جهانی و صندوق وجهی بین المللی ایجاد گردید.

با اضافه این اصل محدودیت های غیرتعرفوی و سهم بندی واردات نیز ممنوع می باشد و کشورهای عضو فقط می تواند با استفاده از تعرفه های مجاز- از تولیدات و صنایع خویش دفاع نمایند، اما در این زمینه برای کشورهای رو به انکشاف تعرفه های ترجیحی جهت اعطای امتیازات بیشتر مدنظر گرفته شده است. به همین ترتیب یک دوره انتقالی یا گزار به منظور عیار نمودن تعرفه ها و سایر الزامات برای این کشورها پیشبینی گردیده است. سازمان از اهمیت روز افزون رابطه تجارت و انکشاف آگاهی تمام داشته، در زمینه جداً توجه دارد. امروز تقریباً دو ثلث اعضای این سازمان را کشورهای در حال رشد و کمترین انکشاف یافته تشکیل می دهد. به این صورت با پذیرفتن مقررات خاص برای کشورهای در حال رشد مخصوصاً برای ممالک کمترین انکشاف یافته (معافیت در محصولات گمرکی برای گروه کشورهای کمترین انکشاف یافته اعضای سازمان در نظر گرفته شده و به کمک های تخنیکی سازمان حق اولیت به این دسته کشورها داده شده است)، تا داد و ستد بین المللی شان را سهلتر ساخته باشد و این همه موارد می تواند به صادرات افغانستان من حیث یک کشور کمترین انکشاف یافته کمک نماید و تجارت خارجی کشور را رونق بهتر دهد. علاوه از مقررات این سازمان در زمینه رویه بالمثل و غیر تبعیض، ازدیاد محصول کمیشن و سایر مالیات کشورها و شرکت های خصوصی شان بعض همسایه گان در برابر مال انجاره کشور استفاده و به ارگان حقوقی آن که خاصتاً جهت حل منازعات ایجاد گردیده، شکایت نماید. تمام همسایه گان کشور به جز از ایران عضویت این سازمان را دارا می باشند، البته این مزایای است که کسر بیلاتس تادیات کشور را که عمدتاً کشور وارداتی می باشد، تا اندازه ی کاهش می دهد.

باید اذعان نمود که در قبال مزایای متذکره فوق، عضویت افغانستان در سایر سازمان های جهانی تجارت، بعضی چالش های را نیز متضمن است که مهترین آن رعایت

شفافیت در داد و ستد تجارتي می باشد که این موضوع به حکومت داری خوب ارتباط دارد. یعنی به حکومت داری خوب به خاطر رعایت این امر ضرورت شدید محسوس می باشد. رسیدن به این مامول برای کشور ما که در ردیف کشورهای فاسد جهان قرار دارد، کاری است بس مشکل و حتی ناممکن.

چالش دیگر رشد سریع در عرصه خصوصی سازی صنایع و زراعت، حمایت اجتماعی دولت و حتی در صورت امکان امور صحی، تحصیلات عالی و معارف می باشد که برای کشورهای فقیر مانند افغانستان کار ساده و عادی نیست. مخصوصاً طبقه محروم کشور که توان تادیه بعضی خدمات دولتی را ندارند و در حالت خصوصی سازی، اکثریت مردم هرگز از عهده فیس های معینه در عرصه های متذکره برآمده نمی توانند، مشکل بزرگی است که جستجوی راه های حل آنهم بعید از امکان به نظر می رسد.

به هرصورت، با وجود این همه چالش ها و مشکلات موضوع تطبیق تدریجی مقررات فوق و بعض استثنات برای کشورهای در حال رشد به شمول افغانستان مدنظر قرار گرفته است.

در نتیجه باید گفت که مزایای قبولیت و عضویت کشور ما به این سازمان به تناسب چالش های آن خیلی ها بیشتر است و تمام کشورها به غیر از ایران و چند کشور کوچک که شامل این سازمان نیستند، و ایران هم تلاش دارد تا عضویت این سازمان را کسب کند- شامل این سازمان می باشند.

در خاتمه باید متذکر شد که هدف اصلی سازمان جهانی تجارت ایجاد تسهیلات و مبادرت آزاد تجارت بین المللی بوده که رشد اقتصادی کشورها را سرعت می بخشد و سطح زنده گی مردم را بهتر ساخته، بی کاری و فقر را کاهش می دهند.

بخش چهارم- مقالات اقتصادی و اجتماعی:

مقدمه:

افغانستان از سال ۲۰۰۱م به بعد بزرگترین دریافت کننده کمک های جامعه جهانی خاصاً ایالات متحده آمریکا شمرده شده است. گرچه بخش عمده این مساعدت ها به مصرف مسایل امنیتی رسیده، ولی با آنهم هفتاد فیصد ۷۰٪ تولید ناخالص داخلی کشور توسط در بعد این کمک ها تمویل می شود. مگر با وجود سرازیر شدن بلیون ها دالر امریکایی، باز هم مردم ما در حالت فقر و بدبختی به سر می برند. چنانچه به اساس گزارش اخیر سازمان ملل متحد؛ هم اکنون پنجاه فیصد ۵۰٪ مردم افغانستان در زیر خط فقر زنده گی دارند. البته در قبال دست آوردهای عمده مگر ناچیز به مقایسه حجم این هم کمک ها علت آن باید در فساد گسترده موجود در افغانستان جستجو شود و در عین حال قسمت زیاد مسوولیت این بی مبالاتی ها در وجود خود دونرها خلاصه می شود. (در ده سال اول فقط ۲۵٪ و در هشت سال گذشته صرف ۳۰٪ پول کمک های جهانی از طریق بودجه افغانستان به مصرف می رسد و باقی پول ها؛ از طریق دونرها در کارها و پروژه های که اولویت و ضرورت افغانستان نیست، خرج می شود). لذا، همین موقف آن ها نیز در حیف و میل ها کمک کرده و نقش عمده داشته است.

سال ها است که اقتصاد افغانستان به کمک و مساعدتهای کشورهای خارجی وابسته گی و اتکای حیاتی دارد. در حالیکه کشور ما غنی از منابع و ذخایر معدنی بوده، زمین های حاصل خیز و دارای منابع آبی را حایز است. و برعلاوه موقعیت جغرافیایی آن، افغانستان را به مثابه پُل ارتباطی میان آسیای میانه، شرق میانه و آسیای جنوبی طوری قرار داده است که می توان از این موقعیت و موقف نهایت مهم و حیاتی، در جهت پیشرفت های اقتصادی و اجتماعی کشور استفاده کرد و کشور را از بحران نجات داد.

مواد مخدر!

بربادی تدریجی اقتصاد و جامعه افغانی



زرع کوکنار یا خشخاش به خاطر تولید مواد مخدر در افغانستان اثرات نهایت ناگوار، شرم آور و خانماسوزی را در قبال عزت، آبرو و پرستیژ کشور و جامعه افغانی داراست. این امر مسلماً در ناامن سازی و بی ثباتی افغانستان نقش عمده و اساسی را بازی می کند.

سال ها است که افغانستان در تولید مواد مخدر در سطح جهانی مقام اول را احراز کرده است. مطابق به امار و ارقام دفتر ملل متحد در امور جرایم و مواد مخدر در سال ۱۹۹۲م؛ افغانستان به عنوان بزرگترین تولید کننده تریاک به شمار رفته است و در دهه نود در سال ۱۹۹۹م با تولید ۴۵۶۵ تُن تریاک در سطح جهانی ریکارد قایم

کرده اما بعدها به استثنایی سال ۲۰۰۰م تولید این گیاه افزایش قابل ملاحظه ای حاصل کرده چنانچه در سال ۲۰۰۷م مقدار تولید تریاک به ۸۲۰۰ تُن بالغ می گردد، یعنی به صورت سرسام آوری به بلندترین میزان سطح تولید خود رسیده بود، اما بعداً از تولید آن اندک کاسته شد با آنهم کشور ما با تولید بیشتر از هفتاد فیصد تولیدات مواد مخدر تمام جهان، در صدر کشورهای تولید کننده آن قرار داشته است.

افغانستان در سال ۲۰۱۴م مقدار ۶۴۰۰ تُن تریاک تولید کرده و در سال ۲۰۱۵م این رقم به ۳۳۰۰ تُن تنزیل نمود. ساحه اراضی که در آن کوکنار کشت شده از ۲۲۴۰۰۰ هکتار زمین به ۱۳۳۰۰۰ هکتار پایشن آمده و با وجود این کاهش، بازهم افغانستان در ردیف تولید کننده گان تریاک مقام اول را در سطح جهانی از دست نداده بلکه آن را حفظ کرده است و هنوز هم هفتاد فیصد تولیدات مواد مخدر جهان را به خود اختصاص داده است.

در گذشته ها در طول تاریخ خویش افغانستان هیچگاه یک کشور صادر کننده مواد مخدر نبوده بلکه به هر مقداری که کوکنار کشت می شد، به پیمانہ خیلی محدود بود و صرف می توانیست مصارف داخلی را تکافو کند که اکثراً به قسم تهیه مواد برای دواهای آرام کننده و همچنان برای بعضی امراض سینه و سرفه به کار می رفت. زیرا اصول نامه منع تجارت، کشت، خرید و فروش، توريد و استعمال تریاک در ماه اسد سال ۱۳۳۵ هجری شمسی و در عین حال اصول نامه تریاک سال ۱۳۳۵ نافذ شد که تأثیرات معین خود را داشت. آن گاه تعداد معتادین خیلی ها کم و انگشت شمار بود.

در سال های قبل از دهه ۱۹۸۰م میزان تولیدات تریاک کشور به ۲۰۰ تُن می رسید که به مقایسه سال ۲۰۱۴م با تولید ۶۴۰۰ تُن سی و دو مرتبه کمتر بوده و این رقم در

سال ۱۹۹۹م یعنی زمان حاکمیت رژیم طالبان به ۴۶۰۰ تُن یعنی به بیست و سه چند رسید. البته ریکارد در سال ۲۰۰۷م با تولید ۸۲۰۰ تُن رسید. یعنی چهل و یک چند شد. تولید مواد مخدر در افغانستان از زمان شروع جنگ های بیرونی و درگیری های داخلی رو به افزایش بوده یعنی ناآرامی و جنگ، عدم امنیت، آمدن گروپ ها و باندهای منطوقی و بین المللی مافیایی خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر و فقر سبب شده تا امروز افغانستان در بالاترین سطح در ردیف اولین تولید کننده گان تریاک در جهان به شمار آید.

دیده می شود که با ناآرامی و جنگ و عدم کنترل دولت؛ کشت خشخاش در کشور روند صعودی خود را پیموده است. این حالت باعث دخالت فکتورهای دیگر که عبارت از باندهای قاچاقبران منطوقی و بین المللی، تروریستان و جنگ سالاران می باشند، شده و تولید تریاک به صورت سرسام آوری بلند رفته و به پیمانہ وسیع عمدتاً در ساحات ناامن کشت می گردد. قابل تذکر است که قبل از ترویج کشت خشخاش در افغانستان بیشترین مقدار تریاک در کشورهای جنوب شرق آسیا یعنی در برما (میانمار)، تایلند و لاوس تولید می گردید که معروف به مثلث طلایی بود. بعداً به اثر صعود تولید تریاک در افغانستان ساحه تولید مثلث طلایی ممالک جنوب شرق آسیا به ساحه هلال طلایی یعنی افغانستان، پاکستان و ایران تبدیل شد، البته میزان تولید تریاک در افغانستان در برابر دو کشور دیگر شامل هلال طلایی یعنی (ایران و پاکستان) غیر قابل مقایسه می باشد.

تولیدات پاکستان در این ردیف خیلی ها در سطح پائین قرار داشته، ایران اصلاً از جمله تولید کننده گان به شمار نمی آید. دومین کشور تولید کننده تریاک یعنی میانمار/برما شامل کشورهای مثلث طلایی می باشد که جمع کشورهای مشمول این مثلث در سال ۲۰۱۴م مقدار ۸۴۰ تُن تریاک تولید کرده است. افغانستان در همین

سال به تنهایی خود ۶۴۰۰ تن تریاک تولید داشت که بیشتر از هفت برابر جمله سه کشور متذکره بود، یعنی هشتاد و پنج فیصد تریاک جهان و هفتاد فیصد مواد مخدر غیر قانونی دنیا را تولید و تهیه کرده است.

همچنان آن مقدار پولی که از مدرک فروش هیروین در افغانستان به دست آمده، در حدود چهار میلیارد دالر رقم زده شده است که کمتر از یک میلیارد دالر امریکایی آن نصیب زارعین افغان و باقی سه میلیارد دالر به قاچاقبران منطوقی، تروریستان و قوماندانان محلی تعلق می گیرد، اما ارزش واقعی آن به نرخ بازارهای غرب بیشتر از هفتاد میلیارد دالر امریکایی است که بدینترتیب از این همه مبالغ زیادتیر از یک فیصد آن به زارعین و دهقانان افغان می رسد.



بر وفق گزارش های سازمان غذا و زراعت ملل متحد FAO در افغانستان به حدود ۳۵۰۰۰۰ نفر به کشت و زرع خشخاش مشغول اند که تقریباً سی فیصد زارعین کشور را احتوا می کند. اما زمینی که جهت تولید تریاک به کار برده می شود، در حدود

هفت فیصد از اراضی آبی کشور می باشد که حد اوسط به هر دهقان باید در حدود ۲۵۰۰ دالر عاید مختص شود و در عین حال به اساس احصائیه و آمار سازمان FAO هر دهقان مسوولیت تأمین نفقه 11.5 نفر را به عهده دارد، یعنی تخمیناً چهار میلیون نفر از طریق کشت غیرقانونی کوکنار امرار معاش می نمایند، اما وضع زنده گی دهقانانی که به کشت کوکنار می پردازند چندان تغییری نکرده است و اکثراً قرضدار بوده و مجبور اند از قاچاقبران و تروریست ها جهت خرید وسایل و ابزار زراعتی، قرض بگیرند. لذا به طور عموم آن ها هنوز هم دست و دهن می باشند، یعنی مفاد زیادی از این زراعت پرمفعت غیرقانونی به آن ها و فامیل های شان نمی رسد بلکه دیگران است که از آن سود گزاف می برند و بهره می گیرند و زنده گی مرفه را کمایی می کنند.

سوال مهم اینجاست طوری که گفته شد؛ افغانستان در حدود سه دهه قبل صادر کننده مواد مخدر نبوده، پس چه طور توانست در یک مدت نسبتاً کوتاه تقریباً انحصار صادرات غیرقانونی تریاک را به خود اختصاص دهد و چنین مقامی را از آن خود سازد و نام بدی را در سطح جهانی به خود کمایی کند. بالآخر مطالعات و تحقیقاتی که در زمینه به عمل آمده است به این نتیجه می رسیم که عمده ترین علت گسترش کشت و قاچاق تریاک عبارت اند از ناامنی و ادامه جنگ، حضور تروریستان منطقوی و جهانی، حضور مافیایی منطقوی و بین المللی خرید و فروش و قاچاق مواد مخدر، ناتوانی و بی کفایتی دولت و بی اعتنایی جامعه جهانی که در زمینه ذیلاً به چند مورد روشنی انداخته می شود:

1- دلیل اول و مهم؛ آغاز گسترش ناامنی در کشور در اواسط دهه هشتاد میلادی و خارج شدن بعضی از ساحات کشور از کنترل دولت است که این روند ادامه داشته و به این ترتیب در تولید تریاک افزایش قابل ملاحظه صورت گرفته و می گیرد. چنانچه هم اکنون از جمله ۳۴ ولایت کشور، ناامن ترین آن ولایت هلمند است که از نظر مساحت بزرگترین ولایت افغانستان می باشد و بر اساس آمار و ارقام دفتر

ملل متحد در امور جرایم و مواد مخدر تقریباً نصف تولیدات تریاک کشور و نیم ۶۴۰۰ تُن یعنی ۳۰۴۸ تُن در این ولایت تولید می‌گردد و دولت افغانستان همین اکنون محض در شهر لشکرگاه مرکز ولایت هلمند حاکمیت داشته و باقی ساحات این ولایت تحت سلطه و نفوذ طالبان قرار دارد. علاوه‌تاً باید متذکر شده که سه ولایت جنوبی یعنی هلمند، کندهار و فراه تقریباً سه بر چهار حصه مجموع تولیدات تریاک را که عبارت از ۴۷۰۰ تُن می‌شود به خود اختصاص داده و اگر ولایت ننگرهار هم به آن اضافه شود این چهار ولایت در مجموع مقدار ۵۴۰۰ تُن تریاک تولید دارند که تقریباً هشتاد و پنج فیصد تولید کل کشور را احتوا می‌کند و باقی سی ولایت دیگر کشور کمی بیشتر از پانزده فیصد مجموع تریاک کشور را تولید می‌کنند، یعنی مناطقی که در آن امنیت وجود ندارد؛ کشت خشخاش/اکونار از رونق بیشتری برخوردار است. به این معنی که در همچو ساحات مواد مخدر به بیشترین میزان تولید خود می‌رسد.

2- تولید و قاچاق مواد مخدر یک منبع مهم عایداتی برای تروریستان و افراطی‌های منطقوی شمرده می‌شود. کشت مواد مخدر و تروریزم دو پدیده‌ای ناهنجاری‌اند که هر کدام در کنار همدیگر به خوبی رشد کرده و این سلسله ادامه دارد. تولید کننده‌گان تریاک ده فیصد عواید خود را به عنوان تادیه مالیه به طالبان می‌پردازند و طالبان هم در مقابل از آن‌ها تا سرحد ممکن حمایت و حفاظت نموده، امنیت ساحات کشت و راه‌ها و وسایط نقلیه‌شان را به دوش می‌گیرند، که مصارف جنگی طالبان در کنار کمک‌های خارجی عمدتاً از پاکستان و منطقه خلیج فارس بدینوسیله تأمین می‌گردد. در نتیجه عایدات حاصله از تجارت مواد مخدر یک عنصر مهم جنگ نیابتی محسوب می‌گردد که توسط کشور همسایه بر ضد ملت افغانستان به راه انداخته شده است.

3- بالآخر جنگ‌های تحمیلی در افغانستان؛ زمینه خوب حضور و کارو بار و تجارت برای باندهای مافیایی مواد مخدر که به سطح منطقوی و بین‌المللی به طور گسترده،

قوی و منظم فعالیت دارند، مساعد گردید. باندهای متذکره مواد مخدر را به بازارهای منطقه و جهان انتقال می دهند، این کار بعضاً با همکاری مقامات رسمی کشورهای منطقه صورت می گیرد و مبالغ گزاف از این راه دریافت می گردد. این فعالیت ها و تجارت غیرقانونی در جهان، خود مبارزه علیه مواد مخدر را در بعضی موارد به چالش کشیده و زیر سوال قرار داده است.

4- زرع، تولید و قاچاق مواد مخدر زمینه بسیار خوب را در جهت عاید و رشوت برای فساد پیشه گان دولتی مساعد ساخته، دولت افغانستان در راستای مبارزه با تولید و قاچاق مواد مخدر نهایت ناکام بوده؛ زیرا با وجود ایجاد نهادهای بی شمار مانند خازنوالی اختصاصی مواد مخدر، محکمه اختصاصی مواد مخدر، وزارت مبارزه با مواد مخدر، معینیت وزارت داخله در امور مواد مخدر و ده ها موارد دیگر اعم از پلان ها و استراتژی های مبارزه در برابر محو مواد مخدر، دست آورد دولت ناچیز و حتی معکوس است؛ زیرا تولید آن تا حال نه صرف که کاهش نیافته بلکه چند برابر بیشتر گردیده و بنابراین مشکل اساسی حل نگردیده است.

گفته می شود یکی از نوآوری های حکومت افغانستان بعد از سقوط رژیم طالبان؛ همین موضوع نهادسازی بوده است که به خاطر حل معضله به عوض مبارزه واقعی نهادهای جدید ایجاد شده و این امر باعث آن گردیده تا علاوه از اینکه مشکل حل نگردد، با ایجاد این نهادها بر میزان مشکلات افزوده و معضلات را ازدیاد بخشیده است. تصور می شود که این نهادها به خاطر تسکین خاطر اذهان عامه داخلی و بین المللی به وجود آمده باشند. در بدو امر شاید ایجاد آن ها مؤثریت نسبی در برابر اذهان عامه داشته، اما اخیراً این نهادها چون مؤثریت چندانی ندارند، پس از ایجاد آن ها نتایج معکوس به دست آمده است.

5- جامعه جهانی مخصوصاً آیالات متحده آمریکا جهت مبارزه با مواد مخدر در افغانستان میلیاردها دلار را به مصرف رسانیده است اما به دریافت نتیجه مطلوب و مثبت نایل نشده اند. زیرا در اجندای شان این مبارزه از اولویت لازم برخوردار نبوده است.

قابل تذکر می دانم، زمانیکه جامعه بین المللی بعد از رخداد یازدهم سپتمبر ۲۰۰۱م در افغانستان حضور نظامی و سیاسی یافتند، در آغاز مبارزه علیه تروریسم و افراط گرایی منطوقی- مناطق و حوزه های مختلف افغانستان را جهت انسجام و هماهنگی درست و مبارزه مؤثر؛ به زون ها و بخش ها تقسیم کرده و هر بخش را نظر به امکانات مربوطه به کشورهای مختلف شامل ایتلاف بین المللی تفویض نمودند. چنانچه مسوولیت های بخش های ناآرام شرق کشور را آیالات متحده آمریکا به دوش گرفت. قسمت های ناامن جنوب مانند کندهار به کشور کانادا، ولایت ارزگان به هالند و ولایت هلمند تحت نظر انگلستان قرار گرفتند. همچنان مسوولیت ولایات شمال به جرمنی و ولایات شمال غرب به ایتالیا تعلق گرفت.



همین ترتیب وظایف عمده دفاعی و امنیتی نیز بین کشورهای ائتلاف تقسیم گردید. به همین گونه در داخل ساختار نظام، ایجاد و تقویه اردوی ملی را خود آیالات متحده آمریکا به دوش گرفت، پولیس ملی به جرمنی و اتحادیه اروپا، تقویت امور عدلی و قضایی به ایتالیا، خلع سلاح و جمع آوری اسلحه غیر قانونی به جاپان و در مجموع مبارزه علیه مواد مخدر به انگلستان سپرده شد که به این ترتیب موضوع مواد مخدر و مناطق عمده که در آن زرع تریاک صورت می گرفت به انگلستان رسید. اما برای این کشور مهمتر از همه این بود که نیروهای انگلیس در حدود ده هزار نفر در افغانستان مستقر بودند و از سال ۲۰۰۱م الی جولای ۲۰۱۴م به تعداد ۴۵۴ نفر کشته دادند و عمدتاً جنگ با طالبان در ولایت هلمند این تلفات را به وجود آورده است. لذا آن ها برای اینکه جنجال زیاد با مردم محل و دیگران پیدا نکنند؛ نزد شان مبارزه علیه مواد مخدر از اهمیت لازم برخوردار نبوده و در عین حال عدم حاکمیت دولت و قانون و نبود اراده قوی حاکمه باعث گسترش این فاجعه گردیده که کشور در صدر تولید تریاک قرار گیرد و میلیون ها نفر را در افغانستان، منطقه و جهان به فقر، بیچاره گی، امراض روانی، انزوا و بالاخره نابودی تدریجی سوق دهند و به داخل کشور هم تعداد معتادین به صورت غیرقابل منتظره افزایش یابد که نهایت مایوس کننده و دردآور است.

در مورد تعداد دقیق معتادین افغان که معلومات درست در اختیار نیست در حدود یک و نیم میلیون نفر در کشور تخمین گردیده است که از جمله آن سالانه هزاران تن شان تلف می گردد .

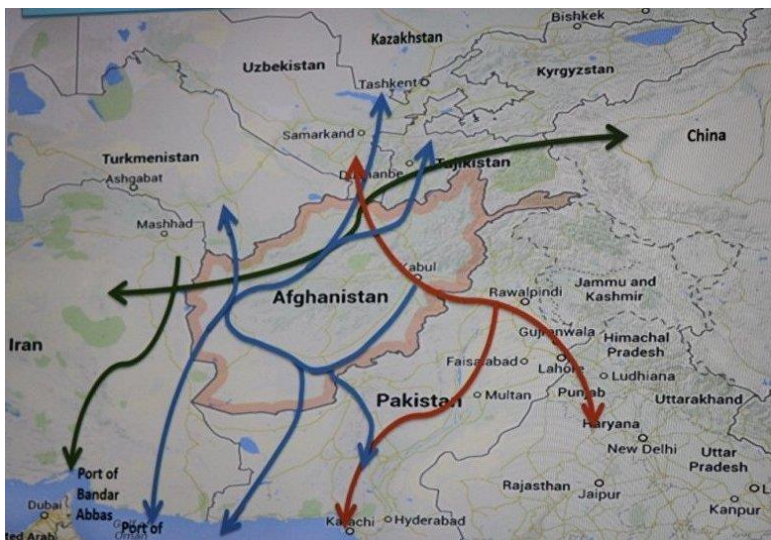
در کشور که تعداد معتادین آن در اوایل سال های نود خیلی ها محدود و ناچیز بود و امروز پنج فیصد مجموع نفوس بیچاره آن معتاد به مواد مخدر می باشد،

و هنوز هم روزانه بر تعداد شان می افزاید و برای دوا و تداوی شان امکانات خیلی ها ناچیز در دسترس دارد، این بلا مانند تروریزم و افراط گرایی که کشور و ملت را به مشکلات فروان روانی، اجتماعی و امنیتی دچار ساخته و جامعه افغانی را به زوال و نابودی می کشاند.

مصیبت بارتر اینست که میلیون ها دالر کمک های جهانی به مقصد مبارزه با این پدیده شوم حیف و میل می شود، اگر مساعدت های جهانی به شکل مناسب و به جا و به صورت درست و دلسوزانه به مصرف برسد، جلو زرع، قاچاق، خرید و فروش و اعتیاد به تمام معنی گرفته می شود. مگر متأسفانه که اکنون در افغانستان به عوض کار واقعی و عملی؛ شعارها و تبلیغات بی مورد بسیار مروج شده است و این تبلیغات غیر مفید؛ مبارزه علیه مواد مخدر در اذهان مردم یک نوع بازی و شوخی تلقی گردیده است چون به عوض اقدامات مؤثر؛ اقدامات نمایشی و تبلیغی غیرموجه که کمک های جامعه جهانی را بیجا به مصرف می رساند، و نمی توان از آن ها نتیجه مثبت و دلخواه و مطلوب به دست آورد. امید است جامعه بین المللی و مؤسسات ذی‌علاقه و حکومت افغانستان در زمینه با احساس واقعی بشرخواهانه عمل کنند و جلو این مشکل و مصیبت بزرگ ملی را بگیرند. افزایش کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر و تعداد متعادلین در افغانستان به خصوص نسل جوان؛ یک فاجعه و مصیب بزرگ ملی را به میان آورده، و باعث ویرانی و برپادی تدریجی جامعه افغانی گردیده است. علاوه بر مواد مخدر در کل برای منطقه و جهان مصیب کلان بوده و ده ها میلیون انسان و اکثراً فقیر و بی بضاعت به مرض اعتیاد مبتلا گردیده است.

راه های بدیل ترانزیت برای افغانستان؛

مایه امید جهت رفع مشکل عدم دسترسی به بحر



عدم دسترسی به بحر یکی از عمده ترین عوامل یا علل عقب مانده گی اقتصادی کشورهای محاط به خشکۀ رو به انکشاف شناخته شده است. هم اکنون از جمله ی ۴۴ ممالک محاط به خشکۀ جهان به تعداد ۳۰ آن کشورهای رو به انکشاف شمرده می شوند که در آنجمله دو کشور اروپایی جمهوری مالدیو و جمهوری مقدونیه (یوگوسلاویا سابق) شامل می باشند.

زیان و خساره این وضع نامساعد و ناهنجار جغرافیایی باعث آن گردیده تا اکثریت این کشورها پس مانده ترین یا کمتر انکشاف یافته ترین کشورهای براعظم های مربوط خویش (به استثنای کشورهای غرب اروپا) می باشند. در آخرین آماری که در ماه مارچ ۲۰۱۷م توسط دفتر پروگرام انکشافی ملل متحد (UNDP) در مورد شاخص های توسعه و انکشاف انسانی به نشر رسیده و نشان دهنده پیشرفت یک کشور در ساحات اقتصادی، تعلیم و تربیه و صحت می باشد، واضح می سازد که ۶ کشور از جمله ی ۹ کشوری که در نازل ترین سطح انکشاف موقعیت دارند از جمله ممالک محاط به خشکه آفریقایی می باشند. در براعظم امریکای جنوبی در ردیف سه کشور که در واپسین درجه انکشاف اخذ توقع کرده اند عبارت است از دو کشور محاط به خشکه آن براعظم یکی بولوویا و دیگری پراگوی و در آسیا افغانستان در نازلترین سطح انکشاف انسانی قرار دارد.

اما در اروپا که کشورهای محاط به خشکه آن به سان کشورهای ساحلی از مجراهای ارتباطی از قبیل شاهراه ها، خطوط آهن و دریاها بهره ور گردیده اند، از لحاظ عدم دسترسی به بحر، آزاد یا دوری از بحر متضرر نگردیده بلکه سطح اقتصادی شان با سطح اقتصادی کشورهای مجاور و همسایه شان در تعادل بوده و حتی بعضاً فوق تر از آن ها می باشند، مانند کشورهای لوگزامبورگ، سویس، لختن شتاین و اتریش. تسهیلاتی که آنها دارند مشکلات ترانزیتی آن ها را به نحو شایسته و اطمینان بخش حل کرده است.

افغانستان که طی سال های طولانی و دراز یگانه راه ارتباطی اش با بحر استفاده کرده و قسمت عمده تجارت آن با کشورهای خارج از طریق مسیر بندر کراچی پاکستان اجرا می گردید، همچو وضع به صورت اجبار و خلاف خواست بلکه به حکم ضرورت یک نوع موقف انحصاری را به آن کشور داده بود و پاکستان هم ازین

وضعیت و مجبوری افغانستان به حیث وسیله فشار استفاده کرده و همین امر باعث بروز کشیدگی ها، اختلافات و معضلات گوناگون می گردید.

هنگامیکه در روابط هر دو کشور کشیدگی پیدا می شد، پاکستان با اغتنام از فرصت بنابر خصلت خصمانه ی خویش و عدم پایبندی به تعهدات دو جانبه و چند جانبه یک سلسله موانع و مشکلات دیگری را سد راه ایجاد می کرد.

از آنجائیکه پیوسته مداخلات پاکستان در بی ثباتی افغانستان نقش برآزنده داشت، لذا روابط بین هر دو کشور اکثراً تیره می بود و آن کشور هم طور خصمانه مانع تجارت عادی و نورمال افغانستان می گردید. معطلی های بی مورد در خروج و دخول امتعه تجارتهی از بندر کراچی سبب خرابی کیفیت اموال تجار افغانی مخصوصاً ضیاع بعضی آن ها از قبیل مواد خوراکی، ادویه و امثال آن شده و با اضافه موجودیت فساد گسترده در آن کشور از جمله موانع پیشرفت اقتصادی افغانستان می گردید. با وجودی که پاکستان عضو کنوانسیون حقوق بحر و استفاده از بحر است و به اساس کنوانسیون مذکور در قبال افغانستان مکلفیت های دارد تا تمام تسهیلات لازم بندری را به افغانستان (منحیث یک کشوری محاط به خشکه) که در همسایه گی اش قرار دارد، فراهم سازد. اما طوریکه دیده شده و می شود در ساحه عمل کشور مذکور خلاف تعهدات خویش و در مخالفت با موازین پذیرفته شده بین المللی در حرکت بوده و باید اقدام به نقض این کنوانسیون معتبر بین المللی نمی کرد. اما به مشکل تجارتی و ترانزیتی افغانستان سال به سال افزوده می شد و تاجران افغانی بیشتر از پیش متضرر می گردیدند. شرکت های تجارتی یکی بعد دیگر به سقوط و رکود مواجه بود و از علاقمندی تجارت پیشه گان کاسته می شد. از همین لحاظ افغانستان پیوسته در جستجوی راه حل این معضله بود و راه های بدیل را تفحص می کرد که خوشبختانه در سال های اخیر جهت یافتن راه های بدیل بالآخر سعی و تلاش

دوامدار با همکاری جامعه جهانی و مؤسسات بین المللی توانست مسیرهای را بیابد تا از مشکلات و جنجال های پاکستان راحت شود. البته در پهلوی این امیدواری ظهور کشورهای محاط به خشکه آسیای میانه بنابر داشتن مشترکات و ثروت های طبعی و ضرورت های شان به تجارت و توسعه امور تجارتی، کشورهای مذکور را واداشت که در جهت تأمین منافع خود؛ راه های بدیل را جستجو و پیشکش نمایند. چنانچه در اعلامیه نهایی پروسه قلب آسیا استانبول منتشره ۱۰ قوس ۱۳۹۶ تحت عنوان (اتصال امنیتی و اقتصادی به منظور بهبود وضعیت در منطقه و قلب آسیا) تأکید گردیده که افغانستان من حیث یک پل و معبر طبعی زمینی در راستای گسترش ارتباطات منظوقی بین کشورها نقش سازنده را داشته و از مساعی افغانستان جهت استفاده از موقعیت خاص جغرافیای آن به منظور همکاری های اقتصادی در منطقه و وسیعتر از آن تأکید به عمل آمده است. لذا به اثر این مساعی و کوشش های پیگیر، علاقه و منافع کشورهای منطقه چند راه بدیل جهت تجارت و ترانزیت افغانستان ایجاد گردید یا در حال به میان آمدن است که بهترین آنها عبارت از راه بندری چابهار، راه لاجورد و راه جدید ابریشم می باشد.

بندر چابهار:

این بندر یکی از نزدیکترین راه های دسترسی افغانستان به آب های آزاد بوده و فاصله آن تا به سرحد افغانستان کمتر از ۹۰۰ کیلو متر می باشد که نسبت به بندر کراچی به افغانستان نزدیکتر است و می تواند به مسیر عمده ترانزیت کالاهای افغانستان مبدل گردد.

بندر چابهار که به دلیل موقعیت استراتژیک نزدیکترین راه دسترسی کشورهای محصور در خشکه آسیای میانه یعنی افغانستان، ترکمنستان، قزاقستان، تاجکستان و قرغزستان به آب های آزاد را فراهم می سازد، از اهمیت خاصی برخوردار است. این بندر یکی از مهمترین چهار راه های شمال به جنوب کشورهای منطقه است.

کشورهای که ازین چهارراه استفاده می کنند باید از رقابت های نامعقول با همدیگر جداً اجتناب ورزند. همه این کشورها باید تشریک مساعی خویش را به خرج دهند تا از تمام مزیت های که در منطقه و در هر کشور وجود دارد، استفاده اعظمی نموده تا در وضع منطقه بهبود لازم به وجود آمده، اقتصاد کشورهای خود را تقویت کنند. بنابراین رقابت های سالم در میان کشورهای منطقه باعث توسعه و رشد اقتصاد همه کشورها خواهد شد.

افغانستان با اتصال به خطوط مواصلاتی منطقه می تواند به بازارهای کشورهای مربوط وصل گردد. مسیر چابهار از هند به افغانستان به گونه ی خودسرانه مسدود نخواهد شد. هند و ایران طی نشستى در سال ۲۰۰۳ م موافقت نامه دو جانبه را در مورد چابهار امضاء کردند که بر مبنای آن افغانستان، ایران و هند می توانند مبادلات تجارتي شان را از طریق این بندر انجام دهند. به قول مقامات ایرانی؛ همکاری های افغانستان، ایران و هند در بندر چابهار در رقابت هیچ کشوری نبوده بلکه هدف شان ایجاد و تساند همکاری های منطقوی در عرصه اقتصاد می باشد. بدین ترتیب بندر چابهار سبب ایجاد همکاری های منطقوی و فرا منطقوی خواهد شد.

به موجب توافق نامه امضاء شده؛ ایران تعهد سپرده که جاده چابهار الی سرحد افغانستان (ولایت نیمروز) را احداث نماید و هند موافقه نموده این جاده را از سرحد افغانستان الی شهر زرنج و دلارام به شاهراه کندهار- هرات وصل نماید.

در ماه می ۲۰۱۶ م موافقت نامه سه جانبه ترانزیت بین افغانستان، ایران و هند به امضاء رسید. براساس این موافقت نامه تسهیلات لازم جهت استفاده افغانستان ازین بندرگاه مهیا خواهد گردید و افغانستان می تواند کالاهای خود را به هند و سایر کشورها صادر نماید. طوری که تذکر یافت، بندر چابهار از موفقیت استراتژیکی خیلی مهم

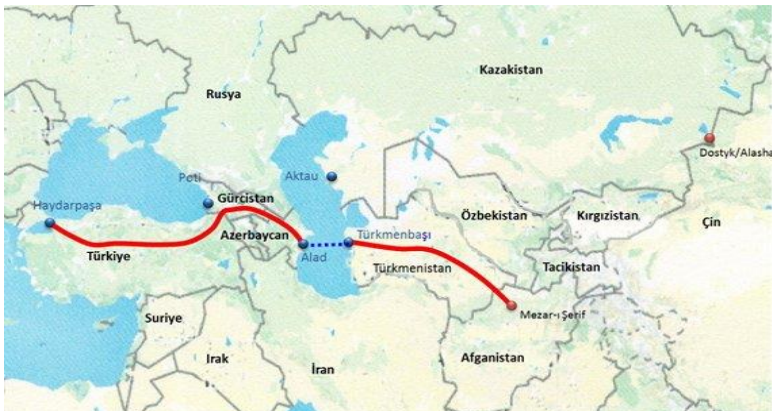
و با ارزش برخوردار بوده و کوتاه ترین راه به بحر آزاد نه صرف برای افغانستان بلکه برای پنج کشور محاط به خشکه آسیای میانه نیز می باشد. با وجود تعلل و آهسته گی در پیشرفت کار این پروژه بازم سرمایه گزاری هنگفتی در آن صورت می گیرد که از جمله می توان ساخت و ساز اسکله ها، هنگرها و گدام ها را به مقصد افزایش ظرفیت های بارگیری کشتی ها و سفاین بزرگ تجارتي و همچنان پروژه احداث و اعمار راه آهن را که به طرف آسیای میانه صورت خواهد گرفت، مدنظر بوده در دست تهیه و اجراء قرار دارد. چنانچه به روز ۴ دسامبر ۲۰۱۷م رئیس جمهور ایران بخش توسعوی یک بیلیون دلری این بندر را افتتاح نمود. بندر چابهار که در جنوب شرق ایران در ساحل بحیره عمان و در ایالت (استان) سیستان و بلوچستان ایران موقعیت دارد از شمال به افغانستان و کشورهای آسیای میانه و از شرق به پاکستان و هند و از جنوب به بحر هند اتصال می یابد یعنی دسترسی مستقیم به بحر آزاد این بندر را در یک موقعیت خاص استراتژیک و خیلی ها مهم و با ارزش قرار داده و در صورت عملی شدن پیشینی های احتمالی؛ احداث و اعمار تأسیسات و زیربنای لازم بندری و در حالت امنیت می تواند بهترین بدیل یا راه جاگزین به بندر کراچی برای تجارت ترانزیت افغانستان و کشورهای دیگر منطقه باشد.

گفتنیست که دو ماه قبل اولین محموله ی پانزده هزار تنی گندم مساعدت هند از طریق بندر چابهار وارد ولایت نیمروز افغانستان شد. این محموله بر اساس همکاری های آن کشور از بندر چابهار به افغانستان انتقال یافته که هدف این همه همکاری ها رها شدن افغانستان از محصور بودن به خشکه و اتصال به راه های بحری و دسترسی به کشورهای منطقه از جمله هندوستان و همچنان دسترسی کشورهای منطقه و هند به بازارهای افغانستان و آسیای میانه و تبادل کالاهای تجارتي میان کشورهای منطقه گفته می شود.

راه جدید ابریشم:

افغانستان بنابر موقعیت خاص جیوپولیتیک و استراتژیک خود از زمان های بسیار قدیم به اینسو با داشتن شاهراه های مواصلاتی و عمدتاً جاده تاریخی ابریشم با کشورهای شرقی و غربی جهان ارتباط داشت و از طریق همین راه تاریخی نه تنها به تبادل امتعه تجارتي می پرداخت بلکه با تمدن ها و فرهنگ های کشورهای مختلف نیز رابطه داشت و از همین لحاظ در براعظم آسیا موقعیت مهم و بارزی را احراز کرده بود.

بحث فعلی ما هم بیشتر بر شاهراه تاریخی، اقتصادی و فرهنگی راه ابریشم تمرکز دارد. با یک نگاه گزرا بر سوابق تاریخی این راه بزرگ می توان گفت که راه ابریشم سابقه در تجارت و تبادل امتعه تجارتي، علم و دانش، فرهنگ و تمدن های بشری رایج در آن زمان و مخصوصاً بین مناطق یونانی و لاتینی به آسیایی مرکزی و شرقی، هندوستان و چین یگانه راه عمده، مهم و با ارزش شمرده می شد و از قلمرو فعلی افغانستان (خراسان قبلی) عبور می کرد. در این مسیر تجارت، مبادلات و داد و ستد امتعه تجارتي جریان داشت. باید گفت این شاهراه میان چین، هند، افغانستان فعلی (خراسان سابق)، آسیای میانه، اروپا و افریقا حیثیت پل ارتباطی و تجارتي را دارا بود. اما راه جدید ابریشم یعنی احیای راه ابریشم که طی قرن های متمادی راه اتصال



و تجارت اروپا با چین و شرق آسیا بوده و مسیر آن از افغانستان عبور می‌کرد، در عصر حاضر نیز راه بدیل و مناسب برای تجارت و ترانزیت افغانستان می‌باشد.

طرح راه ابریشم توسط شی جین پینگ رئیس‌جمهور مردم چین در سال ۲۰۱۲ م مطرح گردید که این راه از طریق بحر و خشکه با عبور از کشورهای آسیای میانه، چین را به سرزمین‌های آسیای جنوب غرب، افریقا و اروپا وصل می‌سازد، که البته قسماً از قلمرو افغانستان هم می‌گذرد و تحت عنوان (یک کمربند و یک راه) طرح گردیده و در نظر است جهت عملی شدن آن طی برنامه‌های مختلف شاهراه‌ها و خطوط آهن زیربنا و یا زیرساخت‌های بندری، پایپ‌ها یا لوله‌های نفت و گاز، مراکز بزرگ تجارتي، پل‌های بزرگ و دیگر تأسیسات مورد نیاز در بیشتر از شصت کشور جهان به شمول افغانستان احداث و اعمار گردد. برای اجراء و احداث چنین پروژه‌ها به بودجه هنگفت ضرورت است. هزینه ساخت و ساز این راه که شامل احداث تأسیسات فوق‌الذکر است، در حدود ۱۳۰۰ بلیون دالر پیشبینی گردیده که عمدتاً از طرف چین تادیه خواهد شد. طوریکه اشاره شد مسیر آن در حدود شصت کشور را احتوا خواهد کرد. البته این پروگرام بزرگترین پروژه چین را در طول تاریخ تشکیل می‌دهد. اقتصاددانان و تحلیلگران امور تجارت اکثراً این پروگرام را با پلان مارشال از طرف ایالات متحده آمریکا برای اروپا طی سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم مقایسه نموده‌اند که از طرف چین در براعظم‌های آسیا، افریقا و اروپا تطبیق خواهد شد. البته هدف بزرگ این طرح ایجاد یک منطقه اقتصادی و تجارتي در مسیر کشورهای راه جدید ابریشم از چین تا انگلستان و حتی وسیعتر از آن به طرف جنوب از طریق پاکستان به جنوب آسیا می‌باشد و از جانب دیگر چین می‌خواهد با اجرای این پروژه

بزرگ اقتصادی؛ ضرورت به انرژی خویش را نیز تا قرن های بعدی تضمین و همچنان حفظ قدرت اقتصادی و تجارتی خویش را وانمود و حفظ نماید.

اگرچه بیشتر این راه بزرگ عمدتاً از قزاقستان تا اروپای غربی در نظر گرفته شده اما امضای موافقت نامه جدید ترانزیت بین افغانستان و ازبکستان که استفاده از شاهراه ها و خطوط آهن ازبکستان را در بر می گیرد، می تواند افغانستان را نیز به مسیر اصلی این راه وصل نماید. چنانچه همین حالا یک خط آهن کشور ازبکستان تا شهر مزارشریف رسیده است و بنا بر وعده همکاری این کشور به افغانستان قرار است خط آهن مذکور از شهر مزارشریف تا شهر هرات نیز احداث گردد و به این ترتیب افغانستان دارای راه سوم ترانزیت با کشورهای اروپایی و شرق دور خواهد شد. همچنان کشورهای آسیای میانه از طریق افغانستان به ایران و کشورهای واقع در خلیج فارس نیز راه می یابند.

احیای شبکه تجارتی و ترانزیتی راه ابریشم از طریق احداث و اعمار زیربنای مورد ضرورت تبادلات بیشتر اموال تجارتی کشورهای آسیایی را در طول این جاده مهیا خواهد ساخت و همچنان تسهیلاتی را در جهت مسافرت اتباع شان به عمل خواهد آورد و هماهنگی بیشتر و گسترده تر در بین شان ایجاد خواهد شد که این امر برعلاوه از موضوعات اقتصادی و تجارتی در مبارزه علیه تروریزم و جلوگیری از فاجعه های محیط زیستی نیز کمک به سزای به عمل خواهد آورد.

راه لاجورد:

طوری که قبلاً تذکر دادیم، با همکاری جامعه جهانی و مؤسسات بین المللی حکومت افغانستان در سال های اخیر در عرصه دسترسی به زیربناها و دهلیزهای ترانزیتی دست آوردهای امیدوار کننده ی داشته است. مسیر ترانزیتی آسیا-اروپا که

راه لاجورد نام گزاری شده قرار است از مسیر ترکمنستان، آذربایجان و گرجستان به بحیره سیاه و بعد باگذشتن از ترکیه-افغانستان را به آب های آزاد وصل خواهد کرد. این مسیر ترانزیتی از بنادر آقینه و تورغوندی در افغانستان آغاز و به بندر ترکمنباشی ترکمنستان ختم شده و بعداً از مسیر شهر باکوی آذربایجان به منطقه تفلیسی گرجستان وصل می شود و از تفلیسی نیز به طرف قارس (ترکیه) می رود و از آنجا به استانبول و بعد به اروپا اتصال می یابد. در هشتمین نشست ریکاکه در ترکمنستان برگزار شد موافقت نامه نهایی بهره برداری از راه لاجورد نیز میان کشورهای عضو این دهلیز به شمول افغانستان به امضاء رسید. ایجاد این مسیر ترانزیتی تجارتي از ابتکارات افغانستان است که بعد از مذاکرات متعدد سه جانبه انجام گردیده و در این اجلاس نهایی شد .

راه لاجورد کوتاه ترین راه برای دسترسی افغانستان به اروپا از طریق بحیره سیاه و بحیره مدیترانه می باشد.

راه لاجورد از لحاظ صرفه جویی در وقت و نرخ انتقال اموال تجار افغانی و سایر کشورها کاهش و تخفیف چشمگیری را خواهد داشت. استفاده ازین مسیر اهمیت به سزایی در جهت رونق تجارت و اقتصاد کشور داشته، زمینه های مساعدی را در عرصه سرمایه گزاری ها، انتقال اموال، اشتغال زایی و رشد تولیدات مهیا خواهد ساخت. زیرا کشورهای عضو تعهد سپرده اند که هیچ نوع تعرفه یا محدودیت های دیگری را بالای کالاها و اموال و امتعه تجارتي افغانی وضع نخواهد کرد.

افغانستان بر علاوه استفاده از خطوط آهن و کشتی های این کشورها فرصت آن را خواهد داشت تا موترهای باربری بدون موانع و قیود گمرکی به هر یک ازین کشورها داخل گردد.

استفاده از این راه و این دهلیز به ملاحظه تعهدات کشورهای عضو می تواند منحنی یک راه بدیل معقول ترانزیتی به بنادر بحری و کاهش وابسته گی به بندر کراچی فوق العاده مهم خواهد بود.

فعال سازی مجدد تیر، TIR:

از جمله امور مثبتی که در ساحه ترانزیت روی دست گرفته شده یکی هم فعال سازی مجدد و دوباره کنوانسیون ۱۹۷۵ (موافقتنامه 1949 TIR به کنوانسیون 1959 و بالاخره به کنوانسیون تیر 1975 تعدیل گردید.) در مورد افغانستان است. تیر TIR مخفف کلمات فرانسوی Transport interactional Routier بوده که تسهیلات زیادی را جهت ترانزیت اموال تجارتي ایجاد می نماید و عبور اموال و امتعه و تجارتي کشورهای مبداء را برای رسیدن به کشور مقصد آسان می سازد و از یک سلسله فورمولیتی ها/اجراآت معمولی گمرکی می کاهد. به این معنی که کانتینرهای وسایط باربری از همان آغاز مبدا در کشور اولی یعنی همان کشور که اموال و امتعه تجارتي از آن بارگیری می شود، مهر و لاک گردیده و بعداً در کشورهای عبوری و مسیر راه صرف صحت مهر و کارنه اموال (اسناد ترانزیت قبول شده تیر) ملاحظه و برای کشور وارد کننده مشکلاتی عرض وجود نمی کند. به عباره دیگر ایجاد تسهیلات گمرکی و ساده سازی مراحل، تشریفات آن و سهولت در امر حمل و نقل، تسریع و تسهیل در صادرات و واردات بین المللی و صرفه جویی در وقت و هزینه و جلوگیری از کنترل و بازرسی های مکرر و بی مورد در نظر گرفته شده به خاطر جلوگیری از تعلل و تاخیر درانتقال، استندرد و معیاری سازی اسناد برای انجام عملیات ترانزیتی، رفع مشکل، سپردن تضمینات گمرکی و اخذ تکس و مالیات در سرحدات ورودی از فواید و مزایای کنوانسیون تیر است.

افغانستان از قبل عضو این کنوانسیون بوده یعنی در سال ۱۹۸۲ به آن الحاق نموده است. و در سال های قبل از جنگ های تنظیمی از سهولت های آن قسماً مستفید می گردید. بنابر ضرورت و ارزش کنوانسیون تیر درین اواخر برای فعال سازی مجدد آن یک سلسله صرف مساعی و تلاش های به عمل آمده و به نتایج مطلوب واصل شده است.

قابل یادآوریست که درین کنوانسیون تقریباً تمام کشورهای مورد علاقه با افغانستان به ارتباط ترانزیت شمولیت دارند، از قبیل کشورهای آسیای میانه و سایر کشورهای که بعد از فروپاشی اتحاد شوروی سابق به شمول فدراتیف روسیه به استقلال سیاسی خود نایل شده اند و تقریباً تمام کشورهای اروپایی، ترکیه و ایران و همچنان درین اواخر پاکستان، هند، چین نیز شامل آن گردیده اند. ایالات متحده امریکا، کانادا و برخی کشورهای دیگر نیز به آن پیوسته اند که تعداد اعضای این کنوانسیون هم اکنون به ۷۱ کشور می رسند. بدین ترتیب در قسمت انتقال اموال و کالاهای صادراتی و وارداتی افغانستان از طریق زمینی از ایران و ترکیه به اروپا و از پاکستان به هند و دیگر کشورهای جنوب و شرق آسیا سهولت های زیادی ایجاد می گردد.

افغانستان که طی سالیان دور و دراز اولاً از عدم دسترسی به بحر و ثانیاً جهت رسیدن به بحر فقط به پاکستان برای ترانزیت طور انحصاری متکی بود، خسارات و آسیب های فراوانی را متحمل گردیده بود، امروز با یافتن راه های جدیدی که جایگزین بندر کراچی و بدیل آن اعم از چابهار، راه جدید ابریشم و راه لاجورد می باشد، می تواند با پیمانانه وسیع از مشکلات ترانزیت کاسته و تسهیلات و امکانات بیشتر را مهیا گرداند و به این ترتیب مانند گذشته دسترسی به بازارهای

جهانی را به طور انحصاری فقط وابسته به پاکستان نداشته بلکه با بهره برداری بهتر از راه های بدیل ترانزیتی و استفاده از کنوانسیون تیر/TIR آزادانه حق انتخاب مسیر ترانزیت خود را داشته باشد و در ایجاد موانع از طریق یک کشور- توانایی آن را داشته باشد تا از راه های دیگر ترانزیتی به نحو مطلوب و آزادانه استفاده نماید و درین امر چون هیچ کشور دیگر به صورت اجبار و انحصار حق نداشته بلکه خود رضایت و ضرورت داشته باشد. پس باعث بروز رقابت ناسالم نشده بلکه نهایتاً از تشنج ها و کشیده گی ها کاسته خواهد شد. لذا واردات و صادرات کشور به صورت بهتر، سهل تر، آسان تر و به نرخ نازلتر تأمین خواهد شد و در نتیجه اقتصاد کشور رشد و انکشاف خواهد یافت مشروط برینکه همکاری های ذات الینی منطقی با حسن نظر و در فضای دوستانه، در چارچوب تطبیق قوانین و مقررات بین المللی و همدیگرپذیری بین کشورهای ذیعلاقه انجام شده و هر کدام به منافع و موقف همدیگر ارج گزارند و حقوق همدیگر را رعایت و احترام نمایند. آنگاه فضای مناسب ذات الینی به وجود خواهد آمد که به نفع تمام کشورهای منطقه و حتی جهان خواهد بود.



تبانی گروه های تروریستی با باندهای جرایم سازمان یافته؛ عامل عمده دوام جنگ ها در جهان



در حیات امروزی جنایت تروریسم منحنی یک پدیده ناهنجار در سرزمین های مختلف جهان به طور مشهود موجود و محسوس بوده که با حکومت و مردم مناطق خویش در حالت جنگ و ستیز متداوم قرار دارند. البته در پهلوی بی کفایتی و ضعف قدرت های حاکمه حکومت مرکزی، مداخله های مغرضانه و خصمانه کشورهای دیگر و همچنان حکومتداری های بد، علت مهم دیگر حصول منافع گراف مالی تروریستان می باشد که در تبانی با گروه های جنایت کار سازمان یافته به دست می آورند. آنها ازین منافع جهت دوام فعالیت های خاینانه و جنایت کارانه خود و تأمین زنده گی مرفه رهبران شان استفاده می کنند.

این گروه ها با تداوم و طولانی شدن جنگ ها، میکانیزمی را ایجاد نموده اند تا عواید و درآمد سرشاری از طریق فعالیت های جنایت کارانه خود داشته باشند.

تعداد زیادی صاحب نظران- کارشناسان و تحلیل گران سیاسی عقیده دارند که جنگ های دوام دار و طولانی فعلی تروریستان بیشتر بر اساس منافع مالی شان استوار است نه در جهت تحقق اهداف و آرمان های عقیده وی- اندیشه ها و نظریات شان.

داعش مناطق وسیعی را در کشورهای عراق و سوریه اشغال نمود و بدین ترتیب کنترل ذخایر نفت و گاز، بانک ها، آثار باستانی و میراث های فرهنگی و عتیقه و سرمایه مردم مناطق متذکره را قبضه کرد.

در سال ۲۰۱۴ صرف از راه نفت که توسط گروه های قاچاقبر به کشورهای مجاور به فروش رسیده، بیشتر از مبلغ صد میلیون دالر رقم زده شده است. همچنان از شیوه های معمول، مروج و مشهود این گروه تروریستی یکی هم عمل غیرانسانی و وحشت انگیز گروگان گیری است که در بدل آزادی گروگانان مظلوم، درین سال داعش اضافه تر از ۲۰ میلیون دالر عاید داشته اند. به همین ترتیب این گروه از طریق غارت ناشی از حمله به بانک ها، مراکز و مارکیت های تجارتهی و تاراج دارایی های آنها، پول نقد و سایر اشیایی قیمتی، پول گزاف به دست آورده اند. به اضافه آن در نتیجه غارت و فروش آثار باستانی و عتیقه موزیم ها و فروشگاه های مناطق تحت اشغال خویش و حتی فروش حیوانات و اموال و غله مردم، پول زیاد را به دست آوردند. این اشیای چپاول شده توسط سازمان های مافیایی اکثراً به کشورهای خارج قاچاق شده و به فروش می رسد.

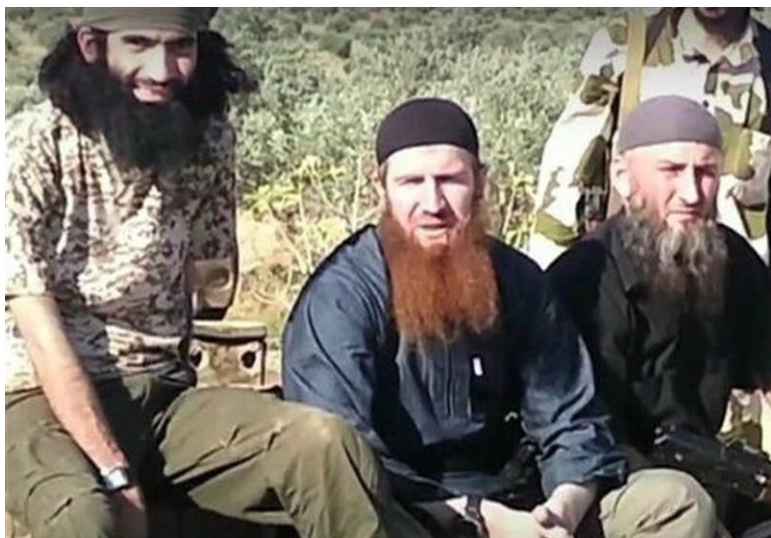
مدرک دیگر مالی این گروه عبارت از اختطاف و فروش دختران و زنان به عنوان برده جنسی است، چنانچه گروه تروریست و وحشی بوکوحرام به طور همیشه گی و

دایم به این کار مبادرت می ورزند. اطفال و دختران جوان را از مکاتب به صورت دسته جمعی اختطاف نموده و از آنها استفاده جنسی نموده و به فروش هم می رسانند. چنانچه داعش هزاران دختر و زن از اقلیت های مذهبی به خصوص اقلیت یزدی را بعد از اختطاف از سنجار (عراق) به شمال عراق انتقال داده و به فروش رسانیدند.

بر اساس گزارش آژانس خبری العربیه، گروه داعش بعد از تصرف شهر موصل یعنی شهر عمده شمال عراق و شهر دوم آن کشور دست به دزدی و چپاول بانک ها و فروشگاه های بزرگ تجارتي آن شهر زده و در حدود ۴۳۰ میلیون دالر به دست آوردند. مطابق همین گزارش، در آن هنگام داعش غنی ترین گروه تروریست ها در جهان شناخته شد. زیرا در آن روزگار ثروت و دارایی های نقدی داعش در حدود ۹۰۰ میلیون دالر امریکایی تخمین زده می شد. البته مجموع دارایی و ثروت نقدی و غیر نقدی داعش به چند میلیارد دالر می رسید.

همچنان گروه داعش مناطق نفت خیز سوریه را در ولایت دهرالزور تحت کنترل خود قرار داده بود. داعش هر بشکه نفت حاصله از مناطق تحت کنترل خود را به نرخ 12 دالر بالای گروه های دیگر قاچاقبر یعنی به ارزش یک در چارم نازلتر از نرخ اصلی آن به فروش می رسانید که با آنهم ثروت سرشاری را به دست می آورد. البته عایدات از فروش نفت و گاز منبع عمده عاید و درآمد این گروه تبه کار شمرده می شد. به اضافه از آن داعش در مناطق تحت سلطه خویش بانک نوت ها، پاسپورت ها و دیگر اسناد مهم بهادر را به شکل جعلی به چاپ می رسانید که از آن طریق نیز برعلاوه مدارک متذکره فوق پول های دیگری را هم به دست می آوردند.

شبکه القاعده دارای چندین شاخه و شبکه های فرعی است که یک تعداد سازمان های افراطی تروریستی را نیز احتوا می کند. این شاخه ها اکثراً هر کدام شان دارای منابع مستقل مالی بوده، عواید شان را از طریق فعالیت های غیرقانونی اعم از قاچاق



مواد مخدر، آدم ربایی به مقصد ازدواج های اجباری، باج گیری و سایر معاملات غیرمشروع و غیرقانونی به دست می آورند، که بیشترین آن در ارتباط با گروه جرایم سازمان یافته صورت می گیرد. درآمد و عواید این ها از راه باج گیری ها از گروگان ها به خاطر آزادی شان و عمدتاً اتباع کشورهای غربی مخصوصاً در شمال افریقا چشمگیر است که به میلیون ها دالر بالغ می شود. همچنین القاعده در قاچاق مواد مخدر مستقیماً سهیم می باشد. قاچاق و تجارت مواد مخدر به خصوص هیروین منبع مهم درآمد مالی برای القاعده در کشورهای پاکستان و آسیای میانه، کشورهای افریقایی و امریکایی لاتین می باشد. (کتاب/Funding Evil سرمایه گذاری شر، نوشته راشل اهرفلذ).

مشارکت القاعده با گروه های جنایت کار قاچاقی مواد مخدر در کشورهای امریکایی جنوبی از اوایل دهه ۱۹۹۰م آغاز گردیده همکاری نزدیک با کارتل مواد مخدر مکزیکی دارد. مواد مخدر را از کولمبیا به کشورهای اروپایی و حتی بعضاً به ایالات متحده امریکا انتقال می دهند.

در گزارشی که توسط هیأت ملل متحد در مورد ارتباط طالبان با گروه جرایم سازمان یافته به شورای امنیت آن سازمان ارایه گردیده (دلو ۱۳۹۳) حاکی از آنست که طالبان در حال گسترش روابط شان با قاچاقچیان مواد مخدر، حلقه های غیر قانونی استخراج معادن، قاچاقبران سنگ های قیمتی و آدم ربایان می باشد. در گزارش متذکره اضافه گردیده که عاید این منابع سرشار از مجراهای غیرقانونی و به همکاری گروه های مافیایی باعث آن گردیده که این گروه به همچو امور مداومت و عادت نمایند و از همین لحاظ به پروسه صلح با حکومت افغانستان کدام علاقه و دلچسپی و تمایلی نداشته باشند.

در این گزارش از شورای امنیت سازمان ملل متحد تقاضا به عمل آمده تا سعی نمایند با استفاده از تعزیرات وضع شده در جهت افشای چهره های طالبان و مختل کردن ارتباطات شان با شبکه های جنایت کاران سرعت عمل به کار برند. همچنین در گزارش توضیح شده که طالبان در شرکت های مختلف به مقصد پول شویی سرمایه گذاری های هنگفتی را به عمل آورده اند و علاوه بر آن به اخاذی های غیر قانونی از تجارت خانه ها پرداخته اند که عواید سرشاری را ازین مدرک به دست آورده اند.

بر وفق گزارش فوق طالبان در ساحه معادن یا مستقیماً در استخراج معادن سهم دارند و یا هم از دارنده گان جواز استخراج به اخاذی های اجباری می پردازند و همچنان

در بدل تأمین امنیت و ایجاد سهولت در استخراج غیرقانونی یاقوت جگدلک کابل سالانه در حدود ۱۴ میلیون دالر به دست می آورند.

در گزارش متذکره انعکاس یافته که طالبان دو سوم عاید معدن کرومیت ولایت پکتیکا را مستقیماً اخذ می نمایند و از سال ۲۰۰۵م به این سو ۱۶ میلیون دالر در بدل آزادی گروگان های خارجی عمدتاً غربی ها حاصل کرده است.

در گزارش یادشده تذکر رفته که گروه طالبان در ولایات شرقی و جنوبی افغانستان در تجارت صدور چوب به شمول چوب های چهارتراش ارچه نقش بارز داشته و با قطع درخت ها و قلع و قمع و از بین بردن جنگلات طبعی و مناطق سرسبز آسیب بزرگی بر اقتصاد و ضربه شدید بر محیط زیست کشور وارد کرده است. به گزارش نیویارک تایمز عواید و درآمد طالبان از راه قاچاق مواد مخدر در حال افزایش و توسعه است. طالبان علاوه بر عواید درآمد هنگفت و سرشار از قاچاقبری ها و اخذ به اصطلاح خود شان، عشر و ذکات و مالیه در یک تعداد لابراتوارهای پروسیس هیروین یعنی پودر در برخی از قسمت های افغانستان شریک بوده که تریاک را به هیروین تبدیل می سازد و به ارزش مادی آن می افزاید که به نرخ بسیار گزاف به فروش رسانیده می شود.

بنابرآن سهم و حصه شان ازین درآمد و عاید چشمگیر و نهایت قابل ملاحظه می باشد. چنانچه تخمین زده می شود که در داخل افغانستان هم اکنون به تعداد پنجصد 500 لابراتوار فعال پروسیس مواد مخدر موجود بوده و باید تذکر داد که درین اواخر به حدود ۲۵ باب ازین لابراتوارها به اثر حملات نیروهای هوایی بین المللی نابوده شده است و سلسله این حملات ادامه دارد.

برعلاوه علل و عوامل دیگر از قبیل موجودیت پناه گاه های طالبان در خاک پاکستان و کمک های فراوان آن کشور و برخی از کشورهای دیگر و بعضی سازمان های مغرض و اشخاص مربوط این کشورها، عمدتاً کشورهای حوزه خلیج، فسادگسترده در منطقه و افغانستان و حکومتداری های نامناسب و قانون شکن و موجودیت کشمکش ها و بی اتفاقی ها و عدم هماهنگی در داخل دستگاه حکومت، موضوع عواید و درآمد گزاف طالبان مسلح از طریق مواد مخدر و سایر فعالیت های غیرقانونی شان با همکاری سازمان های جنایت کار سبب دوام جنگ با تروریسم و تروریسم می باشد.

با آنچه گفته آمدیم، در نتیجه جهت غلبه و موفقیت در برابر تروریسم که هم اکنون اکثر رهبران شان به زنده گی مرفه در مناطق امن عادت کرده اند باید مبارزه جدی، قاطع و پیگیر در برابر این جنایت کاران منفعت جو و سازمان های جهنمی شان در سطح کشور و منطقه طور دوامدار و بلاانقطاع صورت گیرد. زیرا رابطه بین گروه های تروریستی و سازمان های جنایت کار هر روز بیشتر، قویتر و فعالتر می گردد و به این ترتیب انگیزه اقتصادی جنگ به تناسب جنبه عقیده وی آن رجحان یافته و بنابراین تمایل به صلح و آشتی ضعیف تر می گردد. این جنایت کاران از همین لحاظ جنگ را به یک جنگ دائمی و دوامدار مبدل ساخته و بالاخره مردم بی گناه و بی خبر از همه رویدادها، قربانی اعمال شوم آن ها گشته بر میزان تخریبات کشور به صورت مترازد افزوده شده و جلو هر پدیده مثبت و سازنده گرفته می شود و رشد و انکشاف اقتصادی و اجتماعی را به رکود مواجه ساخته و حتی ناممکن گردانیده است. البته درین راستا کشورهای جانبدار بی ثباتی افغانستان مستقیماً دخالت دارند، چه درین حالت جنگ همچنان ادامه یافته بنابراین آنها می توانند اهداف استراتژیک خود را ادامه دهند، از جانب دیگر بار مصارف این جنگ ها از دوش

شان کمتر می شود. در گزارش دیگر سازمان ملل متحد آمده که طالبان با قاچاقبران مواد مخدر به "طور فزاینده و بیشتر به حیث (پدرخوانده) عمل می کنند تا حکومت در حال انتظاری" یعنی آن ها ازین سازمان های جنایت کار محض به مقصد تأمین منافع اقتصادی خود حمایه و پشتیبانی می کنند.

در ماه دسمبر ۲۰۱۷م مدیر اجراییوی دفتر ملل متحد علیه مواد مخدر و جرایم سازمان یافته UNODC طی راپور به شورای امنیت سازمان ملل متحد از وخامت اوضاع افغانستان به سبب تولید، قاچاق و استفاده از مواد مخدر متذکر شده که در سال های اخیر توجه کمتر به خطر مواد مخدر در افغانستان مبذول گردیده و باید عکس این موضوع در محور توجه جامعه جهانی قرار گیرد، زیرا در غیر آن نفوذ و تسلط بازیگران غیرحکومتی و گروه های خشونت بار و جنایتکار توسعه خواهد یافت که این پروسه باعث بی ثباتی های بیشتر در افغانستان و بالاخره هرج و مرج و بی ثباتی در منطقه خواهد گردید. وی تقاضا نمود که مبارزه پیگیر و جدی جهت جلوگیری و قطع دریافت پول تروریستان از درک مواد مخدر صورت گرفته و جریان مالی غیرقانونی قطع شود. لازم است برخورد با منفعت جویان مواد مخدر جدی و پیگیر بوده و پیگردهای قانونی جنایت کاران و مصادره دارایی های شان قاطع، قانونی و جدی باشد و هیچ نوع اهمال، فروگذاست و مراعات مدنظر نباشد.

دیده می شود که روز تا روز روابط تروریستان و گروه های جنایت کار سازمان یافته انکشاف می یابد و آنها تقریباً لازم و ملزوم یک دیگر گردیده، یکی نقش حمایت کننده را بازی می کند و دیگری تمویل کننده را. و به این صورت سازمان های تروریستی به طرف خودکفایی در حرکت بوده و منفعت زیاد شان ازین رهگذر به آن ها بیشتر به بی ثبات سازی افغانستان و سایر کشورهای که در آن ها خلای قدرت وجود دارد، جراث می بخشد.

این یک امر مسلم است که دوام بی ثباتی این کشورها و نبود حاکمیت قانون در آنها و همچنان ادامه جنگ ها به خاطر کسب منفعت های نا مشروع شان به سود این گروه های تروریستی است و آنها هرگز به رضایت خویش از مواضع شان عقب نمی روند و نزد آنها مصالحه، قطع جنگ و آتش بس و سایر پدیده های مشابه بی مفهوم و بی معنی است. پس مبارزه جدی، پیگیر، دوامدار و بلاانقطاع علیه این گروه ها در صدر وظایف حکومت مخصوصاً حکومت افغانستان باید قرار داشته باشد.

ناگفته پیداست که موجودیت حاکمیت قانون عمده ترین مبارزه علیه گروه های جرایم سازمان یافته می باشد. اما تطبیق قانون و توسعه حاکمیت در برابر تروریسم، جرایم سازمان یافته، قاچاقبران مواد مخدر، طالبان مسلح، گروه به اصطلاح دولت اسلامی عراق و شام (داعش) محض به گفتن یا تبلیغ کردن علیه آنها، متمر شده نمی شود، لذا ایجاب می کند علیه آن ها برنامه ها و اقدامات جدی، وسیعی و مؤثر بیشتری راه اندازی و تطبیق شوند.

قبل از آغاز عملیات لازم است با تمام قوت های مسلح نظامی کار تبلیغی، سیاسی و مذهبی همه جانبه انجام شود، طوریکه به آنها فهمانده شود که از وطن واحد شان باید دفاع کنند. اگر وطن و خاک واحد و مقدس شان به خطر تجزیه و تخریب دیگر مواجه می شود، هیچکدام شان از ضرر و آسیب آن مصئون نخواهد بود، آنها باید ملتفت ساخته شوند که روحیه های تبعیضی پیکر واحد وطن شان را متلاشی خواهد ساخت، در غیر آن جبران آن ناممکن خواهد بود و پشیمانی سودی نخواهد داشت. آنانی که بر انواع تبعیض ها دامن می زند به آسیاب دشمنان کشور آب می ریزند، پس خود دشمنان این خاک اند. قوت های

مسلح افغانستان باید هوشیار باشند و جلو هر نوع تبعیض و تخریب را قبل از قبل بگیرند تا به تفرقه و پراکنده گی مواجه نشده با وحدت کامل فقط و فقط وطن، مردم و دین را محافظه کنند .

با چنین راهکاری شاید بتوان بر دشمن سوگند خورده و بی فرهنگ غالب شد و وطن را به سوی صلح و ثبات و رفاه و انکشاف سوق داد .

در عین حال، مبارزه با گروه های جنایتکار و سازمان یافته که تروریسم را تمویل می نمایند باید به صورت جدی و پیگیر دوام یابد تا سازمان های متذکره ضعیف گردیده و غلبه بر تروریستان سهل تر گردد .



استفاده و مدیریت درست از منابع معدنی افغانستان، یگانه امید برای رسیدن به خود کفایی و پیشرفت اقتصادی



افغانستان خوشبختانه دارای منابع سرشار و غنی طبیعی بوده و این منابع عمدتاً تا حال محفوظ و دست نخورده باقی مانده است. طبق گزارش سروی جیولوژی ایالات متحده آمریکا ارزش مجموعی معادن موجوده افغانستان ۱'۱۳۱ تریلیون دالر یا ۱۱۳۱ میلیارد دالر بوده، اما وزارت معادن و پترولیم افغانستان ارزش مجموعی آن را سه مرتبه بالاتر و بیشتر تخمین می کند. مگر گفته می توانیم که تعیین واقعی ارزش منابع معدنی افغانستان خیلی دشوار بوده که نمی توان به صورت قاطع در زمینه ابراز نظر کرد.

به هر صورت، اگر ارزش مجموعی منابع معدنی افغانستان را حداقل همین ۱'۱۳۱ تریلیون دالر قبول کنیم با مقایسه با عاید ملی فعلی کشور که در حدود ۳۰ میلیارد دالر است، تقریباً به چهل برابر آن بالغ می‌گردد که یک مبلغ نهایت هنگفت و امیدوارکننده بوده و در حالات کاهش کمک‌های خارجی هر گاه شرایط مناسب ایجاد گردد و اقدامات دلسوزانه لازم به عمل آید، می‌تواند کشور ما را به خودکفایی دلخواه برساند و با استفاده از عواید ناشی از معادن بودجه انکشافی افغانستان به وجه احسن تمویل گردد.

هم اکنون معادن کوچک از قبیل زغال سنگ و سنگ‌های تزئینی احجار قیمتی و نیمه قیمتی مرمر و سنگ‌های ساختمانی مورد استفاده قرار گرفته است اما متأسفانه در این زمینه مدیریت خوب وجود ندارد، البته موضوع امنیت و کنترل بعضی از ساحات معادن توسط گروه‌های مسلح مخالف دولت نیز سبب شده تا مدیریت خوب را در زمینه خدشه دار سازد و از همین لحاظ است که از استخراج غیرقانونی و خودسرانه معادن گروه‌های تروریستی و تبهکار تقویه شده و این امر حاکمیت قانون را هر چه بیشتر ضعیف ساخته است. باید اضافه کرد که در پهلوی گروه‌های تروریستی، شماری از مقام‌های محلی و دولتی نیز در استخراج خودسرانه و غیرقانونی این معادن دست دخالت دارند. دولت افغانستان سالانه میلیون‌ها دالر را از بابت این استخراج‌های خودسرانه و غیرمسئولانه از دست می‌دهد. با وجودیکه از قسمت خیلی کوچک معادن در حال حاضر استفاده می‌گردد، اما با وجود آنهم آقای شمن کارتر مسوول بخش افغانستان در مرکز بین‌المللی معادن می‌گوید که سکتور معادن در افغانستان گروه‌های مسلح مخالف را تمویل کرده و منبع عمده بی‌ثباتی در سراسر کشور شناخته می‌شود، لذا معادن هم به نوبه خود یکی از منابع بی‌ثباتی تلقی می‌گردد.



موجودیت منابع طبیعی هنگفت به سایر کشورهای فقیر و یا هم کشورهای دارای معادن بزرگ چنین وانمود می سازد که این ثروت طبیعی می تواند برای مردم کشور یک برکت، چانس خوب و یا هم برعکس نفرین و یا چانس بد و باعث بی ثباتی و بدبختی باشد چنانچه قسمتی از قاره آفریقا بنا بر داشتن منابع سرشار معدنی مدت ها در آتش جنگ های داخلی، جنگ با همسایه ها و جنگ با گروه های جنایتکار و تروریست سوخته و بالآخر معادن آن در معرض تاراج قرار گرفته و محیط زیست آنها را نیز تخریب نموده و منفعت استخراج آن برای مردم محلی خیلی ها ناچیز بوده یعنی خسارات وارده ناشی از آن بر مراتب بیشتر از منفعت آن بوده است.

خوشبختانه معادن کشور که هم اکنون از آن استفاده می گردد، در مقایسه با ذخایر معدنی دست نخورده خیلی ها کم بوده و قسمت اعظم معادن کشور کماکان جا به جا باقی مانده است. جنگ ها همه چیز را ویران و تباہ کرده به جز از معادن، زیرا جنگجویان به آن دسترسی نداشتند و در طی شانزده سال اخیر بعد از سقوط طالبان نیز از معادن بهره برداری اصولی و مناسب صورت نگرفته و نظام کنونی هم طی مدت بیشتر از شانزده سال حاکمیت خود تا به حال کدام گام مؤثر و مهمی را به

خاطر استخراج سودآور معادن در جهت تقویة اقتصاد مردم کشور نبرداشته حتی قادر نبوده تا جلو استخراج غیرقانونی و خودسرانۀ معادن توسط زورمندان، غارتگران و تروریستان را بگیرد. اما باز هم در پهلوی این همه نارسایی ها و نا به سامانی ها بعضی اقدامات مهم و نهایت ارزشمند در قسمت بهره برداری از معادن افغانستان صورت گرفته که عمدۀ ترین آن عبارت از سروی ساحاتی بوده که احتمال می رفت دارای ذخایر معدنی باشد و موجودیت معادن هم در آن مناطق تا حدودی مشخص شده بود. همچنان قانون معادن مجدداً به تصویب رسیده و نافذ می باشد. با وجود همه انتقادات و نارسایی های زیاد باید گفت که موجودیت همچو قانونی به مقایسه بی قانون بودن یا عدم آن ارجحیت دارد. همچنان قانون سرمایه گذاری های خصوصی قبلاً تصویب شده نافذ است. البته قوانین مذکور خواه نخواه دارای نقایص و خلاهای می باشند اما این کمبودی ها را می توان با آوردن تعدیلات، وضع مقررۀ ها، رهنمودها و طرز العمل ها اصلاح نمود و از استخراج غیرقانونی، غیر معیاری، خود سر و عنعنوی جلوگیری کرد.

همچو مشکلات و کاستی ها نباید باعث رکود و فلج شدن پروسس استخراج معادن گردد و تاخیر و مشکل تراشی درین مورد در یک کشوری که عمدتاً بودجه آن از طریق کمک های خارجی تمویل می گردد و بنابر موجودیت فضای فعلی در آن کشورها یعنی کشورهای امداد کننده، آینده این مساعدت ها تا حدودی مجهول، نا معلوم و در پردۀ ابهام قرار دارد که باید پیشین بوده علاج واقعه را قبل از وقوع آن در نظر داشت. پس یگانه مرجع امید برای تمویل بودجۀ کشور ما همین عواید ناشی از استخراج معادن می باشد، لذا باید از موکول کردن استخراج آن به آینده جداً اجتناب صورت گیرد.

هم اکنون شرکت های بزرگ و قابل توجه بین المللی در مورد سرمایه گذاری در معادن افغانستان دچار شک و تردید اند، زیرا ساحات معادن از امنیت و مصوونیت مطمئن برخوردار نیست، در زمینه قوانین موضوعه هم از طرف خود افغان ها زیر سوال قرار دارد و ظرفیت های لازم جهت پیشبرد امور مربوط در اختیار نیست و بیوروکراسی اداری و فساد گسترده در کشور، دخالت های بی مورد نهادهای دولتی بیداد می کند که کار را بیشتر مشکل ساخته است. کمپنی های متذکره به تأمین امنیت، قانونیت و پابندی به تعهدات سخت دلچسپی دارند یعنی از هر نقطه نظر آن ها ضرورت شدید به ثبات و تأمین تعهدات دارند.

طوریکه در آغاز گفته شد، افغانستان از لحاظ داشتن ذخایر معدنی از غنای نهایت در خور توجه برخوردار است، چنانچه نتایج سروی ها نشان می دهد که تا حال در افغانستان ۱۴۰۰ نوع معادن شناسایی گردیده و مهم ترین معادن کشور عبارت از معادن آهن، مس، طلا، گاز و نفت، لیتیوم، مرمر، یورانیم و غیره می باشند. به هر صورت، در این مقاله سعی به عمل آمده تا از معادن عمده و مهم کشور تذکراتی صورت گیرد و طی مثال های کوتاه و مختصر آن ها به معرفی گرفته شوند که در زمینه استخراج شان قراردادهای عقد گردیده است لهذا در مورد آنها اندک روشنی انداخته می شود.

۱- معدن نفت و گاز:

مرکز مطالعات جغرافیایی ایالات متحده آمریکا طی گزارش در سال ۲۰۰۶م خویش اندازه ذخیره این معادن را بیشتر از ۱'۸ میلیارد بشکه نفت خام و زیادتر از نیم تریلیون متر مکعب گاز مایع تخمین کرده است.

عمدتاً معادن متذکره نفت و گاز در شمال کشور در حوزه های افغان- تاجیک و امور دریا موقعیت دارند که مقدار ذخایر آن ها قابل ملاحظه بوده و تنها ارزش نفت و گاز منطقه افغان- تاجیک ۱۲۳ میلیارد دالر تخمین شده و قرارداد آن با دو شرکت خارجی و یک شرکت افغانی برای مدت ۲۵ سال عقد شده است که بر وفق آن نه تنها سالانه مبلغ ۴۰۰ میلیون دالر به حکومت افغانستان عاید صورت می گیرد بلکه الی ۱۲۰۰۰ نفر زمینه اشتغال مساعد می گردد. قرارداد ساحه نفتی امور دریا با شرکت ملی پترولیم چین و یک شرکت افغانی به تاریخ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۱ امضاء گردید و مورد تایید شورای وزیران نیز قرار گرفت.

۲- معادن مس:

افغانستان دارای معادن زیاد مس نیز بوده که مهمترین آن ها معدن مس عینک و بلخاب سرپل می باشد. معدن مس عینک ولایت لوگر یکی از وسیع ترین معادن مس در جهان و بزرگترین معدن مس افغانستان شناخته شده است. در عین حال در پهلوی اینکه بزرگترین معدن مس در کشور است در این ساحه یک مجموعه ای از آثار باستانی و میراث فرهنگی از معابد بودایی متعلق به قرن های ۳ الی ۷ م نیز وجود دارد. در سال ۲۰۰۷ م یک قرارداد جهت استخراج این معدن با یک کمپنی چینی به نام China Metallurgical Group Corporation به ارزش سه میلیارد دالر برای مدت ۳۰ سال عقد گردید که بزرگترین سرمایه گذاری در زمینه تلقی می گردد.

ارزش مجموعی این معادن را تا یک صد میلیارد دالر تخمین نموده اند. متأسفانه کار عملی و جدی استخراج معدن مذکور بنابر دلایل امنیتی و اهمیت آثار تاریخی یا عدم موجودیت فاسفورس در منطقه و مخصوصاً تنزیل ارزش مس در سطح جهانی آغاز نگردیده است البته در صورت استخراج و بهره برداری از آن برای ده ها هزار

نفر زمینه اشتغال مهیا می‌گردد. همچنان در نظر بود در این ساحه شهرک برای مردم منطقه و کارگران مربوط به استخراج مس نیز احداث گردد و اعمار دستگاه تولید برق حرارتی در ولایت بامیان به ظرفیت ۴۰۰ میگاوات در عین حال به ارتباط این قرارداد احداث خط آهن از معدن مس عینک تا معدن حاجیگک و حیرتان و تورخم بین وزارت معادن و پترولیوم و کمپنی فوق الذکر چینیایی نیز عقد گردیده بود اما متأسفانه بنابر دلایل ذکر شده کار عملی آن آغاز نگردید.

به نظر اینجانب این قرارداد یکی از قراردادهای نهایت مهم و مؤثر شناخته شود مشروط بر اینکه تعهداتی را که در زمینه جانب مقابل متقبل شده اند عملی سازند. اما متأسفانه شرکت چینیایی بعد از تقریباً شش سال (پیش نویس) مکان سنجی را ارائه نموده و در آن تذکر یافته که بسیار از تعهدات قابل تحقق نیست.

۳- معادن آهن:

کشور ما خوشبختانه، از داشتن معادن زیاد آهن برخوردار است که در این جا چند سطر در مورد مهمترین شان نگاشته می شود که عبارت اند از معدن آهن حاجی گک بامیان، که بزرگترین معدن آهن افغانستان به شمار رفته و از آن هیچ استفاده نشده است. در سال ۲۰۱۱م قرارداد های استخراج این معدن با یک کنسرسیوم هندی (سه بلاک) و یک شرکت کانادایی (یک بلاک) عقد گردید. دولت هند به کنسرسیوم مذکور وعده سپرده بود تا در قسمت سرمایه گذاری آن را کمک نماید، بعداً حکومت هند از تعهد خود انحراف ورزید، همچنان موضوع امنیت، تنزیل ارزش آهن و خروج قسمی نیروهای خارجی از افغانستان، همه و همه باعث گردید که قرارداد مذکور عملی نشود، و در نتیجه وعده سرمایه گذاری ده میلیارد دلاری کنسرسیوم جهت استخراج و ساخت زیربناها در معرض اجراء قرار نگیرد و از یک

پروژه فوق العاده مهم و حیاتی کشور انصراف به عمل آید، زیرا پیش بینی شده بود که سالانه مبلغ ۳۰۰ میلیون دالر به حکومت افغانستان عاید نصیب گردد و در حدود ۱۲۰۰۰ هزار شغل به وجود آید. فکر می شود علت انصراف شرکت متذکره نظر به ملحوظات سیاسی برنده اعلان گردید و توانایی مالی برای استخراج نداشت.

از گفته های بالا می توان برداشت کرد که ما از لحاظ داشتن معادن با ارزش، مهم و دست نخورده از غنای لازم مادی برخوردار هستیم. مگر آنچه ما را از این نعمت خدا داده محروم ساخته و در شرایط بد زنده گی به سر می بریم آنست که از یک طرف امنیت کشور ما دستخوش بازی اجانب و بیگانه گان بوده و با آگاهی لازم ازین ثروت پیوسته ما را ضربه می زنند تا نتوانیم به پای خود استاده شویم و از جانب دیگر بنابر رقابت های ذات الینی دست اندرکاران و زورمندان، قادر به آن نیستیم تا یک مدیریت همه جانبه کارا، مؤثر، مثبت، دلسوز، دوراندیش و مفید را ایجاد کنیم که در آن ضوابط بر روابط رجحان داشته، منابع فردی و شخصی در منافع عامه، همه گانی و همه جانبه مضمّن باشد. و هر کدام، کشور و مردم خود را از همه چیز مقدم بشمارند و در آن مسیر جانفشانی کنند. به همین سلسله قابل یادآوری است که گفته شود مدیریت خوب، مناسب و همه جانبه معادن با ایجاد یک سیستم شفاف، حسابه و مؤثر و عاری از فساد می تواند کنترل دقیق و مسوولانه دولت و تأمین امنیت را در ساحات معادن خیز، وسیع تر ساخته و دشمنان سعادت مردم افغانستان اعم از تروریست ها و زورمندان غاصب را از ساحه دور ساخته و زمینه را برای اشتغال مثبت مردم محل و ارائه خدمات عام المنفعه مهیا سازد و این امر می تواند در جهت تأمین صلح کمک به سزایی انجام دهد. گرچه گفته می شود که صلح و امنیت پیش شرط انکشاف اقتصادی و توسعه پایدار است اما با این هم ثابت شده که انکشاف و بهبود اقتصادی به ذات خود در جهت ایجاد صلح کمک می

کند، مخصوصاً در افغانستان. زیرا دشمنان آرامش مردم ما به خصوص همسایه شرقی کشور که دشمنان و مخالفین افغانستان را تحت حمایت خویش قرار داده اند و به زعم خود شان در قاموس آنها اعاده صلح و تأمین آن به اساس موافقه و مصالحه وجود نداشته بلکه یگانه راه بیرون رفت از جنگ را تسلیمی بلاقید و شرط به خواسته های غیرانسانی، غیربشری و نظریات افراطی خویش می دانند. لهذا پیشرفت اقتصادی و انکشاف عمومی مناطق خارج از شهرهای بزرگ می تواند فاصله بین حکومت و مردم را نزدیکتر ساخته و ساحه را برای تروریستان ضیق تر سازد و به این ترتیب می تواند تأثیر مؤثر و مثبت در جهت تأمین امنیت مناطق واجد منابع طبیعی و معدنی داشته باشد.

با توجه به بغرنج بودن استخراج معادن باید گفت که همچو مسایل در قبال انکشاف اقتصادی تأثیرات منفی به جا خواهد گذاشت، مخصوصاً بالای ساحاتی که دارای ذخایر طبیعی معادن می باشند. همچنان باشندگان آن و این در صورتی است که مفاد و عواید حاصله از معادن به مرکز تعلق گیرد و همه خرابی ها و زیان های مربوط به منطقه و محل مورد نظر باقی بماند. در همچو احوال ایجاب می کند این مسایل و پیامدهای منفی اجتماعی و وابسته به محیط زیست جداً در نظر گرفته شود و از اثرات ناگوار و منفی جلوگیری لازم صورت گیرد چه در بعضی کشورهای رو به انکشاف که حایز منابع سرشار معدنی اند و استخراج معادن شان علاوه بر اینکه کدام تأثیر قابل توجه در زمینه پیشرفت اقتصادی نداشته بلکه برعکس اثرات منفی فاجعه باری را بالای محیط زیست و محل ایجاد کرده و قسمت اعظم عواید ناشی از استخراج معادن توسط شرکت های چند ملیتی یا کورپوریشن ها با دادن رشوه به زمامداران فاسد و استفاده جو حیف و میل گردیده و خسارات جبران ناپذیری را متوجه محلات متذکره ساخته است. با در نظر داشت همچو معضلات باید جداً سعی

به عمل آید تا محیط زیست و مردم محل از چنین اقدامات صدمه و آسیب نه بینند و در عین حال باید پیشینی به عمل آید تا برای باشندگان محل ماحول مربوط به استخراج معادن زمینه های اشتغال در رابطه به استخراج معادن نه تنها به وجود آید بلکه در استخدام و اشتغال هم به مردم محل حق اولویت داده شود و به همین ترتیب با در نظر داشت موقف محل یا محیط مسکونی جوار معادن تحت استخراج زیربنای طرف ضرورت اعمار و یک قسمت عواید ناشی از استخراج معادن با یک فیصدی مناسب و عادلانه به همچو مصارف اختصاص داده شود. قابل یادآوری است که گفته شود ایالات متحده امریکا در بخش معادن افغانستان سرمایه گذاری زیاد نموده است چنانچه در زمینه ۴۸۸ میلیون دالر را تخصیص داده اما به قول سرمفتیش خاص ایالات متحده امریکا SIGAR که طی گزارش خود نوشته است: "ایالات متحده امریکا در مورد استخراج معادن افغانستان دارای هیچ نوع استراتژی واحدی نبوده از همین سبب فعالیت های مورد نظر در بین ادارات آن کشور هماهنگ نیست و ۴۸۸ میلیون دالر بودجه منظور شده آن در معرض خطر قرار دارد". باید اضافه نمود که در حکومت افغانستان نیز هم اکنون ظرفیت لازم برای مدیریت سالم استخراج معادن وجود ندارد که این امر به نوبه خود بر میزان مشکل افزوده و نظارت از تطبیق موافقت نامه های را که در زمینه عقد گردیده و یا عقد می گردد، نهایت مشکل می سازد چنانچه یک مسوول وزارت معادن و پترولیم کشور به تاریخ ۱۰ اکتوبر ۲۰۱۵م گفته بود: "حکومت افغانستان در اداره بخش معادن ناکام مانده و هیچ چهارچوب تنظیم کننده و اجرای مقررات در عمل وجود ندارد."

البته از آن زمان تا حال در مورد ظرفیت سازی ها یک سلسله کارهای صورت گرفته است اما با آنهم تا جاییکه فکر می شود آن همه اقدامات کافی و بسنده نبوده بلکه ایجاب سعی و تلاش بیشتر را می نماید.

خلاصه اینکه باید تلاش شود تا در زمینه مدیریت سالم عرض وجود کند و از تجارب کشورهای دیگر استفاده مطلوب به عمل آید، قرارداد فقط و فقط با نظرداشت منافع همه جانبه مردم افغانستان عقد و امضاء گردد، و در عین حال تضمینات یا تأمینات مالی از لحاظ حقوقی در نظر گرفته شود و از دادن سهمیه بی موجب به شرکای سیاسی خودداری گردد چه در غیر آن صورت، زمینه های تاراج ثروت و سرمایه ملی مهیا خواهد شد و منفعت آن به جیب یک عده اشخاص معلوم الحال و انگشت شمار منحصر و محدود خواهد شد که زیان آن باعث بیچاره گی بیشتر مردم بیچاره ما خواهد گردید.



مدیریت سالم از آب هلمند؛ فرصت همکاری خوب بین دو کشور همسایه و نجات منطقه از فاجعه محیط زیستی



مسئله استفاده از آب دریای هلمند یکی از موضوعات مهم سیاسی، اجتماعی و محیط زیستی بین دو کشور همسایه (افغانستان و ایران) طی سال های متمادی و دور و درازی می باشد که در حدود یک و نیم قرن منبع اختلاف و منازعه بین طرفین افغانستان و ایران بوده است.

طوریکه گفته شد، اختلاف در مورد آب هلمند بین افغانستان و ایران سابقه نهایت طولانی دارد و در زمینه باره مذاکرات و مفاهماتی صورت گرفته که نقاط بارز آن از این قرار است:

حکمت گولد سمد Gold Smid که به تاریخ 19 آگست سال 1872 صادر شده است، اساساً راجع به تعیین سرحد می باشد و در باره آب هلمند در آن محض یک فقره قرار آتی آمده است: "برعلاوه باید خاطر نشان شود که به هر دو طرف به احداث تأسیسات که سبب تقلیل مقدار آب لازمه در سواحل هلمند گردد، پرداخته نشود". اما به کدام نتیجه ی مثبت نایل نشد.

به تاریخ 10 اپریل 1905م، حکمیت مکمهان McMahan مربوط به قضیه آب هلمند صادر گردید، در فصل سوم این حکمیت گفته شده که بنابراین ایران مستحق یک ثلث مجموع آب رود هلمند است به اساس اندازه گیری که مکمهان در آن زمان نموده مقدار تثبیت شده فوق (یک ثلث)، بالغ بر اوسط هشتاد و نیم متر مکعب آب فی ثانیه در طول سال های نورمال می باشد.

در سنبله 1315 هـ ش، هیئت های طرفین موافقه نمودند "هر مقدار آب رود هلمند که به بند کمال خان برسد، الی بند لخشک با المناصفه بین رعایای چخانسونور افغانی و رعایای سیستان ایرانی تقسیم گردد و هر یک از طرفین حق دارند که سهم خود را در خاک خود در هر کجا که مورد احتیاج باشد، ببرند. این پروتوکول که موقت بود به ملاحظه اندازه گیری آب که در زمان مکمهان صورت گرفته، مقدار فوق آب بالغ بر یک صد و بیست و سه و نیم 123 متر مکعب آب در ثانیه می گردد.

به تاریخ 8 سنبله، 1317 هـ ش، قراردادی در کابل به امضاء رسید که ماده اول آن چنین است: "دولتین افغانستان و ایران موافقه می نمایند که همه ساله هر مقدار آب رودخانه هلمند که به بند کمال خان می رسد، بین افغانستان و ایران از بند کمال خان به بعد با المناصفه تقسیم می شود.

بعد از این همه مذاکرات، مفاهمات و تماس های ذات الینی طی سال های متمادی بالاخره به تاریخ 23 حوت 1351 هـ ش، مطابق 13 مارچ 1973م معاهده آب دریای هلمند بین صدراعظم افغانستان و ایران (شهید محمد موسی شفیق و مرحوم امیر عباس هویدا) به امضاء رسید و به تاریخ 30 می 1973م، در پارلمان افغانستان تصویب شد و به تاریخ 13 جولای 1973م پادشاه افغانستان آن را توشیح کرد و سرانجام اسناد مصدقه این معاهده به تاریخ 5 جون 1977م در زمان ریاست

جمهوری محمد داوود خان بین سفیر افغانستان مقیم تهران و وزیر امور خارجه ایران تبادلہ گردید. به این ترتیب مطابق ماده 12، معاهده بین افغانستان و ایران راجع به آب رود هلمند، (این معاهده از تاریخی نافذ می گردد که اسناد مصدقه پس از طی مراحل قانونی آن بین دولتین مبادله شود).

لذا معاهده تمام مراحل قانونی خود را طی و از تاریخ مبادله اسناد مصدقه واجب الاجرا گردید. باید گفت که هلمند یگانه دریای کشور است که بعد از مرور سال ها و مذاکرات و مفاہمات پی هم در مورد آن یک معاهده معتبر و همه جانبه وجود دارد و طرفین معاهده (افغانستان و ایران) پابندی خویش را در زمینه ابراز داشته اند. خوشبختانه درین سند تمام مکلفیت ها و وجایب طرفین به صراحت بیان شده است.

بر اساس مفاد این معاهده- تقسیم و توزیع آب دریای هلمند بین هر دو کشور واضح شده، سهم ایران 26 متر مکعب آب فی ثانیه که معادل 820 میلیون متر مکعب در سال می شود، تعیین و مقرر گردیده که کمتر از 18 فیصد تمام آب دریای هلمند می شود. مطابق ماده چهارم این معاهده طی سال های که در اثر خشکسالی یا کم



آبی جریان آب هلمند نسبت به سال نورمال کمتر باشد، سهمیه ایران هم کمتر می شود و حتی به قول انجینئر محمد اکبر رضا وزیر اسبق زراعت افغانستان و رئیس عمومی سابقه انکشاف وادی هلمند که در مذاکرات بین افغانستان و ایران نقش برآورده داشت، اندازه و سهم ایران را در سال های نورمال یک هشتم دانسته و در سال های خشک این سهمیه بر یک سیزدهم تقلیل می یابد. یعنی مقدار آبی که برای ایران ازین رودخانه داده می شود، کاملاً منصفانه است و بعد از سنجش های طولانی و دقیق چنین موافقه ی صورت گرفته است.

به موجب ماده پنجم این معاهده، افغانستان موافقه دارد اقدامی نکند که ایران را از حق آب آن از آب رود هلمند (هیرمند) که مطابق احکام مندرج مواد دوم، سوم و چهارم این معاهده تثبیت و محدود شده است، بعضاً یا کاملاً محروم سازد.

افغانستان با حفظ تمام حقوق بر باقی آب رود هلمند هر طوری که خواسته باشد، از آن استفاده می نماید و آن را به مصرف برساند. بالمقابل در عین ماده تذکر رفته است که ایران هیچگونه ادعای بر آب هلمند بیشتر از مقدار که طبق این معاهده تثبیت شده است، ندارد. محاسبه مقدار آب توسط دستگاه آب شناسی دهرآود بر دریایی هلمند که بالاتر از مدخل بند کجکی موقعیت دارد، انجام می یابد و توسط این دستگاه سال نورمال و غیر نورمال تشخیص و از هم تفکیک می شوند.

علاوتاً بر وفق ماده دهم- معاهده حیثیت دائمی داشته و نسبت به سایر اسناد مثل کنوانسیون های بین المللی قبلی و آینده و عرف بین المللی که در زمینه خیلی مهم می باشد، ارجحیت دارد.

جهت اجرای احکام این معاهده هر کشور یک نفر کمیسار و یک نفر معاون کمیسار را از بین اتباع و مأمورین عالی رتبه خویش تعیین می کند. وظایف کمیساران در

پروتوکول شماره (یک) که ضمیمه معاهده می باشد، توضیح گردیده است و آن ها در کلیه مسایل به ارتباط اجرای معاهده از دولت خود نمایندگی کرده، حوزه صلاحیت و وظایف شان در پروتوکول ضمیمه (یک) معاهده تعیین گردیده است و کمیته مشترک کمیساران جلسات عادی و خاص برگزار نموده و جهت حل و فصل سریع مسایل ناشی از اجرای معاهده سعی می ورزند، ماده نهم معاهده مشعر است: در صورت بروز اختلاف در تعبیر یا تطبیق اجرای مواد معاهده طرفین از طریق مذاکرات دیپلماتیک، ثانیاً از طریق صرف مساعی جمیله مرجع ثالث برای حل اختلاف سعی خواهند کرد. در حالیکه این دو مرحله به نتیجه نرسند، اختلاف مذکور بر اساس مواد مندرج در پروتوکول شماره دو ضمیمه این معاهده به حکمیت محول می شود. دیوان حکمیت متشکل از سه عضو یعنی هر یک از طرفین یک نفر از اتباع خود را به عنوان حکم تعیین می نمایند، حکم سوم که رئیس دیوان حکمیت می باشد، به موافقه طرفین تعیین می گردد. در صورتیکه حکم سوم در ظرف سه ماه انتخاب نگردد، طرفین یا یکی از جوانب از سرمنشی سازمان ملل متحد تقاضا می نماید تا حکم سوم را تعیین کند. رئیس دیوان حکمیت از میان کشوری خواهد بود که با افغانستان و ایران مناسبات دوستانه داشته ولی با هیچ یک ازین دو کشور دارای منافع مشترک نباشد.

خلاصه این معاهده، با دو پروتوکول منضمه آن یک معاهده جامع و مکمل بوده، واقع بینانه می باشد و حکومت های افغانستان با صبر و حوصله مندی تمام و نهایت طولانی و اصرار به موقف های خویش بالاخره موفق به عقد چنین معاهده مهم و همه جانبه گردید.

باید اذعان نمود که چرخ زمان در مسیر تاریخ کشور هیچگاهی به این مقیاس یا تناسب منافع و مفاد عامه کشور را در نظر نگرفته بود چنانچه در دو حکمیت های

گولد سمد در سال 1872م و مکمهان در 1905م ایران مستحق یک ثلث آب رود هلمند و در قرارداد سال 1316هـ ش مصوبه حکومت افغانستان سهم ایران به مناصفه آب رود هلمند ارتقا داده شده بود که خوشبختانه از طرف پارلمان کشور رد گردید. لذا معاهده سال 1973م با تعیین مقدار کمتر از 18 فیصد آب دریای هلمند بهترین گزینه و انتخاب جهت برآورده ساختن ثبات و همکاری های ذات البینی منطقی می باشد.

لذا حکومت افغانستان به موجب این معاهده صرف همین مکلفیت را داراست که سهمیه طرف مقابل را پرداخته و متباقی آن را با حفظ تمام حقوق طبق برنامه های خویش بدون کدام حساب دهی به کسی هر طوری که خواسته باشد، از آن استفاده نماید و آن را به مصرف برساند و طرف مقابل حق ندارد درین مورد اعتراض کند و یا افغانستان را مورد انتقاد قرار دهد. درین معاهده تذکر رفته که معاهده مذکور ماهیت دائمی داشته و تابع هیچ یک اصل و پرنسیپ یا سابقه (پرسدنت) موجود یا آینده نمی باشد. یعنی تابع هیچ سند دیگر دو جانبه و چند جانبه گذشته، حال و آینده نخواهد بود.



بی موجب نیست اگر در این جا چند نکته از بیانیه شهید محمد موسی شفیق صدراعظم وقت افغانستان را در این مورد نقل قول کنیم: " افغانستان با رعایت مصلحت ملی خویش حتی در شرایط بسیار دشوار از سیستم آب مقتضی را دریغ نکرده و نخواهد کرد. اگر ما امروز بعد از یک قرن گفتن و شنیدن راه گشودن گره هلمند را در می یابیم، و بر آن به نمایندگی از دو ملت و دو پادشاه امضاء می گزاریم، این پیروزی بدون شک از رهبری خردمند اعلیحضرتین شان و آرزومندی صمیمانه دو مردم برای زدودن هر سببی که از آن احتمال رنجش امروز یا فردا تصور شود، سرچشمه می گیرد".

کنوانسیون در باره استفاده از دریاها بین المللی به مقاصد غیر از کشتی رانی سند عمده بین المللی در این مورد است. این کنوانسیون در سال 1997م عقد گردیده و به نام کنوانسیون نیویارک یاد می شود. در این سند یک تعداد پرنسیپ ها و اصول کلی و عام اعلام گردیده است که مهمترین اصل آن عبارت از استفاده آب به طور معقول و منصفانه می باشد و این یک اصل عرفی است که قرن ها بالای آن تأکید صورت گرفته و از همین ملحوظ در کنوانسیون نیویارک درج گردیده است. اما درین کنوانسیون به جز از ازبکستان هیچ کشور همسایه و خود افغانستان الحاق نه ورزیده، عدل و انصاف نیز حکم می کند که افغانستان باید حق استفاده از دریاها را خویش را داشته باشد. در مدت چهار دهه جنگ های تحمیلی - از آب دریاها کشور استفاده لازم و مناسب صورت نگرفته است و دریاها کماکان به حال خودش گذاشته شده است که قابل تأسف است. واقعاً دشت های ما تشنه و اراضی ما فاقد آبیاری است که اگر بهره مند از آب شوند، تولیدات زراعتی ما را به ده ها چند افزایش خواهد داد. امروز کشور ما از نگاه استفاده از آب از جمله کشورهای است که از کمترین مقدار آب استفاده می نماید و در مورد برق افغانستان هم فقط 16

وات فی نفر مصرف می نماید و این مقدار در حدود یک بیستم مصرف یک ایرانی است که روزانه 315 وات فی نفر مصرف دارد. همچنان دیگر کشورهای همسایه هر کدام نسبت به افغانستان به مراتب بیشترین پیمانۀ برق را مصرف می نمایند. پاکستان 46، ازبکستان 185، ترکمنستان 280، تاجکستان 146، چین 492 وات روزانه فی نفر مصرف دارند. (احصایه سال 2016م که توسط CIA ارائه گردیده است) از جمله این مصرف ناچیز برق در کشور زیاد تر از 50 درصد آن برق وارداتی است که پول آن به اسعار خارجی پرداخته می گردد. لذا حالت فعلی افغانستان از نگاه اقتصادی نهایت در حالت دشواری قرار دارد. در حالیکه می تواند از آب های خویش جهت تولید برق و آبیاری استفاده نماید. پس نباید همسایه گان افغانستان به آن مخالفت نمایند و مانع حق مشروع شان شوند. اما در مورد آب دریای هلمند خوشبختانه مکلفیت افغانستان و ایران درین معاهده واضح و روشن است:

به قول معین وزارت انرژی و آب افغانستان "آنچه ایران مستحق آن است یعنی حق آبه آن کشور از دریای هلمند پرداخته می شود." مطابق ماده (5) معاهده مذکور، افغانستان بعد از دادن حق آبه، ایران حق هر گونه استفاده از حق آبه دریای هلمند را دارد. البته اعمار چند بند و انهار در داخل کشور با استفاده از حقی که در معاهده صراحت دارد، و آب داخل قلمرو جغرافیایی سیاسی کشور است بر ضد هیچ کشور نبوده و معنی خصومت یا مخالفت را افاده نمی تواند، بلکه ضرورت مبرم جهت رفاه و حل مشکلات و تأمین شرایط زنده گی برای مردم بیچاره و مستحق کشور می باشد و می تواند یک فرصت مساعد همکاری جهت تأمین مدیریت درست آب باشد و به خصوص در جهت تأمین صحت مردم جلو فاجعه های محیط زیستی گرفته شود. زیرا جهیل هامون در حال خشک شدن است این امر یک خطر و یک مصیبت بزرگ نه تنها برای مردم آن منطقه بلکه حتی منطقه جنوب غرب افغانستان

بوده و باعث دگرگون شدن زنده گی مردم آن ساحه می گردد، اگر چه قسماً علت عمده خشک شدن جهیل های منطقه بزرگ شرق میانه و آسیای میانه ناشی از خشک سالی های پی هم و متوالی و تغییر اقلیم می باشد، و به اضافه آن استفاده بیش از حد آب در زراعت و بعضاً تغییر مسیر دریاها و اعمار بندهای آبگردان همه و همه باعث ایجاد مشکلات محیط زیستی گردیده است. چنانچه جهیل ارال که از طریق دریای آمو و سیر دریا تغذیه می شد، و یکی از چهار جهیل بزرگ جهان بود، امروز به دو جهیل کوچک تقسیم گردیده و ساحه آن ها کمتر از یک بردهم جهیل اصلی بوده و فیصدی نمک آنهم چندین برابر شده و آب آن نیز نهایت آلوده می باشد.

در ایران نیز وضع جهیل های بزرگ آن کشور، ارومیه، بختگان همچنان هامون بدتر از آن می باشد که تذکر یافت. جهیل ارومیه در شمال غرب آن کشور موقعیت داشته و بزرگترین جهیل در داخل ایران شناخته می شد. این جهیل در سال های 1980 شروع به خشک شدن کرده و اکنون 88 فیصد ساحت آبی خود را از دست داده است. دلایل خشک شدن آن به اضافه خشکسالی های متواتر و پی هم، اعمار بیشتر از دو صد بند آبگردان به روی دریاها که به این جهیل سرازیر می شدند، می باشد. یعنی استفاده بدون سنجش و بدون مطالعات لازم از آب دریاها که این جهیل را پر آب می ساخت، باعث خشکیدن آن گردیده است.

جهیل بختگان که آنهم از جهیل های بزرگ ایران به شمار می رفت، کاملاً خشک شده است. این جهیل که در ولایت فارس ایران موقعیت دارد، برای زنده گی مردم منطقه و محیط زیست شان ارزش حیاتی داشت، همچنان محل زیست و پناه گاه پرنده گان مهاجر که از سایبریای روسیه می آمدند، بود. با خشک شدن آن این منطقه به یک بیابان بی آب و بی علف و خشک تبدیل شده و خیلی ها متأثر کننده

است. علت خشکیدن آن هم احداث بندهای آبگردان روی دو دریای است که به این جهیل می ریختند.

خشکیدن این جهیل و کم آب شدن جهیل ارومیه فاجعه بزرگ محیط زیستی را درین منطقه به بار آورده است. از آنجائیکه آب این جهیل ها آلوده با نمک است و در حالت خشکیدن و کم شدن، آب نمک آنها به اثر وزش بادهای اطراف آن انتشار کرده و پاشیده می شود، لذا زمین های ماحول آن هم به شوره زار تبدیل خواهد شد.

وضع جهیل هامون که قبلاً تذکر یافت جهیل مشترک ایران و افغانستان است، نیز فاجعه بار شده بخش وسیع آن خشکیده است. مشکلات و معضلات زیاد اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی را در سطح منطقه به بار آورده است.

ایران دارای 28 جهیل طبیعی بود، اما اکثر آنها در معرض خطر کم آب شدن و حتی خشک شدن قرار دارند. زمانیکه گفته می شود که 80 فیصد گرد و غبار ایران منشأ خارجی دارد، یک اشتباهی محض است، زیرا زیادتراً از 80 فیصد این حالت، مدیریت ناقص با دید کوتاه مدت بدون در نظر داشت موضوعات مربوط به محیط زیست در آن کشور است و همچنان اثرات تغییر اقلیم جهانی به خصوص در منطقه شرق میانه و آسیای میانه نقش مهم و اساسی دارد.

هم اکنون تقریباً یک اجماع جهانی در سطح بین المللی و مخصوصاً آکادمیک، بی طرف و غیرجانبدار فاقد کدام غرض مشخص وجود دارد که طی یک قرن گذشته اوضاع جوی اقلیمی را مورد مطالعه همه جانبه قرار داده است. نتایج حاصله ازین مطالعات وانمود می سازد که طی یک قرن اخیر تقریباً تا چندین درجه سانتیگراد حرارت زمین افزایش یافته و باعث ذوب شدن یخچال های بزرگ گردیده است. طی این مدت بیشتر از وسعت افغانستان یخ قطبی ذوب شده، منجمله در سطوح مرتفع یخچال های دایمی این ارتفاعات به شمول یخچال های پامیر کاسته شده و

همچنان هوای مناطق مختلف جهان دچار دگرگونی های بی سابقه گردیده است. تأثیر عمده تغییر اقلیم باعث گسترش دامنه خشکسالی های خیلی وسیع گردیده فعلاً یک سوم سطح زمین در معرض صحرایی شدن قرار دارد. مطالعات پوهنتون ملل متحد در سال 2007م نشان می دهد که به اثر تغییر اقلیم گسترش صحرا و از بین رفتن زمین های بارور، افزایش یافته و بزرگترین چالش محیط زیستی پنداشته شده که عمدتاً ناشی از فعالیت های غیرمعقول انسانی تلقی می گردد. با نظر داشت آنچه گفته شد، و به ملاحظه چالش های که محیط زیست را به سرعت تهدید می کند و یک فاجعه انسانی جبران ناپذیری متوجه بشریت است، به ساکنان کره خاکی ما، اخطار می دهد که با هراس از آینده نباید بی تفاوت بنشینند و دست و پا بسته خود را تسلیم حوادث کنند، بلکه وظیفه و مسولیت تمام کشورها و سازمان های جهانی می باشد که به خاطر نجات مردم و طبیعت زیبا و دلپذیر خود ازین فاجعه خطرناک و تباه کن به مبارزه فنی، علمی و تخنیکی برخیزند مخصوصاً نسل های آینده را ازین فاجعه و تباهی نجات دهند. با ملامت کردن های سطحی و انتقادات غیر موجه و اعتراضات غیر منطقی نمی توان جلو حوادث را گرفت بلکه جهت بقای نسل بشریت باید به صورت دسته جمعی، همدستی و اتحاد و یکسو گذاشتن اختلافات جزئی به صورت همه جانبه در سطوح منطقی و جهانی مبارزه کنند و از عجله لازم باید کار گرفته شود. انجینران و متخصصین هایدرولیک، زمین شناسی و اقلیم شناسی باید دست به دست هم دهند و تدابیر علمی و عملی را روی دست گیرند تا منابع آبی دستخوش حوادث نشود. در غیر آن وقت ضایع خواهد شد و زمان به سرعت گلوگیر بشریت خواهد شد آن وقت هر نوع اقدام، تدبیر، عمل و فعالیت برای حل این معضله و فاجعه بی نتیجه و بی اثر خواهد بود و پشمانی هم سودی نخواهد داشت.

افغانستان؛ کشور فقیر با وجود مساعدت های بی سابقهٔ جهانی



پس از دایر شدن کنفرانس بن ، سیل مساعدت های مالی جهانی به صورت بی سابقه در افغانستان سرازیر شد که اگر به جا و به شکل درست به مصرف می رسید ، کشور را به زاویه یک صد و هشتاد درجه به سوی انکشاف و ارتقا می کشانید. زیرا حجم و مقدار این مساعدت ها نهایت زیاد بود. چنانچه از سال 2002م به بعد بیشتر از 140 بلیون دالر به مقصد ایجاد و تقویت قوای امنیتی ، بازسازی ، حکومت داری خوب ، مبارزه علیه مواد مخدر ، فساد اداری و ظرفیت سازی در افغانستان به مصرف رسیده است که واقعاً یک رقم نهایت درشت ، چشمگیر و بی پیشینه بوده و بالاتر از هر تصور و امکان پنداشته می شود. زیرا در هیچ یک از مقطع های زمانی به هیچ یک از کشورهای جهان به این پیمانانه کمک های اقتصادی و مساعدت های جهانی

این طور سخاوتمندانه و با دست باز صورت نگرفته است. یعنی در حدود 117 میلیارد دلار که 4/5 حصه آن را ایالات متحده آمریکا پرداخته است.

این کمک ها در حقیقت بیشتر از کمک های شامل پلان یا طرح مارشال بوده است. پلان یا طرح مارشال بعد از جنگ جهانی دوم اساساً به تاریخ 5 جون 1947م جورج مارشال وزیر امور خارجه وقت ایالات متحده آمریکا ضمن بیانیه در هارورد پیشنهاد نمود که هدف آن بازسازی و توسعه اروپای غربی بعد از خرابی های جنگ جهانی دوم بود.

ایالات متحده آمریکا از طریق ارائه کمک ها به کشورهای مزبور پایه نفوذ خود را مستحکم نمود و از سلطه و نفوذ کمونیزم نیز جلوگیری به عمل آورد. در آن زمان ایالات متحده آمریکا 12 بلیون دلار که در حال حاضر به مقایسه ارزش فعلی دلار، معادل 120 بلیون دلار می گردد، به 16 کشور به شمول جرمنی غربی مساعدت و کمک کرده بود که تمام کشورهای اروپایی غربی از آن مستفید گردیده و اقتصاد ویران خویش را پس از جنگ جهانی دوم، بازسازی نمودند.

باید گفت که آن وقت اکثریت شهرهای جرمنی به ویرانه و خرابه تبدیل شده و صنایع آن کشور به کلی از بین رفته بود. کشورهای دیگری که از این طرح مستفید گردیدند، عبارت بودند از ایتالیا، فرانسه، انگلستان و ناروی و برخی کشورهای دیگری که نیز خسارات و خرابی های زیادی را متحمل شده بودند. خلاصه در آن زمان اروپا در تمام عرصه های حیاتی در وضعیت بسیار بدی قرار داشت و با تطبیق این پلان یا طرح مخصوصاً در عرصه بازسازی صنایع به خصوص در آلمان غربی، کمک به سزایی صورت گرفت و اقتصاد اروپا را در وضع خیلی ها خوبتر قرار داد. اما متأسفانه کمک ها و مساعدت های سخاوتمندانه و بی سابقه جامعه جهانی به افغانستان نتیجه مورد نظر را بار نیاورد و حاصل مطلوب به دست نیامد.

انتظار می‌رفت با تحقق این کمک‌ها، افغانستان اقلماً به خود کفایی لازم نایل گردد و به پای خود ایستاده شود یعنی چیزی اتفاق نیفتاد و کشور هنوز هم حیثیت مریضی را دارد که به مراقبت جدی ضرورت داشته و هرگاه زرق دوا قطع گردد، فاجعه به بار می‌آورد.

افغانستان در فهرست مرتب سال 2015م پروگرام انکشافی ملل متحد UNDP متأسفانه در شاخص توسعه و رشد انسانی، افغانستان از جمله 188 کشور در فهرست مرتبه در درجه یا مقام 171 قرار دارد و به مقایسه سال قبل به درجه پایین‌تر تنزیل یافته است.

گفتنیست که شاخص توسعه و رشد انسانی که بهترین نشان دهنده انکشاف و پیشرفت یک کشور می‌باشد، سه مورد عمده و اساسی را متضمن است.

1- امید به زنده‌گی یعنی موجودیت صحت و تندرستی افراد جامعه و امکانات دست‌داشته صحی،

2- چگونگی سطح و معیارهای تعلیمی و تربیتی یعنی معارف و امکانات ارتقای ظرفیت‌ها،

3- معیار سطح زنده‌گی یعنی اقتصاد و درآمد سالانه ملی.

طوری‌که دیده می‌شود از هر سه نقطه نظر فوق، افغانستان در نازل‌ترین درجه واقع است. باید تذکر داد که افغانستان پس از سقوط حاکمیت طالبان - در حالت بسیار بدی قرار داشت. اینکه کمک‌ها قسماً توانسته است بهبودی در رشد تولید ناخالص ملی، کاهش فقر، تأمین صحت و سلامتی، گسترش و تقویت معارف و بازسازی زیرساخت‌ها داشته است. اما معیار و اندازه این انکشافات به تناسب سیلی از کمک‌های جهانی خیلی‌ها کند و در شمار نهایت ناچیز است.

هم اکنون بیشتر از شانزده سال از آغاز کمک ها و مساعدت های جهانی می گذرد اما در ساحة عمل پیشرفت ها، خیلی ناچیز و بطی است. چنانچه هنوز هم 36 فیصد مردم افغانستان زیر خط فقر زنده گی می کنند که بیشترین رقم را در بین کشورهای همسایه افغانستان تشکیل می دهد. باوجودی که افزایش قابل ملاحظه در آمار شاگردان مکاتب و تحصیلات عالی به عمل آمده است، اما کیفیت درسی در سطح بسیار نازل قرار دارد. باوجود پیشرفت در ساحة صحت باز هم کشور در ارائه خدمات صحی از سطح اوسط کشورهای رو به انکشاف پایین تر می باشد. به اساس گزارش سیگار (دفتر سرمفتش نظارت از امور بازسازی امریکا در افغانستان) در سال گذشته، افغان ها در حدود 236 میلیون دالر یعنی یک بر دهم حصه مجموع عاید کشور را به قصد تداوی و معالجه در خارج از کشور به مصرف رسانیده اند.

در ساحة زراعت که هشتاد فیصد نفوس کشور به آن مصروف هستند، طی سال 2015م در تولیدات آن دو فیصد تنزیل به عمل آمده و چندان پیشرفت و امیدی محسوس نیست. متأسفانه زراعت در دهه اول آغاز این کمک های جهانی، در اجندای جامعه جهانی از اولویت برخوردار نبوده است.

همچنان از لحاظ صنایع می توان گفت که در افغانستان بدبختانه همین حال تقریباً صنعت وجود ندارد، از همین رو افغانستان به یک کشور وارداتی تبدیل گردیده و هنوز هم در جمله ممالک کمترین انکشاف یافته ردیف کشورهای رو به انکشاف می باشد. قابل یادآوری است که هیچ یک از کشورهای همسایه افغانستان در این ردیف قرار ندارند.

لازم بود از آغاز این مساعدت ها در پهلوی این همه امداد سیل اسا، با در نظر داشت ضرورت ها و اولویت های افغانستان در هماهنگی با هم توسط یک پلان و پروگرام منظم و یک مدیریت سالم، این کمک های بزرگ و گزاف درجه بندی و پلان

تطبیقی آن طرح و بعداً تحقق می یافت تا از آن نتیجه ملموس حاصل می شد و اطمینان خاطر افغان ها حاصل و پشتیبانی شان به دست می آمد. البته چنین اقدامی در مبارزه علیه تروریسم و مواد مخدر نیز مؤثرتر واقع می گردید. اما این مساعدت ها خلاف توقع، از کانال ها و مجاری مختلف و اولویت های غیر ملموس و غیر ضروری در عمل پیاده شده و فعالیت ها در همه جهات به صورت پراکنده راه اندازی شده بود. مسوولیت این حالت و وضعیت، در درجه اول متوجه حکومت افغانستان است، حکومت داری خوب و ظرفیت کاری وجود نداشته و حاکمیت قانون ضعیف بوده بر وفق گزارش 2016 پروژه عدالت جهانی WJP در مورد حاکمیت قانون افغانستان از جمله 113 کشور به ردیف 111 قرار دارد که کشورهای دیگر مثل مصر در مقام 110، پاکستان 106 و ترکیه در جایگاه 99 قرار دارند. عدم کارایی حکومت، عدم ظرفیت، توانایی و نیرو و کادر مسلکی، فقدان کنترل و تفتیش واقعی، نبود امکانات و مجازات قانونی و عملی و غیره و غیره باعث کندی انکشاف اقتصادی گردیده است با تذکر ملاحظات فوق باید گفت انکشاف و پیشرفت که توقع می رفت، با تأسف صورت نگرفت.

علت اساسی این مشکلات را می توان در سیستم و مکانیزم ناهنجار کمک های بین المللی به کشورهای فقیر و پسمانده مخصوصاً افغانستان جستجو کرد. چنانچه این موضوع در گزارش های اداره سیگار SIGAR، سرمفتش خاص امریکا برای بازسازی افغانستان انعکاس یافته و طی آن از به هدر رفتن و ضایع شدن قسمت زیاد کمک های شگفت آور جامعه جهانی طی شانزده سال در افغانستان بازتاب یافته است. لازم به ذکر است که یکی از علل عمده که این کمک های هنگفت به نتیجه مطلوب واصل نشد، این است که مساعدت های یادشده از طریق قراردادی های غیر مسلکی و مؤسسات غیر دولتی یا انجوها و اکثراً غیر مسوول از طرف کشورها و

سازمان های کمک کننده و یا دونرها بدون در نظر داشت شناخت مؤثریت اقتصادی و مفیدیت آن در افغانستان، به مصرف رسیده است. هرگاه این کمک ها و مساعدت ها با نظر داشت اولویت های بنیادین و عمده جامعه افغانی، ضرورت های اساسی اقتصادی و به هدف خودکفایی افغانستان صورت می گرفت، تغییرات و تحولات بزرگ در زنده گی مردم افغانستان رونما می شد و افغانستان از این حالت بحرانی و وابسته گی که اگر این کمک های جهانی قطع شود، حالات غیر قابل پیشینی را به وجود خواهد آورد، نجات می یافت، به خودکفایی می رسید و سرپای خود می ایستاد.

طبق اظهارات سرمفتش اداره سیگار، عواید دولت یا درآمد داخلی، افغانستان دو بیلیون دالر بوده، در حالیکه هشت بیلیون دالر مصارف نظامی اردو، پولیس، معارف، زیربنا و دیگر مصارف افغانستان می باشند. یعنی هشتاد فیصد مصارف دولت افغانسان از طریق کمک های خارجی تمویل می گردد.

در آخرین گزارش دو صد و شصت و نه صفحه یی مورخ ماه جنوری 2017م اداره سیگار آمده است که ایالات متحده امریکا از آغاز سال 2002م تا اکنون بالغ بر 117بیلیون دالر در افغانستان به مصرف رسانیده است، اما نتیجه و حاصل آن در سطح نهایت نازل قرار دارد. این گزارش یک تصویر سیاه را از حالت فعلی کشور ارائه می نماید. در گزارش مذکور گفته شده که حکومت افغانستان قلمرو اندک بیشتر از مناصف کشور را در کنترل خود دارد و تولید مواد مخدر منجمله کشت کوکنار یا خشخاش به معیار روز افزون قوس صعودی خود را می پیماید. آمار و ارقام نیروهای امنیتی افغانستان رو به کاهش است.

البته مهم اینست که سیگار در مورد مساعدت های ایالات متحده امریکا و سایر کشورها به افغانستان پیوسته دونرها را ملامت می کنند. در گزارش مزبور از یک

پروژه بزرگ به ارزش 99 میلیون دالر جهت اعمار و ساختمان يك هتل كلان در كابل تذكر داده شده و علاوه گرديده كه بعد از دريافت هشتاد و پنج ميليون دالر از طريق مؤسسات خصوصي خارجي، ساختمان مورد نظر به صورت نيم كاره توسط قراردادي هاي امريكايي و افغان رها گرديده و پول متذکره نیز لادرک است.

در گزارش ديگر سال 2015م جان ساپكو سرمفتش خاص مؤسسه سيگار آمده است: وزارت دفاع ايالات متحده امريكا اعمار و ساختمان يك كمپ مجهز را در ولايت هلمند به مصرف 33 ميليون دالر كه هيچ وقت از آن استفاده صورت نگرفته و به اعمار آن هيچ ضرورتی محسوس نبود و حتی شاید بعداً تخریب هم شده باشد، به قرارداديان سپرد.

علاوتاً آقای جان ساپكو سرمفتش اداره سيگار در گزارش ديگر از يك معامله بزرگ 486 ميليون دلری جهت خريداري هليكوپترها متذکر می شود. گفتنیست كه در سال 2008م ناتو بيست بال هليكوپترهاي مستعمل ساخت كشور ايتاليا را به قيمت



486 میلیون دالر خریداری کرده بود، بعداً معلوم شد که طیارات یادشده به هوایی خاک الود افغانستان سازش نداشته، نمی توانست مورد استفاده قرار گیرد. خلاصه کلام که 16 باب هلیکوپتر مذکور تخریب گردید و بقایا آن جمعاً به ارزش مبلغ 32 هزار دالر بالای یک قرارداد افغانی که هر پوند وزن آن را به شش سنت به فروش رسانیده، هم شامل مبالغ حیف و میل شده می باشد.

به هر صورت، زمانیکه بنده از سال 2012م الی 2014م مسوولیت سفارت کبرای افغانستان را در کشور ایتالیا به عهده داشتم، چندین بار با مقامات ذیصلاح ایتالیوی تماس گرفتم، ملاقات ها را انجام نمودم، دو مرتبه دو وزیر دفاع را که در دو حکومت ایفای وظیفه می نمودند، توأم با آتشه نظامی سفارت افغانی، ملاقات نموده و مشکل هلیکوپترهای نظامی فوق الذکر را با آنها مطرح نمودم به جانب مقابل توضیحات لازم داده و گفته شد، باوجودی که به این هلیکوپترها در جهت مقابله با تروریست ها ضرورت مبرم محسوس است، اما در اوضاع جوی افغانستان قابل استفاده نمی باشد. برای افغانستان که مسأله اساسی تقویه قوای هوایی آنست، مشکل بزرگی را به وجود آورده است. همچنان برای صنعت ایتالیا که این طیارات ویتترین آن در افغانستان می باشد، تصویر خیلی ها خراب را ارائه کرده است. آن ها وعده دادند تا در جهت حل مشکل دست به کار شوند و تا حدودی هم در زمینه به مساعی لازم پرداخته اند، اما چون طیارات متذکره باگرد و غبار فضای کشور ما عیار نبود، مکرراً عوارض پیدا کرده و پرزه جات آن به مقصد ترمیم و رفع عوارض تخریکی به مشکل به دست می آمد. تا بالاخره قسمت زیاد شان طوری که تذکر رفت، تخریب گردید. ضمناً با مقامات مسوول در کابل نیز تماس گرفته شد که در مقابل گوشزد نمودند که این موضوع مستقیماً با ایالات متحده امریکا و ایتالیا ارتباط

دارد و حکومت ایالات متحده آمریکا در زمینه نفتیش و بررسی های لازم را آغاز کرده است. واقعاً موضوع متذکره تحت نفتیش مقامات امریکایی قرار دارد.

در این مقاله صرف سه مثال از موارد متعددی که در گزارشات اداره سیگار ذکر شده، در این نوشته کوتاه آورده شده که همه نشان دهنده آن است که چه گونه پول های که به نام مساعدت و کمک توسط دونه‌ها داده می شد، یک بخش زیاد آن توسط خود شان حیف و میل گردیده است. مطابق گزارشات متذکره یک حصه آن توسط حکومت افغانستان تحت عنوان های مختلف مثلاً اردو، پولیس و مکاتب خیالی ضایع شده به هدر رفته است. اما بخش بزرگ آن از طریق خود دونه‌ها حیف و میل گردیده است. این موضوع تنها در افغانستان اتفاق نیفتاده است بلکه در کشورهای دیگر مثلاً: هایتی و عراق نیز همین قسم حیف و میل شده است. هایتی کشوری با هشت میلیون نفوس با وجود بیلیون ها دالر کمک های جامعه بین المللی هنوز هم فقیرترین کشور قاره آمریکا بوده و بدترین حکومتداری را در این قاره حایز است.

تنها بعد از وقوع زلزله 2010م که باعث تخریب و ویرانی ها مخصوصاً قسمتی زیادی از شهر پورت پرنس مرکز آن کشور تخریب گردید و جامعه جهانی مبلغ ده بیلیون دالر را جهت کمک های بشری و بازسازی آن کشور تعهد نمودند. اما متأسفانه باوجود این کمک های وافر، مؤثریت آن در مقایسه با میزان کمک ها نهایت ناچیز بود. آقای ستینفوس نماینده سازمان کشورهای امریکا در هایتی در کتاب خیلی انتقادی خویش به نام (ناکامی کمک های بین المللی در هایتی)، پیرامون این کمک ها می نویسد: علت عمده ناکامی جامعه جهانی در مساعدت به هایتی، تقسیم پول بین انجوهای غیر مسلکی و استفاده جو و بازگشت دوباره قسمت زیاد پول ها مساعدت شده به کشورهای دونه‌ها بوده است.

همچنان کمک های بین المللی که به کشورهای فقیر افریقایی چندان مؤثریت نداشته و تعداد زیاد اشخاص دخیل و آگاه خواستار بازنگری میکانیزم کمک های جهانی به کشورهای فقیر گردیده اند.

سازمان معتر آکسفام در یکی از راپورهای خویش اظهار داشته که یک مقدار زیاد یعنی در حدود چهل فیصد مساعدت های بین المللی به افغانستان تحت عناوین معاش، کمشن و دیگر موارد مجدداً به کشورهای کمک کننده (دونر) انتقال یافته است. آقای جان ساپکو سرمفتش خاص امریکایی از تشکیلات عظیم مدیریت این کمک ها در کابل و واشنگتن شکایت نموده می گوید که سی فیصد کمک ها جهت پیشبرد کارهای اداری و امنیتی این ادارات Superstructure به مصرف رسیده است.

آقای ساپکو طی مصاحبه با شبکه تلویزیونی الجزیره دلایل حیف و میل این کمک ها را عدم نظارت دقیق و فنی از همه پروژه های ساختمانی و حمایتی و تطبیق آن و تبدیل و تغییر مقامات مسوول امریکایی در هر شش ماه از مواردی است که کار بررسی و تفتیش امور را مشکل ساخته اما با وجود آنهم، اداره سیگار توانسته است بسیاری از دوسیه ها را در حالت تفتیش بررسی قرار دهد تا سارقین پول و مالیه دهندگان امریکایی دستیاب شوند. موصوف می افزاید یک قسمت کم موضوعات تقلب و فریبکاری تشکیل می دهد و قسمت زیادی به هدر رفتن این پول مدیریت ناقص و ضعیف بوده است.

باید یادآور شد که در سال 2001 زمان سقوط حاکمیت طالبان، افغانستان در حالت نهایت بدی قرار داشت. قسمت های از کابل که در جنگ های داخلی قبلی ویران و به خرابه تبدیل شده بود و به شهر ارواح بیشتر شباهت داشت، اردو و پولیس و یک نظام منظم حکومتی وجود نداشت. زنان یا نصف از مردم کشور به صورت

اجباری در خانه های خود محبوس بودند. از لحاظ احصایه و امار شاگردان مکاتب ده فیصد حصه تعداد فعلی بود. خدمات صحتی برای نود فیصد مردم وجود نداشت. خزانه دولت تهی بود اما همین کمک ها سبب شد تا در کشور تحرکی محسوس شود. مگر با وجود ادامه جنگ اعلام نشده همسایه شرقی به خصوص مداخلات و اعمال تخریب کارانه تروریستی، به کشور چهره دیگر بخشید. اما مشکل عمده و اساسی این بود که از کمک ها و مساعدت های بی پیشینه به صورت مؤثر و درست استفاده صورت نگرفت. بنابر همین علت یک اقلیت کوچک از آن استفاده اعظمی نمودند و اکثریت قاطع مردم همچنان کماکان در حالت فقر، بیچاره گی و قبول مشکلات به زنده گی فلاکت بار خود ادامه می دهند.



سخن پایانی کتاب،

واضح است زمانی که یک حکومت واقعاً به اساس ارادهٔ مردم به وجود نمی آید، حل مشکلات و رفع چالش‌ها برای آن بسیار زیاد مشکل بوده و در کشورهای که حکومتداری به شیوهٔ دیموکراتیک اجرا می‌گردد، دارای کمترین فساد اداری و اقتصادی می‌باشند.

در حکومت‌های دیموکراتیک، قوهٔ قضائیه آزادانه و مستقل عمل کرده، زمینهٔ مشارکت سیاسی همه‌گانی در ادارهٔ امور آماده و مهیا بوده، مردم دارای آزادی‌های مدنی و دیموکراتیک می‌باشند. تمامی ملت در همه حال به دولت و مقامات حاکمهٔ خود اعتماد داشته، تمام اقوام، ملیت‌ها و اقشار مختلف جامعهٔ آن را نماینده خویش دانسته، جهت حل مشکلات و اختلافات از آن پشتیبانی می‌نماید.

بنابر گزارش مجلهٔ اکونومیست؛ افغانستان در بین ۱۶۷ کشور جهان در جایگاه اخیر یعنی مقام یک صد و چهل و نهم ۱۴۹ در سال ۲۰۱۷ م قرار داشته، در ردیف کشورهای استبدادی قلمداد شده است. درین گونه کشورها انتخابات به صورت عادلانه، آزادانه و شفاف برگزار نگردیده در عین حال فساد اداری و اقتصادی در همه شوون دولت و جامعهٔ به طور گسترده موجود و مردم نسبت به دولت بی اعتماد می‌باشند. در حالیکه پشتیبانی مردم از دولت باعث تقویت نظام و ضعف دشمنان مردم می‌گردد. به عبارهٔ دیگر دیموکراسی می‌تواند به ذات خود بسا مشکلات و چالش‌ها را حل سازد. در افغانستان جهت تحقق دیموکراسی که منشأ و تهداب آن انتخابات است، متأسفانه پروسهٔ انتخابات به شکل عادلانه و شفاف و طور واقعی صورت نگرفته و حتی مسوولیت تحقق و تطبیق آن قسماً به افراد داده شده که قطعاً به مردم سالاری باورمندی نداشته و منافع ناچیز شخصی گروهی و قومی خویش را بالاتر از منافع ملی و عامه می‌دانستند و با بازی با دیموکراسی باور مردم را از دیموکراسی تا حد زیاد ساقط ساخته، مردم را از حکومت بیزار و گریزان نموده‌اند که هسته مشکلات امروزی ما در همه ساحات مخصوصاً در عرصهٔ امنیتی و اقتصادی عمدتاً از همین جا می‌باشد.

Introduction

The International Community and Afghan people have worked unceasingly over the past sixteen years to rebuild Afghanistan, create viable governmental and civil society institutions, and bring about domestic security through the establishment of a modern, effective national security force. The cooperative achievements have been remarkable in some areas; however, in fighting corruption, controlling the drug trade, and providing security, failure is evident.

The long deteriorating security situation is of uppermost concern in the minds of the Afghan people. The primary cause of continuing instability and terrorist violence is the unwillingness of the Pakistan government to eliminate terrorist safe havens, going so far as to deny the presence of Taliban and other terrorists in Pakistan and its territories. Other important contributory factors to Afghanistan's insecure state are poor governance and the lack of the rule of law.

1. Security and Terrorism

- A. Pursing the wrong Enemy,
- B. Paradox of Pakistan's Fight against Terrorism,
- C. There is no "Friendly" Terrorist,
- D. Defeat Terrorism-End sanctuaries,
- E. A wrong path,
- F. New Us strategy will end Pakistan blackmail,
- G. Frailer is not an option.

2. Water Scarcity and Governance

- A. Afghanistan Survival demands the Afghan Government Unity,
- B. Decentralization strengthens stabilization,
- C. To End Crises, Afghanistan must It is constitution,
- D. Kabul's Dangerous water and effective governance,
- E. Confronting Afghanistan Environmental Challenges,

Part I

Security and Terrorism

Terrorists perpetrate violent attacks against the Afghan people across Afghanistan every week. Despite thousands of international military personnel in country assisting and supporting Afghan security forces, the living situation for all Afghans is worsening. After so many years of bloody conflict, terrorists are still able to operate, because they can retreat to safe havens for recovery and reorganization.

Part II

Environment and Governance

New US Strategy Will End Pakistan Blackmail



Until recently no reasoning, entreaties, or threats to Pakistan could stop the Pakistan government's continuing blackmail of its donor nations and neighbor Afghanistan by threatening national take-over by extremists or its security forces once again.

Pakistan has long asserted that fighting terrorism has caused Pakistan the loss of thousands of its security force members, hundreds of civilians, and billions of dollars from the destruction such fighting left. Pakistan has ceaselessly denied that it is a safe haven for various terrorist groups. It asserts that such groups, which directly harm Afghanistan, have been and are actually based in Afghanistan. Therefore, the Pakistan government as a matter of policy has refused to bear the financial burden of anti-terrorist operations.

In spite of Pakistan's refusal to join the fight against trans-border or external terrorism, it has received many billions of dollars in foreign aid, at least \$33 billion from the United States.

The Pakistan government stance is that Pakistan does the best of its ability to maintain internal peace – for the sake of the region and world – so it needs broad-based assistance. Otherwise, the global and its domestic situation, especially, will become very dangerous. Pakistan, a “poor” nation of over 200 million, possesses nuclear arms and de-stabilizing it represents a grave threat to world peace and order. Pakistan's “democratic” government further declares that its collapse would be catastrophic, leading to radical extremist-led nation-wide chaos. Always invoking the threat of democratic or national collapse has until now been effective to keep foreign aid coming in. This threat, this official posture of pending doom, has been Pakistan's successful blackmail.

Unassailable intelligence has shown that most terrorist groups have formed and grown strong in safe-haven Pakistan. Its leaders, civilian and military, turn a blind eye to terrorism that does not threaten those in power or take hostile actions against the Pakistan people. In so doing, terrorist organizations, particularly the Taliban and Haqqani networks, train and recruit continually within Pakistan. These networks harming Afghanistan and those menacing that others countries could not survive without Pakistan's refusal to act, independently or cooperatively, to uproot them. This "hands-off" policy in effect is vital support for terrorists.

The recently released new US "Afghanistan and South Asia" strategy rejects Pakistan's groundless threat of national destruction and blackmail. Pakistan's inaction toward terrorism has long been a major obstacle to bringing an end to hostilities in Afghanistan. If Pakistan seeks further aid from America, it must help destroy safe havens where terrorists rest and refit with little interference, if not impunity. Let us hope the US policy reversal is followed through on, so as to gain direct, concrete counter-terrorism actions by and within Pakistan. Our neighbor must stop the blackmail, drop the charade, and begin to truly help stabilize the region.

There is No “Friendly” Terrorist



The Dalai Lama has said, “there is no Muslim or Christian terrorist, because terrorists no longer religious once they embrace terrorism.” Terrorism is the use of violence against innocent people as a means of achieving political, religious, or ideological goals. Slaughtering innocents is forbidden by religions. The Tibetan spiritual leader is right in saying that terrorists are against religion, especially Islam. Killing innocents in mosques, schools, on the street, or at a market has no connection to Islam. These kinds of murderous acts, regardless of who commits them are crimes against humanity.

Terrorism is always wrong, and any differentiating between good and bad terrorism is fallacious. Terrorist actors are our common enemy. They threaten world peace and stability, and specifically, various terrorist groups are still trying to return Afghanistan to the Dark Ages.

It is not important whether terrorist acts are committed by Isis, Al Qaeda, Taliban, or another group. All their acts result in the killing of noncombatants and/or destruction of property. The name of the destroyer does not matter. Let me give several recent examples: July 24, 2017, the Taliban claimed responsibility for a car bombing in Kabul, which left 31 people dead. All victims were civilians. October 20, 2017, over 90 people died in a wave of attacks across Afghanistan. Most were civilians; many were praying in a Sunni mosque, others in a Shia mosque. November 2, 2017, six International Red Cross members were killed in Jowzjan province by Islamic State gunmen.

The Haqqani terrorist network, affiliated with the Afghan Taliban, coordinates its bloody work with Pakistani Taliban and Al Qaeda groups. Bin Laden began his terrorist enterprise as a volunteer in the latter group in Miranshah, Pakistan. The Haqqani group is infamous for the slaughter and kidnapping of civilians; it offers nothing positive to civilization. With foreign and Afghan fighters, insurgents

killed with bombs 150 civilians in Kabul's "Green Zone" on May 31, 2017.

The terrorist acts described show us that there is little difference among terrorist groups in their destructive outcomes. Every ruthless cell, group, or network will kill any innocent Afghan civilian in order to promote their perverted interpretation of Islam and bankrupt ideology. Haqqani and Taliban have more Afghan adherents than Isis-affiliated organizations and are more likely to kill Afghan countrymen in mosques, schools, and hospitals. Isis killers, mostly not Afghan, but foreigners, are more likely to target foreigners as well as Afghans and their material assets in Afghanistan.

Yet under either approach, innocent Afghan citizens die. Any terrorist – by any name - in Afghanistan should be stopped. Afghans, who kill Afghans, in my view, bear a greater guilt than foreigner terrorists in Afghanistan; however, all terrorists should be punished equally. Like a physician who must amputate a limb to save a patient's life, we Afghans must condemn and reject even family members who engage in terrorism in any degree. In trying to distinguish different categories of terrorists in order to give preferential consideration to Afghans, we create confusion in the minds of our security forces, putting in danger their lives and the stability of our country, as we move toward greater democracy and a better economy.

Failure Is Not An Option



The BBC reported on 30 January 2018 that the Taliban is “openly active” in “70%” of Afghan territory and “half the population” live in areas affected by the Taliban's presence. This is alarmist, British tabloid journalism from the BBC.

The report, or study, further asserts that the Taliban must be negotiated with to make peace. The study, four months in the making, including four days with the Taliban, calculates that the Afghan government controls only 122 national districts. These districts represent roughly 30% of the national territory, and in the 122 districts the report states, no one is safe from Taliban attacks. Daesh and other terrorists groups, the study estimates, are active also, in 30% of districts in eastern and northern Afghanistan.

We Afghans know the reality: Afghanistan is not yet safe in many parts of the country. We see that Taliban elements carry out

bombings that intentionally – not accidentally - kill or maim hundreds of innocent people. Taliban members destroy hard-gained infrastructure a modern Afghanistan needs. They enslave women and deny human rights to any opposition wherever they can. All these acts and more to drag Afghanistan backward. However, the unhelpful BBC reportage does not note that Taliban terrorists are hated by a large majority of Afghans, and only a small fraction of the population support Taliban extremists.

14 November 2017 the Asia Foundation released a very relevant study concerning Afghanistan. The foundation has done extensive research in Afghanistan since the early 2000's. The study's findings are "based on face-to-face interviews with a national sample of more than 10,000 Afghan citizens representing all major and most minor ethnic groups in all 34 provinces." The study found that 93% of all survey respondents feared encountering the Taliban because of its brutality and extremism.

The BBC study's authors contradict the latest NATO data that indicate that nearly 56% of Afghanistan is under its democratically elected government. This 56% is almost double the BBC authors' declared 30%. On one hand, NATO critics will argue that NATO is desperate to show success in Afghanistan, yet on the other hand, NATO's long presence and continual confrontations with anti-

Afghanistan forces, arguably, makes its number estimates more credible.

The opportunity for peace in Afghanistan is greater today than previously. The United States' unambiguous strategy today is rooting out safe havens, recruitment sites, and training camps, not only anywhere in Afghanistan, but also in any border area or in Pakistan. The steadfast support of our national government will help realize greater success. Afghanistan's enemies wish to ignore or simply have no understanding of good-faith dialogue or negotiation.

Taliban spokespersons offer no hope, no peaceful, democratic change from their earlier horrid tyranny and national deconstruction. Yet some of Afghanistan's developed-nation allies seem to believe Taliban can be appeased with peace talks. For almost 15 years, we have tried to negotiate; the only results have been a weakened national government and a discouraged Afghan security force, while the Taliban has strengthened its hold in more areas and increased its numbers. Sadly but truly, only force of arms at this time will thwart Taliban fanatical aims.

Afghans, building democracy and a better and modern life without violence hope the BBC study does not demoralize our brave security forces and hinder fulfillment of the united vision of Afghanistan and the US. Afghans do not want a bloody failed state, a renewed tyranny of the dark ages. We must carry on. Failure is not an option.

Defeat Terrorism – End Sanctuaries



Winning the Afghan people's war against terrorism without wiping out sanctuaries outside Afghanistan is impossible.

Afghanistan today is challenged by an upsurge in terrorist attacks. These recent criminal acts have heightened tension within our National Unity government, and our leadership's continued resolve is essential. We must be united now to face continuing evil external and internal threats. For 16 years Afghani and Coalition forces have fought for us Afghans, yet a sense of security in Kabul is eroding as

mounting numbers of innocent people are killed and maimed. However, this spike of violence must unite us and harden our resolve to root out the Taliban and other terrorist gangs who would destroy the legitimate Afghan state.

The Taliban and their ilk are able to survive because they have safe havens. Across our eastern border in Pakistan, terrorists treat their wounded, train new killers, and replenish supplies. They are free to do this because the Pakistan politico-military leadership -- proven by their actions -- sees "good" and "bad" terrorists. Bad terrorists are the TTP (Tahrik e Taliban Pakistan) who fight to destroy a modern Pakistan, but not terrorist groups who do not fight against Pakistan. The latter are not criminals there and are not challenged by the Pakistani army.

For global public consumption, Pakistan appears to be a staunch ally in the international war on terrorism. Yet its military offensives only target the TTP. After battles against the Pakistani army, TTP fighters not killed or captured flee to Afghanistan and join the ISIS murderers. Thus, Pakistan in its picking and choosing terrorist enemies, rather than aiding us in rooting out all terrorist nests, perversely feeds terrorism in Afghanistan in another way.

All terrorist sanctuaries in Pakistan and Afghanistan must be rooted out if we are ever going to achieve regional peace and stability. Major leaders of the Afghan Taliban: Jalaluddin Haqqani, Sirajuddin Haqqani, and Hibatullah Akhundzada enjoy safe haven in Pakistan. These terrorists fight a proxy war for Pakistan's leaders. Because the Pakistan nation-state was, and still is, only marginally more stable than Afghanistan, Pakistan for its national survival has long supported the Afghan Taliban regime. Clear-eyed analysts of our region know Pakistan's support of the Taliban is the principal cause of continuing insecurity and violence in Afghanistan, not Afghan government or military ineptitude.

In 2016, Afghanistan suffered the highest number of deaths and casualties in its history, according to UN reports. With continued bombings, 2017 could ultimately be worse. Therefore, I urge that our NATO allies convince Pakistan to end its double game and join with us and Coalition forces to develop today a coordinated, if not combined, battle plan to destroy terrorist sanctuaries in Pakistan and Afghanistan along our common border. With unified multilateral military action, we can bring greater respective national security and further regional stability. Such action is vital for the survival of both Afghanistan and Pakistan.

A Wrong Path



Making the elimination of ISIS and Al Qaeda the highest objective of the US-led coalition and seeking to compromise with the Taliban and Haqqani terrorists is the wrong path to peace to Afghanistan.

The main cause of instability in Afghanistan is the Taliban and Haqqani insurgency. Other terrorist organizations compared to these two groups present a much lesser threat. America and her allies has have fought bravely throughout my difficult Afghanistan for 16 years to bring security and further the construction of a modern nation state for the overwhelmingly majority of the Afghan people. Negotiating with the Taliban and the Haqqani to begin an exit will jeopardize all the investments made by our allies. To walk away now from an unstable, vulnerable Afghanistan with the task uncompleted -- when authentic success is obtainable -- is taking a wrong path.

Most terrorists come from the Taliban and Haqqani organizations. They are ruthless, radical ideologues for whom no negotiating or compromising exits, with governments as with their religious positions. These extremist groups are largely based in Pakistan with the acceptance of the Pakistani military. The only thing the Taliban and Haqqani leadership will accept is the total exit of coalition forces, forces who fight bravely to help the Afghan people create a government chosen by them and not imposed upon them.

For almost a decade the successive Afghan governments, acting in good faith, have wanted to make peace with the Islamist extremist forces without success. The Afghan governments have called the Taliban the "armed opposition" or an "unsatisfied brother" to avoid using the word "enemy." As a concrete gesture to bring about peace through honest negotiations, the Afghan governments have released known terrorists in order to show a willingness to end hostilities and begin a peace process. But the anti-democratic extremist forces have rejected even a one-day cease-fire. Widespread violence and the daily killing of innocents continue.

Afghan government peace proposals or offers of cooperation are scorned by the Taliban and Haqqani. To them all efforts at negotiation are believed to be signs of the government's weakness, so they continue their blood-letting. At present any government attempt to reach out heightens enemy morale and will demoralize Afghan armed forces if they lack the power and resolve of the US-led coalition.

The Paradox of Pakistan's Fight against Terrorism



Since the US launched a military engagement in Afghanistan 14 years ago, Pakistan has recovered the former position of being one of the closest allies of the US in the region. Still, this friendship remains largely overstated and billions of dollars poured in support to Pakistan did not produce tangible results. The role of Islamabad remains questionable and the situation is worsening in Afghanistan. Moreover, concrete evidence has confirmed that the Inter-Services Intelligence (ISI), the Pakistani military intelligence agency, has been supporting Taliban attacks in Afghanistan. Therefore, the situation in Afghanistan cannot be fixed, without Pakistan becoming a sincere partner in this fight against terrorism.

Without any doubt, Pakistan has engaged in a fierce fight against terrorism. This country claims a regional vision but sticks exclusively to national interests. The war waged against the Tehrik-i-Taliban Pakistan (TTP)



highlights the paradox of Islamabad. On one side Pakistan sustains a substantial military effort to eradicate any threat considered dangerous to its security. But on the other side, it is widely acknowledged that ISI is supporting, training, and even harboring Afghan Taliban and insurgent groups such as the Haqqani network. For years, the Pakistani tribal regions along the Afghan border have been a safe harbor for insurgents and terrorists who are operating in Afghanistan. Pakistani authorities keep pretending that they are acting alongside the US to fight terrorism while they are actually supporting our most dangerous enemies. The presence of Osama Bin Laden and Mullah Omar in Pakistan was the blatant evidence that this country has been intentionally deceitful. Experts are pointing at the double standard of Pakistani authorities. The security situation has significantly improved in Pakistan after a “deal” to sanctuarize the

Pakistani territory. But the result has been a transfer of terrorism across the border and a terrible deterioration in Afghanistan. To make it short, terrorism has simply been displaced from Pakistan to Afghanistan.

Imported destabilization

Held responsible for a great number of terrorist attacks, the Haquani network is the most brutal terrorist group in Afghanistan. Recently in July 2015, they were responsible for the devastation of the Shah-Shahed district of Kabul, killing and injuring hundred people mostly civilians. This group is building capacities in sanctuaries located in North Waziristan, a remote border region of the Pakistan's Federally Administered Tribal Areas. Money, arms, infrastructures and logistics are being provided by the host country. Pakistani authorities are claiming that Haquani terrorists have been eradicated by military operations but recent reports have confirmed that Islamabad is turning a blind eye to their presence. Last month, Kunduz, the largest city in North-Eastern Afghanistan was captured mostly by Pakistani Taliban-affiliated insurgent groups previously located in Pakistan and forced out by the Pakistani army. As widely publicized in the news, they killed, raped and pillaged the city.

Since the beginning of the coalition's engagement in Afghanistan, terrorists have killed 3,506 soldiers from 21 countries including 2,372 American soldiers. Terrorism is still ravaging the lives of Afghans who remain the first victim of this war. Since 2001, 26,000 Afghan



civilians have died directly from terrorism and some 360,000 indirectly. According to a UN report, homemade bombs and suicide attacks launched by Taliban and their allies are responsible for 72% of all Afghan civilian casualties. 2014 was the worst year ever recorded. In the first half of 2015, 1,500 people were killed, increasing the year-on-year number of victims by 23% for women and by 13% for children. This is the highest number of civilian casualties in a 6-month period since 2001. In addition, almost one million Afghans are suffering the conditions of internally displaced persons (IDP). A

figure that is expanding rapidly with 103,000 additional IDPs during the first six months of 2015.

Moreover, the efforts sustained for the reconstruction of the country are being jeopardized by this imported destabilization. The financial support provided by the international community now largely exceeds the \$103 billion of the Marshall Plan that organized the reconstruction of Europe after WWII. This huge mobilization has raised Afghanistan out of the crippling deprivation observed 15 years ago. Infrastructures have been rebuilt, schools are opening everywhere, new roads are connecting remote regions, and the economy is back on tracks. However, drug trafficking still generates substantial revenues in support to terrorism and the number of cultivated hectares has doubled since 2009.



Hidden Agenda

Therefore, no solution will be acceptable as long as Islamabad sustains this two-faced policy. The strategy of Pakistan regarding Taliban ranges from benign neglect to unabashed patronage. The late US representative to Afghanistan and Pakistan, Richard Holbrooke, once said *“we may be fighting the wrong enemy in the wrong country.”* The US former chairman of the Joint Chief of Staff, Admiral Mike Mullen, echoed this opinion when he referred to the Haquani network as *“the Afghan Taliban’s most destructive element and a veritable arm of Pakistan ISI. For example, ISI has close links to the Haquani network by equipping them and contributing heavily to their funding. This terrorist group is still favored by the Pakistan’s military.”* Pakistani vocally reject such accusations but the facts have



been clearly established and confirmed. Similar previous denials regarding the presence of Bin Laden and Mullah Omar have seriously damaged the credibility of Pakistan. Today, Akhtar Mohammed Mansour and other Taliban leaders are commanding terrorist operations from the Pakistani town of Quetta. Terrorists not only enjoy safe havens in Pakistan, but they are actually being supported by Pakistan's military elite.

On this point, many experts are raising questions regarding the purposes of this hidden agenda of Islamabad. Is Pakistan escalating a proxy-war of influence with India? To which extent keeping Afghanistan in a weak condition is serving the interest of Pakistan? What is Pakistan expecting from an unlikely return of Taliban in Kabul? Does the military contribution of Islamabad justify the position of strategic partner in the region? Supporting some terrorist groups while combating some others is a dangerous game. This tactic may bring short-term benefits for Pakistan. But in the long-run, this cynical calculation cannot produce positive outcomes. In this highly volatile environment, uncontrolled Taliban may backfire anytime and Pakistan will have to foot the bill. The international community is well aware of the nuisance capacity of Pakistan. Many experts are sending alarm signals urging the US to reconsider a flawed partnership. For long, realpolitik has crossed the line of common sense. It is now imperative to confront the reality and persuade the Pakistani military to stop these paradoxical policies for the sake of the region and for the global peace.

Part II,

Environment and Governance

Introduction

The author examines herein the ever-looming water crisis in Kabul and grave environmental problems Afghanistan faces, e.g., the widespread un-met demand for potable water, air, water, soil pollution, climate change.

In addition, in Part II, major legal challenges of governance are examined. For instance, extensive expert analysis firmly indicates a pressing need to transition from a rigidly centralized national government to a more decentralized system. While at the same time, there must be coherence and internal cooperation within the National Unity government, so that it acts as a truly unified team without contradictory efforts.

Kabul's Dangerous Water Problems



A fundamental responsibility of a legitimately democratic government is to provide for the well-being of as many of its citizens as possible. There can be no well-being and sustainable economic development for Afghanis, if there is no or insufficient potable water. Any hope in modernizing Afghanistan must include far greater progress in expanding the national water-delivery infrastructure. Such urgently needed work must be accelerated even while the national government secures military control of the national territory. Foreign assistance has been invaluable in making inroads into water problems, but more robust and extensive public works projects are called for. The observations offered herein focus on Kabul, the national capital, but they apply with lesser or greater force to every Afghan urban area.

Water scarcity has been a fact of Afghan life throughout history. Today, access to clean water by Kabul's five million inhabitants is increasing difficult. The capital is four times greater than it was at the fall of Taliban mis-rule 17 years ago. Commentators have stated that Kabul is the fifth-fastest growing city in the world. Astoundingly, it is a fast-growing city with inadequate plans and resources to meet the water and sewage needs of its residents. The reliance on wells in the Kabul metropolitan sprawl has been extreme, as the dramatic drop in the water table indicates. Historically, Kabul has largely relied on water from the winter snows and the glaciers in its surrounding mountains to replenish the watershed. "May Kabul be without gold, but not without snow," an Afghan proverb pleads.



Coupled with scarcity of supply is the contamination of so much of the subsurface supplies. Afghanistan's National Environmental Agency has indicated that perhaps 70 percent of underground water for Kabul is polluted, making it unsafe and unusable. The pollution, largely from human waste with chemical and industrial discharge, foretells the likelihood of serious and/or fatal diseases to Kabul residents. The young and old and those already ill or injured are the most vulnerable. A modern Afghanistan must have healthy citizens.

The desperately needed creation of a coordinated multi-year plan to attack Kabul's urgent water and wastewater needs comprises a viable water treatment/purification system, a scalable urban wastewater infrastructure, and piped drinking water transport from the Kabul River tributaries, a vigorous, sustained public education and public works campaign, and the destruction of illegal or dangerous connections to the existing water supply. All parts of the plan need robust annual investments, notwithstanding the primacy of ongoing military and security operations. To understand the urgency of the water problem and its impacts, please note that the World Health Organization has estimated the number of deaths to children from polluted water of Afghanistan is 15 times the total number of all the war casualties of the entire Afghan population.

The Afghan people have benefited greatly from donor nation and multilateral institutions' steadfast assistance. With their continuing essential support, the national and capital authorities now must demonstrate their redoubled commitment to finding solutions to Kabul's dangerous water pollution and continued over-reliance on finite subsurface water sources. As aquifers collapse from consumption outstripping aquifer recharge, new more expensive wells must be dug and the threat of deadly sinkholes becomes probable; although these consequences are far less grave than the host of water-borne diseases Kabul's residents must endure. The environmental catastrophe Kabul could be facing will present another severe challenge to all the national stability efforts.

Afghanistan's Survival Demands The Afghan Government Unity



To overcome the continuing Taliban and extremist threats, The Afghan government must first overcome internal rivalries and demonstrate unity. The unrelenting power-sharing disputes among different ethnic and political factions in the government undermine Afghanistan's vulnerable stability. Our fragile national security and 17 years of achievements are jeopardized by the current internal governmental conflict.

To avoid the collapse of the national-unity government, all parties must put aside their rivalries and coalesce around their sworn primary duty to defeat terrorists and their accomplices. All who want peace and democracy for the Afghan people must unite around

the prime goal of overcoming anti-democratic forces. There can be no winner in the present internal government power struggle. Any internecine rivalry shows the people a weak government. The ultimate winners of governmental in-fighting are the enemies of the nation – the terrorists and their backers.

When the Afghan democratic government is fragmented and battling itself, it is perceived as weak and ineffectual in the eyes of the people and the international community. Democracies and republics must have robust debates of ideas; however, rivalries, at this time, are de-stabilizing while we still confront an enemy sworn to destroy all the gains Afghanistan has made. These rivalries are counter-productive, detracting from efficient government functioning, thwarting domestic economic investment (who wants to invest where there is no security?) and fostering separatist sentiments that endanger territorial integrity.

The Afghan government must focus unwaveringly on bringing peace and stability, so in turn economic and social development and greater democratic institution-building can follow. Political power struggles may bring “success” in the near-term, but such hollow victories spell doom for democratic nation-building and foreign assistance in the long-term. Critics assail the perceived shortcomings of the 2014 political agreement, yet we have a legitimate government, which must act in unison.

The Afghan people and history will never forgive those whose pursuit of selfish political advantage would lead to the loss of independence, freedom, and national cohesion. Moreover, how could we ignore the incredible human sacrifice we have undergone for decades in trying create a better life for all Afghan people? Adherence to the 2014 agreement and unity of purpose in defeating violent extremists can allow Afghanistan to hold parliamentary and presidential elections in 2018 and 2019, respectively. Our national salvation demands that all people of good will work together.

Decentralization Strengthens Stabilization



Throughout most of its history, highly centralized regimes governed Afghanistan. Allegiance to a king, aided by a hierarchy of his chosen subordinates, sometimes provided political stability with national identity greater than ethnic affiliation, yet this partly feudal system was a continuing obstacle to economic development, which was rare,

piecemeal, and centered in the capital. However, today a robust majority of Afghani in all provinces realize that decentralization, that is province-level power sharing, must occur to stabilize Afghanistan. Only in this way can nation building and a truly national economy develop sustainably. Thorough analyses of successful, modern nation states support this view, indicating also that only with long-term decentralized power-sharing can economic development can democratic institutions take root and evolve.

The Afghan people have had to endure four decades of conflict. There has been a relentless struggle to create a national government that can surmount regional, ethnic, tribal, political, and/or religious differences in order to forge a modern nation-state. Even after the last 16 years of international intervention, the United Nations reports that the security situation in all Afghanistan lacks stability. The Afghan people recognize that we must have a national army led from the head of our presidential system to combat terrorist elements in Afghanistan and surrounding countries who will not accept democratic rule and peaceful political conflict resolution. At the same time, however, our presidential system must devolve autonomy to the provinces and districts, so these entities can elect their governors as they now do with their ruling councils.

Currently, however, Afghanistan's provincial ruling councils have only a consultative role, and a consultative role for locally elected provincial council officials outside Kabul is wholly insufficient for successful nation building. Only by fostering the development of local governments in their various administrative and different functional capacities can there be a solid, broadly based foundation for national governance. In addition, the more the countryside is trusted by the central government to participate meaningfully in nation building, the less influence terrorists have to exploit discontent and resistance to centrally directed governance.

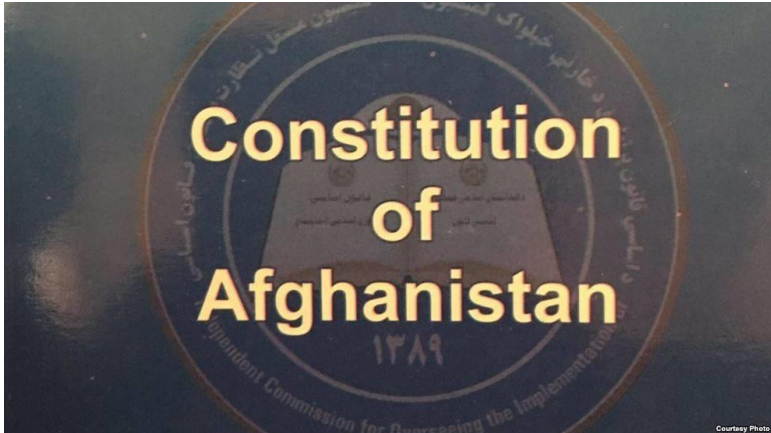


Decentralization is a challenging process, for Afghanistan, which “has one of the world’s most highly centralized governments.” (US Institute of Peace, Special Report, July 2017) Our greatly centralized political system – again, distinct from our centralized armed forces – has further deepened our continuing national crisis. Resistance to centrally concentrated political power engenders tension and can lead to chaos as local, whether provincial or distrital, priorities often are at odds with those emanating from Kabul. More substantive administrative and governmental functions power sharing, as witnessed in developing countries with expanding economies,

means more efficient delivery of services to citizens where they live. Moreover, with locally elected leadership, there is greater accountability and transparency of public spending to the people served.

What is purposed here is echoed by many Afghans in prominent political and economic prominence. Likewise, much greater decentralization is suggested by disinterested think tanks and has been urged by the EU ambassador and the UN representative in Afghanistan. Repeating for emphasis, the military fight must be directed centrally, but to build a strong sense of ownership in the Afghan state, more day-to-day control of their lives must be given to all our citizens who want an end to hostilities. With increasingly devolved participation in the meaningful decisions of their daily lives, elected provincial can improve the delivery of essential services (communications, schools, roads, bridges, hospitals, etc.). Corruption can be reduced with greater local monitoring and accountability, longer-term economic development projects can be undertaken, and of fundamental importance, the destructive influence of terrorists can be thwarted. In so doing, the country will become more stable.

To End Crises; Afghanistan Must Amend Its Constitution



Afghanistan, a resilient mosaic of ethnicities, religions, and languages whose people long for further democratic development, is in crisis. With continued help, Afghanistan can and will overcome the terrorist elements who persist in trying to undermine the government. However, terrorist violence against civilians and government forces, the corrosive effects of illegal drug cultivation, and internal government power struggles keep Afghanistan in a nation-wide state of emergency. Of the important factors besetting Afghanistan, the author would urge that progress against the internal governance struggles can come more rapidly than the extermination of terrorism or entrenched opium production. Consequently, with the lessening if not resolution of political

struggles, the sense of national identity and purpose will be stronger. But for this to occur, the 2004 Constitution must be amended.

The 2004 Constitution centers power in the presidency and the national capital, Kabul. Afghanistan civil society and political institutions have evolved since the Taliban terror rule was ended in 2001. The 2004 Constitution was created after decades of conflicts and chaos. In 2001, government institutions, civil society organizations, and independent media were virtually non-existent. In the nearly 17 years since then, Afghanistan has made tremendous progress in institution-building that must be the foundation of a democracy. These important achievements resulted from Afghans having freedom to act and be heard and the enduring help of international partners.

The 2004 Constitution established the Islamic Republic of Afghanistan comprising executive, legislative, and judicial branches. It protects human rights, guarantees women's rights, freedom of the press, and freedom of speech, inter alia. The Constitution of 2004 calls for the realization of democracy, equality among peoples and tribes, and balanced development of all areas of the nation. Commentators have opined that it is one of the best constitutions of the region. Yet, two features in the document, this writer respectfully argues, no longer fit the facts on the ground and are an obstacle to

further authentic democratic progress: 1) an overwhelmingly centralized government and 2) a rigid presidential system. We must amend these two features, as they hamper our democratic evolution and continuing national cohesion, and creating conflicts and crises.

The political environment of Afghanistan is urgently ready for greater decentralization, meaning, the tiered transfer of power of more day-to-day political control to the provinces, districts, and localities. Decentralizing political and financial power is the recognition of Afghanistan's ethnic make-up and the oftentimes provincial resistance to administration and direction by Kabul presidential and ministerial bureaucracies. Local control could also lessen the strong possibility of un-balanced national development that is perceived as favoring a certain region over another. Commonly observed corruption on the national level could be lessened if more revenue collected locally were used locally rather than being transferred to Kabul.

A lesson from established successful Western democracies is that local control translates into more efficient responsiveness to local needs and basic services. Moreover, local control promotes participatory governance, and in so doing, there is implicitly a greater identification with the national government.

The second structural weakness of the 2004 constitution that should and can be corrected in our democracy is the rigid presidential model that has outgrown its usefulness. To amend this, we should look closely at adopting the parliamentary or perhaps the “semi-presidential” model (ex., France). Currently the constitution reserves most authority in the president. One presidential power is the appointment of all high-level offices including local authorities. This power has shown to be problematic in a multi-ethnic society. For in exercising the prerogative, it might mean that an individual with no history with, loyalty to, or ethnic identification with the citizens of the province or a locality may be installed. The people of each province must have the right to see their image leading them.

The parliamentary or semi-presidential model of governance allows for more immediate responsiveness to address national problems. In both models, this is so since a prime minister nominated by the president and supported by the majority of parliament members. While in the legislature, he/she must always have the support of the majority of the elected representatives who can question him/her regularly or he/she would suffer a vote of no confidence. After receiving a vote of no confidence, a parliamentary election will be held and the newly seated parliament will vote to accept and support a new presidentially nominated prime minister. At present when the

President and/or the National Assembly are in conflict over one or several issues, Afghanistan is thrown into a political crisis, and all too often the government works only fitfully until a general election. Under the 2004 Constitution, as is, there is no way to get out of such crises.

Afghanistan must seek to improve its quest for a democratic government with the majority backing of its society. The 2017 Democracy Index Report of the Economist Intelligence Unit

(<https://www.eiu.com/topic/democracy-index>) surveyed 167 countries (1, the most democratic). Afghanistan was rated at 149. It was classified as an authoritarian regime – as did a similar 2017 Freedom House report (<https://freedomhouse.org/report/freedom-world/2017/afghanistan>). The Democracy Index ranked countries on four categories from one (low) to ten high). According to the report, Afghanistan's overall score was 2.45 of 10. In the “Functioning of Government” category, Afghanistan was marked 1.14 of 10. Clearly, a barely functioning government puts Afghanistan's democratic progress in danger. With constitution amendments as outlined, we can propel our democratic development.

Confronting Afghanistan's Environmental Challenges



This essay presents in brief the major environmental challenges that threaten the lives and quality of life of the Afghan people, whether rich or poor, powerful or humble. Several international organizations have meticulously studied and reported on the breadth and seriousness of environmental degradation Afghans face every day, particularly in urban areas. This summary draws on those studies and research with hopes to capture decision-makers'

attention as well as to serve as an aide memoire for focused national action. Decision makers are seen as government officials, business leaders, civil society activists, and motivated individual citizens. Some environmental problems can and some cannot very well be addressed, while the government and the vast majority of the Afghan people still struggle daily to bring peace and stability to their homeland.

Water scarcity, air and water pollution, deforestation, soil degradation, overgrazing, and desertification present daunting challenges, yet all can be ameliorated, as domestic and international development projects have shown. The current persistent drought and over population – and as always the terrorist violence – compound these challenges. However, the latter two are being addressed.

The three predominant factors leading to the current environmental situation in Afghanistan are its four decades of war and armed conflict, the country-wide drought, and natural resources neglect and mismanagement. Nearly forty years of conflict with all types of weaponry and equipment with their detritus, the destruction of personal and public infrastructure, destroyed cultivated land, deforestation, groundwater pollution, and fires have taken a very

heavy toll. But, actions must be taken now where possible to aid Afghanistan's post-war recovery.

Besides war damage, the national territory and Afghan citizens suffer from a scarcity of water. Lack of adequate water resources has been an inescapable part of Middle Eastern and Central Asian history. However, Afghanistan with the other countries in the Middle East and Central Asia are becoming increasingly vulnerable because of a persistent, prolonged drought. According to the World Resources Institute, Afghanistan will be among the world's 33 most water-stressed countries, and its neighbors Iran, Pakistan, Turkmenistan, and Uzbekistan are predicted to fare even worse in the list of 33 than Afghanistan. Global warming and the demands of growing populations will intensify scarcity. While droughts have always occurred in the named regions, climate change and global warming foretell more intense and prolonged droughts. Afghanistan's drought is threatening the viability of the cattle industry. A greatly reduced stock of meat and milk producers will cause a rise food prices and in turn public discontent as well as endanger public health. With all the blows to Afghan agriculture, it is understandable how Afghanistan must import food stuffs while an estimated eighty percent of its population are agriculturalists.

Most of Afghanistan's water resources comes from the snows in the Hindu Kush Mountains, and as one environmental study in 2008 – a decade ago,

“[t]here are also very limited, unequally distributed, and poorly managed natural fresh water resources in Afghanistan.”

The mis-management of natural resources, e.g., water sheds, aquifers, forests, public lands negatively affects the environment. Afghanistan put in place a foundational environmental law in 2007, which also created a national environmental protection agency, “NEPA.” However, NEPA as yet has not been effective at creating and executing work programs with the admittedly meager budgets it has to work with. Much more aggressive public awareness campaigns could lay the foundation for environmental projects, which always must have the support of their intended beneficiaries.

Drought leading to over-grazing and desertification, war, over-population, lack of public awareness of good environmental practices, government inaction, etc. must be forcefully tackled. (Corruption will be treated in a separate essay; although it plays a harmful role in environmental matters.) Afghanistan's democratically elected government has the inherent powers to do a better job for its people.

The author has seen the deterioration of the environment of his native Afghanistan since the Soviet invasion of 1979. The damage of war, violent power struggles, and/or terrorism over nearly forty years has scarred each Afghan province. For an in-depth understanding of topics I have only briefly touched on, I would urge that readers acquire the 2008 United Nations Environment Program report on Afghanistan's environment.

I am very proud and honored to have spent my career trying to advance the interests of Afghanistan, at home and abroad. I believe yet I still pray that we Afghans of good will survive this long, hard night in our national history. I am not one who nostalgically dreams of some "Golden Era." I want an Afghanistan that coalesces to create a renewed nation for all who want peace and strive for prosperity. I believe the longing for a better future for our children, a future that has sufficient clean water, clean air, productive soil, and more forests, will never be stopped. These things represent the progress and modernization within our Islamic framework that should not be feared, because in the end the struggle for a better life in our homeland, cannot be thwarted.

Conclusion

Security for Afghanistan could bring the long-sought peace and stability the overwhelming majority of Afghans want and need so that nation-wide modernization and broad-based development could be more successful. Since 2002 trying to attain national security has been the dual responsibility of Afghan governments and their foreign allies fighting terrorism. (As illustrated earlier in this compilation, Pakistan is the notable exception of an ally whose national policies work against Afghanistan's security.)

So far the 21st century, Afghan governments have failed to unify the Afghan people and provide good governance that create the essential foundation for effecting national security. Unless much greater efforts are made by our governments, the needed level of foreign involvement is at risk and Afghanistan will continue on its path toward being a failed state.

AFGHANISTAN; SUCCESS AND TRAGEDIES IN THE PAST DECADES

The Collection of various articles in the field of Politics, Economics,
Law and Environment.

Dr. Zia NEZAM, Former Ambassador of I.R of Afghanistan
to Vienna, Belgium and Rome

Kabul, Afghanistan, 2018

International Standard Book Number
ISBN 978-0-7334-2609-4



9780733426094